

گروه موسیقی سایه ها : ما آمده ایم موسیقی «پاپ» را به آتش بکشیم

گزارش خارجی : يك شهاب سنگ حتما به زمین خواهد خورد

آقای وزیر پاسخ دهید : نتیجه ادعای کشف داروی ایدز چه شد؟

زانه صامتی : به معجزه اعتقاد دارم



شماره ۲۰۷۵ - چهارشنبه ۱۸ تا  
چهارشنبه ۲۵ دی ۱۳۸۱  
بها : ۱۵۰۰ ریال

گزارشی از يك پدیده اجتماعی : دختران چگونه دانشگاه را تسخیر کردند!





  
 رهايا عمومی گروه صنعتی ایران خودرو  
[www.ikco.com](http://www.ikco.com)







## پراکندگی اطلاعاتی

یکی از مشکلات اساسی کشور ما عدم وجود مؤسسات تحقیقاتی و آماری است. مردمانی که در اکثر کشورهای پیشرفته دنیا آمار و اطلاعات دقیق یکی از پایه‌های اساسی و شالوده هر تصمیم‌گیری مدیریتی است، در ایران آمار به دلیل عدم وجود مراکز واقعی و رسمی و آمار صحیح و واقعی نظرسنجی و آماری دولتی یا تکلفی و یا غیردقیق هستند و مؤسسات خصوصی چندانی هم در این زمینه وجود ندارد و همین عدم وجود مؤسسات تحقیقاتی و آماری در همه ابعاد اجتماعی و اقتصادی موجب می‌شود که اولاً نظرسنجی‌های شناسایی و موردی آمار قابل اعتنا نباشند و ثانیاً از وحدت رویه اطلاعاتی برخوردار نباشند.

مثلاً در مورد حتی ابتدایی‌ترین اطلاعات اجتماعی نظیر آمار معلمان در کشور هیچ رقم دقیقی اعلام نمی‌شود. به تبع آن در مورد آمار معلمان در مراکز

آموزشی هم همین‌طور. هر شخصیت و مقامی برپایه برپایه برپایه اطلاعات غیرقابل اعتماد آماری را اعلام می‌کند و گاه همین داده‌های نادرست موجب تصمیمات نادرستی می‌شود. در مورد مسائل، آمار مستند، خانه‌های خالی و اجاره‌های ناخنجارپایه‌ای اجتماعتی و بزرگتری و... هم آمار و اطلاعات دقیق وجود ندارد. حتی آمارهای رسمی منتشره هم محل مناقشه قرار می‌گیرد. مثلاً نرخ تورم که مندرجه‌ها و لازم‌ترین اطلاعات هر کشوری است به‌طور دقیق معلوم نیست و یا نرخ بیکاری

یک سازمان آمار زنان خیابانی داده هزار و دیگری یکصد هزار و این دیگری سیمصد هزار بر اعلام می‌کند و به هیچ‌کدام آنها هم نمی‌توان اعتماد کرد. دیگری آمار پزشکان بیکار را رسمی می‌گوید که مورد تأیید فلان دستگاه نیست. در مورد آمار مسائل اجتماعی و وضعیت به‌مراتب پراکنده‌تر است و اصولاً هیچ آماری به دست نیست. اگر بپذیریم باشد یکی دو سال پیش حجت الاسلام زیم که تازه به سمت معاون فرهنگی اجتماعی شهرداری تهران دست یافته بود، آماری را در مورد رقم معلمان و نیز کسانی که در مدارس نماز می‌خوانند و مسائلی از این دست منتشر کرد که نه تأیید شد و نه تکذیب. چون اصولاً منبعی برای صحت و سلم آن وجود نداشت. در بسیاری از این موارد درباره اطلاعات ارائه شده این مقر ملا نصرالدین حکم می‌کند که از او پرسید: رسد گره زمین کجاست؟ و او گفت: همین جایی که من ایستادم و وقتی به او اعتراض می‌کردند که کسالات چیست؟ گفت اگر قبول نداری خودت بگیر

خدمت فرستادم و در این مدت تحت پوشش کسی که اندام بوم و به سستی زندگی می‌گزاشتم. بعد از سربازی شوهرم به مدت یکسال بیکار بود و با گرفتن فرش و پول تزوی به زندگی آدام می‌دادیم. حتی بعد از چهار سال هنوز نتوانستیم پول بخریم. هرچی کم فروشی‌مان را فروز بازیم و یکسال هم کزیه‌خانه به‌کاریم.

ما در یک اتاق ۱۲ متری در جنوبی‌ترین نقطه تهران فادر هرگز نتوانستیم بهداشتی و رفاهی بدون حمام و آشپزخانه یا مبلغ معافانه ۲۵ هزار تومان اجاره زندگی می‌کنیم و در ضمن یک دختر دو ساله هم داریم شوهرم اکنون با حقوق کم در یک کارگاه مبلخول به کار است ما در این مدت نتوانستیم مایحتاج اولیه زندگی خود را تأمین کنیم. الان چند ماهی است که ضامن‌خانه اصرار دارد با پول پیش بدیم یا مبلغ اجاره‌مان را بالا ببریم و شکارخانه هم معافان را می‌خواهد و ما از پرداخت بدیم آنها هم عاجزیم. مانند‌ای به کنیم.

با تشکر - شهری - افسانه مخلوط

### حمله به عراق و...

امیدوارم حاکمان خوب باشد. این روزها احضار حمله آمریکا به عراق زیاد است و تقریباً تمام افکار عمومی حول این موضوع و تا حدودی برنامه‌های هسته‌ای که کشانی می‌چرخد معید به نظر می‌رسد که با حمله آمریکا انگلستان حمله باید کرد. به‌عنوان مثال در افغانستان ملا عمر و بن‌لادن سالم مانند معلوم

و مگر... وقتی در مورد ساده‌ترین و معمولی‌ترین اطلاعات و ارقام که هر یک خانوار است در اداره ارگانی یک چیزی می‌گوید از جمله یکی حداقل هزینه خانوار را ۱۲۰ و دیگری ۲۵۰ و اخیراً ۲۹۰ هزار تومان اعلام می‌کنند و بین اطلاعات مرکز آمار ایران و سازمان مدیریت و بانک مرکزی هم بحث و جدل نظر روی وجود ندارد تکلیف سایر اطلاعات و آمار و ارقام کشور روشن است.

جدای اثرات سوء اجتماعی چنین حلقه و کمبود بزرگی اثرات سوء اقتصادی این ضایعه هم بسیار بالاست. سرمایه‌گذاری در هر مورد نیازمند اطلاعات صحیح و درست است. مثلاً کسی که می‌خواهد در زمینه ساختمان سرمایه‌گذاری کند و یا صنعت و یا کشاورزی در هر بخش باید اطلاعات کامل و کافی داشته باشد. اگر ما می‌خواهیم بخش خصوصی فعال شود و به سرمایه‌گذاری روی آورده و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی مشکل بیکاری و تولید و ایجاد فرصت را در جامعه حل کند باید ریسک سرمایه را پایین بیاوریم و اولین شرط ایجاد امنیت برای سرمایه و سرمایه‌گذاری داشتن اطلاعات و آمار درست در مورد زمینه‌های ورود سرمایه‌گذاران مختلف به بخشهای اقتصادی است. وگرنه تولید و سرمایه‌گذاری ما می‌شود نوعی قمار و یا نوعی شرکت در یک لاتاری که هر چیز در آن به شانس بستگی دارد و به چنین حالتی هیچ سرمایه‌گذاری مطمئن و مؤثری اتفاق نمی‌افتد. البته در کشور ما سازمان بزرگی به نام سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی وجود دارد که این مرکز هم

نیست پشت سر این ضایعه‌ها بزرگی چه ماجرای نفقه است آیا واقعاً برای نابوی کشور ما میکروب مافوق و آبله و براهی‌ها عراق قرار گرفته بوده آیا آمریکاییها می‌خواهند با زندگی این ضایعه را کم‌رنگ جلوه دهند؟ ضایعاتی بر سر زبانهاست که به‌روزی صدام به روسیه ایران یا مصر نرفته می‌شود. هرچه که باشد باز به شش به دست و این دیکتاتور و رحم و مهر سوخته تاران باز به شش و حمله به کشور عزیزمان را می‌پردازد. در طرف دیگر دعوا هم آمریکا قرار دارد که گفته می‌شود در حال تدارک مستگین‌ترین بمباران تاریخ بشر می‌باشد. امری که سوری نصیب آن کشور نگذرد.

خانه از پای است ویران است

خواه در فکر نشی ایوان است

محمدصالح سلیمی فر - شیراز

### نصایات غزل

روزی این فاصله نیم قرنی را خواهم شکست و در روش سبز شایان‌ارمان میان خودم و تو طرح نهربانی خواهم ریخت.

روزی در گذر زمان زیباترین غزل را برای تو خواهم سرود که تغییر هیچیگی شعرهایم بوده‌ای با خود عهد بستام. روزی بگذشتن تانسانم را با نام سرزمین‌های گرم جنوب به تو تقدیم کنم. دعا کردم روزی یکی‌یاد یک با تو بمانم. هیچیگی زیبا به تو بمانم. هیچیگی دوستی با تو را به انضا برسانم.

## نامه های بدون واسطه

### با نزول خواری میزازه کنیم

آقای سرمد

شما را به خدا در محله‌تان درباره نزول و نزول‌های مطلب بنویسید. اگر بدانید که پدیده شوم ریلانویزی چه بلایی بر سر مردم آورده است نمی‌توانید شما عزیزان به‌خوبی بخوابید. خنجرهای بسیاری به خاطر نزول بدبخت شدند و متأسفانه با وجودی که همه قبح و زشتی نزول را می‌دانند اما باز چون چاره‌ای ندارند، مجبورند به نزول‌خواران مراجعه کنند. دوباره توبه و فواید فزاینده مطلب بنویسید تا مردم روشن شوند. دوباره به فرش‌الست روی بیاورند و در کار مردم کمک‌کنشی کنند. مردم از دست نزول به جان آمدند و نمی‌دانند به یکند سیستم بانکی هم که کشکی به افشار ضعیف و نیازمند نمی‌کند و مردم جداً مستأصل ماندند. بنویسید که یکی به داد مردم بزنند.

بروند، مشهد

### قابل توجه مدیران میلیونی شهید!

من زنی ۳۰ ساله هستم که چهار سال پیش ازواج کردم. سه ماه بعد از ازواج همدم شوهرم میزازه گرفت و هیچ‌جا به کار نمی‌دهند. به اصرار او را به



با سلامی گرم و صمیمی خدمت همه شما خوانندگان خوب و ارجمند مجله اطلاعات هنرهای با عرض پوزش همیشگی به خاطر تأخیر در ارسال پاسخ به نامه‌های شما گرامی  
C.C.C

#### غلامرضا کایلم

مستاسفانه نامه شما خیلی دیر مورد مطالعه قرار گرفت. باور کنید نمی‌دانم به چه علت نامه شما را اینقدر غیر دیدم البته این دفعه توضیحی نیست. اما در هر حال وقتی نامه شما را خواندم که چند ماهی از پست آن گذشته است و نمی‌دانم فعلاً وضعیت شما و دخترتان در چه مرحله‌ای است؟ خوشحالی می‌شوم اگر نامه بعدی را در جریان امر قرار دهید. به سهم خود هر شکلی از نسبت برپاییه گوناگونی می‌کنم و امیدوارم تا به‌تدریج مطلوبی موضوع را در خطه معنایی کنیم. برایتان حسن و شکیب و توفیق و عزت مسئلت دارم.

#### محسن ذوالفقاری

از لطف شما سپاسگزارم. محصلان هر دوره گذشته باید مطالعه ضرورت احترام و پدر و مادر دیگر مثل گذشته رعایت نمی‌شود و این ضایعه فرهنگی ناشی از تأثیرات است که جامعه ما را یادمانده فرهنگ غرب گرفته است. بهتر است همه ما تلاشی کنیم تا جامعه سالم‌تر ایران سنت‌های خوب و فرهنگ خود را از فراموش بگذرد.

#### نورعلی آل‌محران ذوقول

دوره جدید پاورقی هزار و یکصد و پانزدهم رسیده. هر صورتی که شمار علاقه‌مندان به این مطلب، مثل شما، از نظر این دانشمند شوند به نظرات خوانندگان احترام گذارده و دوره جدید را از شروع خواهیم کرد.

#### غلامعلی بنی‌فغان

دوره فراموش به یسار است. به اعتقاد به تریاک در سن ۷۵ سالگی دقیقاً توانم نظری بدعم ابا بهار است. با یک پزشک مشورت کنید.

#### کامران زندگانی

نامه شما را به بخش صدای سبز سپردیم. جوابی بدیم فکر می‌کنم در آن قسمت بهتر بشود. از آن استفاده کرد.

#### حیدر جعفری

دوره پیشنهاد کشیش صفحه‌ای تحت عنوان صدای سبز که پیشنهاد خوبی هم هست بررسی خواهیم کرد. مطلب ضمیمه را به مسوول صفحه فرهنگ مردم ارجاع دادیم.

#### نامه‌هایتان رسید

نامه‌های شما عزیزان به دستم رسید. با تشکر از انتقاد به‌یاد شما گرامیان و خوانندگان ارجمند استفاده در فرصت‌های آینده پاسخ جداگانه به نامه‌ها بدیم می‌شود.

سیر هدایتی تهران - جیدری اسفولان - محسن ذوالفقاری سوله بایلی گران - محمدصادق نائینی - کاروان - عیال بردار تهران - حمید مشهد - حمید اسلامی تهران - حمید فریاد تهران - احمد هریلی تهران - ج.ب. مشهد - اسماعیل مزیدی علی‌آباد کتول - علی حضور کنگدکوس - کرمان - کرمان - احمد صابری قوچان - نادر کبانی نایاب

دقیق‌ترین آثار را جمع‌آوری و منتشر کنند که آن جرأت و کتلتا به‌اند مرجع تصمیم‌گیری و برنامهریزی در کشور باشد. وجود چنین مراکزی هم به دولت و هم به بخش خصوصی کمک خواهد کرد تا درست تصمیم‌گیری کند و درست عمل کند و درست سرمایه‌گذاری انجام دهد و قوانین و مقررات مؤثری را برای کاستن از بار مشکلات مستفاد کشور وضع نماید. یقیناً باید به استفاده از «نصرالدینی» یعنی آن مرکز زمین را تعیین کرد و با وجودی که مساهلت از زمان ناصرالدین شاه گذشته است باز برخی مقامات و مسؤولین حتی تصمیم‌گیرندگان کشور همان شیوه و روش را در بیان آمار و اطلاعات به‌کار می‌گیرند.

می‌گویند روزی ناصرالدین شاه که به خدمت عاقبت خوشش سفرنامه بود به زیارت حضرت معصومه‌ای می‌رفت و در سر راه دریاچه تنک را دید. در همین عود گفت طول و عرضی این دریاچه چقدر است؟ فادانده هیچ‌یک از مهران شاه نمی‌دانست و لذا خود شاه که درخواست سفرنامه‌اش ناقص نباشد، نگاشی شایسته به دریاچه انداخت و بعد از اینکه کبره کاتب گفت: بنویس طول و عرض دریاچه سجده نزع و عرض آن نویسد. آن نگاشی کاتب که شام شد به صدر اعظم گفت: حال عمل آن را چقدر بویستیم؟ صدر اعظم هم گفت: اطمینان به سلامت باشد. با همان مقیاسی که ذات نفس همانویس طول و عرض آن را به این سهولت و دقت تعیین فرمودند. حق آن را نیز تعیین بفرمایند!

می‌بیند، مدام می‌بیند که یکدیگر را دوست ندارند و ادعا دارند که دوستانشان بر وفق حق و حقیقت باشد. ما چقدر مضائق این رویکرد هستیم. در حالی که منابع و پول را برای خریدن قلمه آمل می‌دانیم، اینکه برای آبلان هیچ چیزی به اندازه منابع لغبت ندارد. اما در واقع کشور خودمان هم این مساله به مراتب مهتر شده یعنی حلال مشکلات منابع و پول است. حرام‌خواری در جامعه امروز ما آشکارا معلوم است. از تزیین‌خواهی گرفته تا نوا و ایران و ویزیت. بنیاد استقامت و طب‌های انواع و اقسام خرید و فروشها. اینکه در کشورهای غربی مثل کروت موقع آبلان طور بازبرایه مغازه‌ها را به همان حال بگذارند و بروند سر فلان در ایران این مساله به انجام می‌شود و در اکثر مساجد عایشه است یا پیر مردان و عده کسی از جوانان به موقع سر نماز حاضر می‌شوند.

چه انتقاری درباره‌ی ما از نیکی به یکدیگر و دستگیری از یکدیگر و مهتر از اینها تا نماز و بندگی خداوند فراری هستیم. آیا مشکلات ما حل می‌شود؟ آیا با تقاضای می‌توان زندگی کرد؟ چطور می‌توانیم خودمان از انسانیت دور کنیم آن موقع کشان دیگر را به آستان بودن توصیه کنیم؟ امروزه پریشانی استرس‌گرا در جامعه ما پدید می‌آید و هر روز به پیدایش رونق افزوده می‌شود و هیچ فریادی به گوش هیچ کس نمی‌رسد و هیچ کس حقوق را مسوول نمی‌داند.

#### محسن ذوالفقاری

■

مستاسفانه از فقدان اطلاعات درست و مصدوم‌های اطلاعاتی صحیح و مرجع رنج می‌برند. در مورد نظرسنجی وضع به‌هرمانی بدتر است. موضوعاتی نظیر رهاستندی شغلی، مسائل فرهنگی و گرایشهای فرهنگی گروه‌های مختلف اجتماعی و سنی تقریباً هیچ هنرمند مرجعی ندارند.

کشور ما کشور بزرگی است. کشور ثروتمندی هم هست. اما باطل اکثریتی از مردم کشور در فقر بسر می‌برند و اکثر برنامه‌ریزان اقتصادی کشور هم از ارائه راهکارهای مناسب و مؤثر دور مانده‌اند و یکی از دلایل اصلی چنین ضعیفی در کشور عدم وجود مراکز تحقیقاتی آماری و اطلاعاتی درست و سالم است.

و اما یکی از مشکلات اساسی دیگر بر سر راه نظرسنجی و آمار در کشور، خودخواهیهای حزبی و گروهی و نقد و جمع‌آوری اطلاعات و انجام نظرسنجی و آمارگیری و نمونه‌برداری با پیش‌زمینه و پیش‌فرض و در جهت تأیید همان پیش‌فرضهاست. چنین افش می‌تواند سلامت هر اطلاعاتی را خدشه‌دار کند. با نظرسنجی‌های جهل‌دار و با آمار طرفدارانه و خارج از چارچوب علمی و بی‌طرفانه هیچ برنامه‌ریزی درستی صورت نمی‌گیرد و چه‌بسا گمراهی حاصل می‌شود. برای حل این مشکل باید زمینه فعالیت مؤسساته‌های نظرسنجی بیطرف علمی و کارشناسی را فراهم آورد. مؤسساتی که وابسته به حزب و گروه و عصبی نباشند و وظیفه جمع‌آوری اطلاعات درست را به‌عنوان به انجام بیاورند و با روشهای علمی، صحیح‌ترین اطلاعات و

پس تا آن روزی که مهربان‌ترین، دستهای گرم و پرحرارت را در دستهای لطیف و مهربان بگیرد و مثل همیشه یکی می‌توانی با این دستها امید را رویند و زندگی خاموش را ازخواب بگرد.

#### تقدیر به مادر

سوگند به نامت و کلامت، سوگند به سبیدی نار مهربانت، سوگند به ملین، خداقت که با نجوای صیبت آمیز آن را بر آغوش می‌کشی تا منم بپایسم و بالاخره سوگند به نامی و نجوایی که تاکنون مستعمل شده‌ای، هرگز فراموش نخواهم کرد. همیشه در کلمات دعا می‌خوانم و برای سلامتی تو به برگاه خداوند متعال دعا خواهم کرد.

حسن جراحیان، روستای کوشه بردکن

#### این زندگی است یا هدایای الهی

بدون شک ما در دوره پراشوب که از روشنی انسانی پدیدار می‌شود زندگی می‌کنیم اصولاً دلباخته‌ای، روح انسانیت را از انسان گرفته تکبر و خودخواهی و می‌توانی به همت خود، او را در سوزناپذیری سقوط انداخته و به‌هرچه‌ای مردم نگاه کنی که در محله و خیابانها و بازارها در رفت و آمد هستند اکثر آنها مضطرب و نگران و غمگین هستند. چرا باید اینطور باشد؟

حضرت موسی بن جعفر (ع) فرموده است: مردم روی زمین پیوسته در رست خواهند پسر



## یک هفته، چند نگاه

محمد سروش

### مشارکت و تلاش برای خروج از انفعال

از حدود دو ماه پیش که گروهی شدن پروژه نظرسنجی به موضوعی تبدیل گردید که در قالب هفته‌ها پرداختن به بحث‌ها و خبرهای پیرامون آن از اولویت‌های رسانه‌های مکتوب و پاره‌ای محافل سیاسی و مطبوعاتی قرار گرفت و هر جناح و گروهی به فراخور نگاه و دیدگاه سیاسی خود به آن توجه نشان داد، احزاب تعدادی از عناصر اصلی و مؤسسه نظرسنجی به دیدگاه و سپس تشکیل جلسات رسیدگی به اتهامات آن افراد در دادگاه از ابداً مختلف تبعاضی را در فضای سیاسی کشور به دنبال داشت. به‌گونه‌ای که پیامدهای آن از حد معمولی متعارف حول یک پرونده قضایی فراتر رفته و موضوع به یکی از اساسی‌ترین چالش‌ها در روابط بین جناح‌های اصلی سیاسی کشور تبدیل گردید.

اهمیت موضوع اتهام و حضور افراد شاخص و دارای رتبه در عرصه رقابت‌های سیاسی و در مجموعه جناح‌های کشور در این میدان موجب شد احزاب دادگاه رسیدگی به پرونده نظرسنجی بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد.

از آنجا که برخی از افراد مورد اتهام در این پرونده دارای ارتباط ارگانیک با جبهه مشارکت ایران اسلامی بودند مستقل از آنکه نتیجه دادگاه به اثبات اتهام یا تبرئه متهمان منتهی خواهد شد این تشکیلات سیاسی را در وضعیت دشواری به لحاظ سیاسی قرار داد. جبهه مشارکت که بیشترین گرسنی را در مجلس و بیشترین نیروهای اجرایی را در قوه مجریه به‌اراست از نفوذ زیادی در کشور و در جبهه حاکمیت برخوردار است و همین موضوع موجب است تا وقتی، سیاسی این تشکیلات سیاسی از هیچ فرصتی برای ضربه زدن به آن دریغ نکند. پرونده نظرسنجی که عیاس عیدی از شخصیت‌های شاخص جبهه مشارکت در آن به عنوان متهم ردیف دوم مورد بازجویی قرار گرفته و بیش از دو ماه است که در بازداشت به‌سر می‌برد، زمینه‌ای فراهم آورد که در کنار رسیدگی دادگاه به موارد اتهامی، برخی مخالفان و منتقدان جبهه مشارکت با آن بر سر موضوع پرونده به چالش برخیزند و از آن مورد هجوم تبلیغی خود قرار دهند تا جایی که خواستار انفعال آن گردند. در متنی که از مطرح پرونده می‌گذرد

در میان محافل مطبوعاتی و رسانه‌های مکتوب - روزنامه کیهان بیشترین تلاش را در جهت زمینه‌سازی برای شروع روند انفعال جبهه مشارکت مبدول داشت و یادداشت‌نویسان این روزنامه با استفاده از انواع استدلال‌ها و فحش‌آزین‌ها سعی کردند برخی نیروهای جبهه مشارکت را که از دید آنان «دراغی مرزبانی باضی افرانی» این تشکیلات سیاسی هستند، متقاعد کنند به دنبال انفعال جبهه مشارکت باشند. هرچند دکتر معصومه‌ها خانی‌دیزج که جبهه مشارکت چندی پیش از پس از برگزاری کنگره فوق‌العاده آن تشکیلات به این نکته اشاره کرد که سرروشت عیاس عیدی به سرروشت جبهه مشارکت گره نخورده است؛ اما مخالفان و منتقدان این تشکیلات سیاسی آن مسلمانان را نپذیرفتند و بر موضع خود مبنی بر لزوم انفعال جبهه مشارکت با فشاری کردند. افزایش فشارها به جبهه مشارکت و تلاش‌هایی که به منظور فراهم ساختن فضای انفعال این مجموعه سیاسی انجام می‌شد، جبهه مشارکت را به صدور بیانیه صریح و تندی در رابطه با آن محترنین تحولات سیاسی جامعه طی هفته گذشته بود.

جبهه مشارکت برای خروج از انفعال تصمیمی که فشارهای هفته‌های اخیر برپا آورد، بود یک کنگره فوق‌العاده نیز تشکیل داد که از معضلاتی مباحث آن چندان خبری انتشار نیافت.

دکتر معصومه‌ها خانی‌دیزج  
سرروشت عیاس  
عیدی به  
سرروشت جبهه  
مشارکت گره  
نخورده است

در بیانیه اخیر جبهه مشارکت با اشاره به اینکه متهمان پرونده نظرسنجی طی دوره بازداشت در زندان‌های ایران بوده‌اند و چگونگی مکاتبات و دفاع عیاس عیدی اتهاماتی را آلوده کرده است. «دکتر خرامی و اجزای سزاروهای نظیر پرونده نظرسنجی از سوی اقتدارگرایان نشان از ناپایداری وضع موجود دارد و ایجاد این قبیل تنش‌ها به خشی قدرت حاکمیت از طرف اجزای آن و در نهایت زمین‌گیر شدن حکومت و قدرت منجر می‌شود. جبهه مشارکت ایران اسلامی ساختار حاکمیت را در چارچوب قانون اساسی نگه می‌دارد و معتقد است قانون اساسی ما ظرفیت تحقق مردم‌سالاری را دارد و اساس انحراف از مردم‌سالاری را به‌واسطه رفتارهای می‌دارد که مسائله نظارت مردم بر محترنین نهادهای کشور از خلال تشکیلات آنها بلاموضوع گردیده است. رفتارهای که شکاف میان ملت، دولت را به درون قدرت و حکومت منتقل ساخته است.»

در بیانیه انتقادی و صریح جبهه مشارکت به روشنی یادآوری شده که ممکن است اعضای این تشکیلات سیاسی در صورت تداوم وضع موجود از قدرت خارج شوند، «جبهه مشارکت همچنان بر عهدی

که باعث به عنوان دلی معتدل نظام هست است. پاینده است و همواره پرهیز از واگرایی و حرکت به سوی همگرایی را به عنوان یک رفتارگرای اساسی در راهبردها و سیاست‌های کلان خود مورد تأکید قرار می‌دهد و البته در عین حال همان‌گونه که در بیانیه کنگره سوم تأکید نموده در صورتی که پیگیری این راه‌ها به تشکیلات اقتدارگرایان در برابر خواست عموم منجر نشود، چاره‌ای جز خارج کردن سرمایه اصلاح‌طلبان و برای و مشروعیت مردمی از ساختار موجود نخواهد بود. در شرایط آن گرفتار تهدیدات منطقه‌ای ندیدن واقعیت‌ها هیچ‌گونه به اقتدارگرایان نخواهد کرد و جبهه مشارکت انتظار اینکه دوباره توفیقات بیشتر فشارها افزایش یابد را پیش‌بینی کرده بود و تنها راه مقابله با این فشارها را قانون‌گرایی، اطلاع‌رسانی و آگاهی بخشی همراه با آرامش و رعایت منافع ملی می‌داند.»

صراحت و تهدید مستمر در بیانیه جبهه مشارکت به دلیل اهمیت آن و نوعی پاسخگویی که در مقابل فشارهای روانی اخیر به این تشکیلات سیاسی داشت موجب واکنش سریع مطبوعاتی شد که در هفته‌های اخیر از انفعال جبهه مشارکت سخن گفته بودند. مدیر مسئول روزنامه کیهان در نخستین فرصت به پاسخگویی به محتوای بیانیه مورد اشاره پرداخت و نوشت: «تهدید به خروج از حاکمیت همان‌گونه که



در بیانیه به آن اشاره شده است. پوش از این نیز بارها از سوی حزب مشارکت مطرح شده بود ولی تأکید اخیر بر خروج از حاکمیت، تا توجه به شواهد فراوانی که از فروپاشی قریب‌الوقوع و طبیعی این حزب حکایت می‌کند، مطبوعاتی ویژه و متفاوت با گذشته دارد. اشاره به خروج از حاکمیت در بیانیه اخیر را می‌توان تصمیم حزب مشارکت به انفعال این حزب تلقی کرد که در پوشش تهدید مطرح شده است. زیرا وقتی یک حزب از حاکمیت خارج می‌شود، به‌طور طبیعی انفعال خود را پذیرفته است. مانند حزب منطفه نهضت ایران، حزب منطفه خلق مسلمان و...»

مدیر مسئول روزنامه کیهان که نخستین بار وی از ضرورت انفعال جبهه مشارکت سخن گفته بود و این نظر را به‌طور جدی از طریق اظهارنظر و در مقابل پادشاهی روزنامه دنیای می‌گفت، یادآور شده است: «به نظر می‌رسد که پوشش اخیر حزب مشارکت اقدام مشترک اعضای متعهد حزب و بیش‌آلوده آن باشد چرا که با انفعال حزب مشارکت، در پوشش خروج از حاکمیت، از یک‌سوی پوشش آلوده جی می‌ماند و از سوی دیگر اعضای متعهد حزب فرصت فعالیت در قالب حزب و گروه سیاسی دیگری را خواهند داشت که تنگ



رسمیایی اخیر را با خود حمل نمی‌کند»

هلازه بر گیاهان، روزنامه رسالت هم نسبت به بیانیتهای مشارکت ایران اسلامی واکنش نشان داد و در همین شماره پس از آن نوشت:

«اتلافه جدید مشارکت در حالی مجدداً به امکان خروج از حاکمیت می‌پردازد که آن حزب سخت برای تکیه بر شرکت در انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستاها است و درصدد است که با کمک توان برای تمامی شهرهای کشور گاندیها معرفی نماید و معلوم نیست که تأویسین‌های سیاسی آن حزب این پارادوکس سیاسی را چگونه تحلیل می‌نمایند.»

کسانی که چنین رویکردی اخراج از حاکمیت را تنظیم سیاسی موجود و سازوکار درونی آن دارند و هر لحظه مقررند ترک کردن کرسیهای خود از حاکمیت هستند، نباید برای حضور مجدد در نظام قانونی کشور شور و شعش نشان دهند زیرا حضور مجدد آنان در شوراهای شهر و روستا به معنای کسب مشروعیت مردمی بیشتر برای رژیم است»

از چندی پیش که مباحثی چون پرتنه نظرسنجی و پیشنهاد انحلال جبهه مشارکت مطرح شد، نوعی تقاروت تحریف میان نموه نگارش به موضوع، میان روزنامه‌های کیهان و دبیر سرویس سیاسی رسالت بیان آمد و امیر حبیبیان روزنامه کیهان را به داشتن تکرار انتقیتی متهم کرد که موجب بدنامیهای میان آن دو رد و بدل شود. اینکه تفاوت اساسی میان دیدگاههای این دو روزنامه با اجزای آنها که در کلیت منطبق به جناح متفرد دولت و اصلاحات هستند وجود دارد یا نه خود بی‌شک مسئله مستقلاً است. اما همین اندازه بر دو تفاوت سلیقه‌های گریز روزنامه جدیدالولاده به‌ویژه به آن توجه ویژه نشان دهد.

بهار در این خصوص نوشت: «هنگامی که در نظر بر سر اینکه می‌توان افراد را به هر انشایی دستهای بر سوار افروخت، انداخت آنها را و وکیل مرسوم کرد و هر وسیله‌ای از آنها اعتراف گرفت و فقط براساس ادعای کپهرخواست منگوم ساخت توافق عملیاتی دارند به همین باران که یگر نگاه امنیتی داشت باشد و دیگری داشته باشد؟ هنگامی که می‌توان توافق داشت جبهه به رقیب باید تحت فشار منتهی به انحلال قرار گیرد. چه اهمیتی دارد که بگی خوشناتر انداخت زور و دیگری حکم دادگاه باشد؟ تفاوتی فراتر از این نیست در درون جناحهای گروه‌ها در عرصه‌های خاص، مردم بی‌نی می‌بایند و به صرف حرف و سخن پدید نمی‌آیند»

پادشاهت‌نویسی روزنامه بهار که ستون سر مقاله خود با عنوان «اتلاف رسالت» سرخشان به این بحث اختصاص داده در نهایت نتیجه‌گیری کرده است: «شرایط نادرستی و عقاب‌گرایی سفاکانه نیست بلکه گرفتن فاصله مطمئن از پیروان تحجر فکری و رفتارهای غیرمعتد است. دوسره باز زدن روشی نیست که بتوان در عرصه سیاست باقی می‌نشیند آن خود، بدون متفکر و تحلیلگر سیاسی و تنها مهرنگ تسخیرکننده سنگرها بودن کار بازگویی است که کسی آنها را جدی نمی‌گیرد»

بزرگ اختلاف نظرهای جدی میان احزاب و تشکلهای اصلی در جناحهای سیاسی کشور و غلظت شدن این اختلافات که به‌شکلی زمینه فعالیت‌های لغوی و قلمی را پدید آورده موجب کندشدن فضای سیاسی و

روانی بازار اتمام و گسترده‌نمایی غیرمطلق احزاب و افراد شخص‌آل آن شد به همدیگر گردیده است و با توجه به شرایط خاص کشور شرایطی را ایجاد کرده است که نگرانی از اینکه اختلافات درونی و داخلی ایجاد شکاف میان ملت و دولت و حکومت را موجب گردد به همین دلیل تلاشهایی در جهت ایجاد دوباره شکیلی از خلق که معمولاً با آنش پس بی جنبه‌ها آغاز می‌شود، شروع شده است. چنین تلاشهایی اقتضای تدبیر عقلانی در اداره امور و کنترل فضای رقابت سیاسی است. شاید اگر احزاب سیاسی و تشکلهای فعال در این مقطع بنظم اصلی آسیب‌پذیر شدن احزاب را که همواره مهم به تحریب انسجام ملی می‌شدند یا درک درست پیش‌بینی و از آن پیشگیری کنند بتوان تجربه موثری را از رقابت‌های حزبی و فعالیت‌های تشکیلاتی امید داشت اما تا مردم روند پست و جدولی حزبی و سیاسی نمی‌تواند دربرود کلی امور کشور، حرکتی مثبت و قابل تحمل از رویایی شود. در نهایت احزاب و گروه‌ها و شیوهی منطقی ضرورت جدی در فضای سیاسی موجود کشور به‌شدت می‌رود.

### بهار آمد

آخرین مطبوعه‌ای که با ترتیب انتشار روزانه به فضای سیاسی کشور وارد شد، روزنامه بهار است که دوم جدید فعالیت خود را آغاز کرده است. بهار در اوایل سال و با آغاز بهار ۷۹ فعالیت خود را آغاز کرد و در مجموعه‌ای که تعداد کثیری از روزنامه‌ها هر روز به رقابت در گشت‌های فروش مطبوعات برای جلب مخاطب بیشتر می‌پرداختند وارد عرصه اطلاع‌رسانی شد. از سال ۷۶ چند ماهی نگذاشت بود که موحی از توقیف نشریات را دربر گرفت و به فاصله زمانی اندکی بسیاری از روزنامه‌های فعال به حلقه تعطیلی موقت رفتند که بهار نیز هرچند اندکی با تأخیر اما به همین سرنوشت دچار گردید. این روزنامه در آن مقطع تنها مولف به اثر ۷۵ شماره گردید. دوسال و چند ماه از آن روز که بهار توقیف شد، می‌گذرد و این روزنامه پس از تشکیل دادگاه و صدور حکم نهایتاً مجوزی شدن دوره مصکویت که عدم انتشار کش مانع بود، با بهره‌مندی از تجربی پیشین با شروع زمستان فعالیت خود در دور جدید را آغاز کرده است. روزنامه بهار در مسافله نخستین شماره‌ها ارائه تاریخی‌ها از روزی طی شده خاطراتش کرده است. «بهار ممکن است به اقتضای فعالیت حزبی‌های خود از انبساط بیرون و خم سیاست و عرصه‌ای که موقوفه قدرت مربوط می‌شود، نیز عبور کند، اما قطعاً در آن مسطر نمی‌شود. بهار می‌خواهد فکر ایجاد کند و تا آنجا که می‌تواند، مخاطبان خود را به فکر اندازد، لذا برای گذشتن سادت تفکر بهار نمی‌تواند وارد عرصه و تراز شود. زیرا دعوی و نزاع فرصت تفکر را از انسان‌های می‌گیرد»

روزنامه بهار که آغاز فعالیتش در دو سال و نیم پیش به دلیل کثرت روزنامه‌های جدی و فعال چندان به چشم نیامده بود، در شرایطی دور جدید فعالیت را آغاز کرده که به دلیل مختلف بسیاری از مخاطبان از چندی پیش انتظار آمدن آن را می‌کشیدند و شروع دوباره فعالیت اطلاع‌رسانی این روزنامه توجهات بسیاری را بدو انگیزه است.

### تیر تیر

- بهاران نویدی و لایاش سیاسی کشور آرزوهای جوانی برخی افراد است و لشکری هم ندارد (آفتاب پژه ۷۷/۴۷)
- بک نماینده جامعه به سرعت به‌سوی وضعیت تسلط در حرکت است (ایران ۷۷/۴۷)
- به دلیل بی‌خفگی‌ها و بی‌پنداری در زمین مردم محلی میرای خزان، نمایند به وزیر خارجه را احضار کردند (سیاست روز ۷۷/۴۷)
- شوراهای تدبیر احزاب، مردم بی‌بازار را سیاست‌زدگی (عنوان ۷۷/۴۷)
- واکنش جهانی در برابر نخستین سیم‌سازي انسان (همشهری ۷۷/۴۸)
- رئیس کمیسیون اصل ۹۰ مجلس تالوم اختلافها به شکست کشور می‌انجامد (آفتاب پژه ۷۷/۴۸)
- از سوی رئیس کل سازمان امور مالیاتی کشور که اقتصادی باطل شد (صدای فعالیت ۷۷/۴۸)
- مذاکرات مرحله فرستاده ویژه قطر در تهران، نیروهای آمریکایی آرایش حمله گرفتند (انتخاب ۷۷/۴۸)
- مجلس به آرای محاوره‌ای رای داد (همشهری ۷۷/۴۸)
- بازتاب‌های اوله نخستین نوزادی که بدون داشتن پدر متولد شد، نظر علما درباره شیشه‌سازی انسان (اعتقاد ۷۷/۴۸)
- رئیس مجلس مگر شکست سرور انبلی و فلسفی درباره که برخی در دوره و لایاش سیاسی سخت می‌گوید؟ (آفتاب پژه ۷۷/۴۸)
- اتش‌نویس در زانل گرگان ۷۷/۴۸ گشته شد (بهار ۷۷/۴۸)
- شکست ۱۱۲ سال انحصار، بخش خصوصی تلخ و دلدار می‌گردد (ایران ۷۷/۴۸)
- در گزارش کمیسیون اصل ۹۰ اعلام شد ۲۲ هزار شکست مردم از عملکرد سه قوا (مردم‌سالاری ۷۷/۴۸)
- وزیر کشور حزم متولیان امنیت به‌سوی با‌ایمان شش‌سایه است (نوسعه ۷۷/۴۸)
- احمد خرم وزیر راه و ترابری خطاب به مسئولان کشور تحریماً را اگر بشکیم بسیاری از مشکلاتمان حل می‌شود (آسیا ۷۷/۴۸)
- لجراج افغان جنبش دانش‌پژوهی تقدیب شد (حیات نو ۷۷/۴۸)
- تهدید جدیه مشارکت به خروج از حاکمیت (اعتقاد ۷۷/۴۸)
- دربار آموزش و پرورش در گفت‌وگو با ایران نمی‌دانم مدرسه‌گیری چیست؟ (ایران ۷۷/۴۸)



با نزدیک شدن به زمان حمله آمریکا به عراق و شرایط حساسی که در این منطقه حاکم گردیده رادیوهای به برررسی وضعیت عراق و اوضاع آن با ایران برخورد داشته اند.

ایران که در حساسیاتی عراق قرار گرفته هرگاه اوضاع در این کشور متلاطم شده با توجه گسترده ای با بلندگوهای عراقی مواجه گردیده که این امر مشکلاتی را در پی داشته است.

ایران با اوضاع اعلام کرده مختلف برخورد کرده حمله نظامی به عراق است این موضوع در بیانیه مطبوعاتی مشترک ایران و پاکستان نیز که در پی سفر خاتمی به اسلام آباد منتشر شد انعکاس یافته بود به طوری که رادیو بی بی سی در این باره اعلام کرد دولت های پاکستان و ایران با هرگونه اقدام نظامی یک جانبه یا پیشدستی از حمله به عراق مخالفت کرده و اعلام کرده اند چنین اقدامی نقض منشور سازمان ملل را زیر سؤال خواهد برد.

از سوی دیگر رادیو اسرائیل در گزارشی به نقل از یک مقام بلندپایه نظامی ایران اعلام کرد که توان نظامی ایران در غرب کشور بسیار مطلوب است و نیروهای ایران آمادگی حمله با هر نوع شرایط احتمالی را دارند. این رادیو به نقل از سرلشکر دوم علی امامی کهویز جانشین فرمانده ارتش در غرب ایران گفت:

حمله آمریکا به عراق قریب الوقوع است و وی افزود: نیروهای مسلح ایران برای مقابله با عراق و تبعات چنین حمله ای آماده هستند در همین باره رادیو بی بی سی در گزارشی دیگری به نقل از معاون سیاسی امنیتی استانداری خوزستان گفت: ایران قصد دارد نیروهای نظامی برای اسکن افراترکان حمله احتمالی آمریکا به عراق به داخل خاک عراق وارد کند.

وی می افزاید: در صورتی که دایر کردن این نیروها ضرورت نشود ایران از ورود پانصد تن عراقی به ایران جلوگیری نمی کند و آنها را در ارومکلهای موقت در داخل خاک ایران مستقر می کند.

جالب توجه است که رادیو اسرائیل در گزارشی از قول وزیر کشور اعلام می دارد در صورت جنگ آمریکا علیه عراق ایران به انتقام عراقی اجازه ورود به خاک این کشور را نخواهد داد زیرا به گفته وی عراق دیگر آمادگی پذیرش مهاجران جدید را ندارد ولی وزیر کشور افزود اگر جنگ سرانجام روی دهد ایران با بهره گیری از سازمانها و امکانات پیش فاشی این آمادگی را دارد که در کنار مرز در داخل کشور عراق به اتباع عراقی کمک های انسان دوستانه نماید.

در نهایت باید به گزارش رادیو صدای آمریکا اشاره کرد که در آن آمده بود ایران یک گروه ضدی مطبوعاتی که در آن گفته شده بود کمال خرازی و همتی آلمانی اش پوشاک فشنر یک طرح آمریکا را برای دست زدن به کودتا در عراق مؤید تحت قرار داده اند تکلیف کرد قبل از روزنامه انتخاب نوشته بود پوشاک فشنر و تکلیف کرد و تکلیف آلمانی ایرانی خود خرازی را از طرح آمریکا برای دست زدن به کودتا در عراق آگاه کرده بود. رادیو آمریکا در ادامه گزارش خود بر این امر تأکید کرده بود که خبرگزاری رسمی ایران در گزارش خود می گوید وزیران امور خارجه ایران و آلمان در ماه گذشته خود ستاده عراق را مورد تیراندازی دارند اما موضوع براندازی صدام در این گفت و گو مطرح نشد البته آلمان نیز مدت دربار چنان طرحی را تکلیف کرده است.

## آیا عراق تجزیه می شود؟

حسن افشاری

مردم انتظامی ۲۵ نفره توافق صورت گرفت همچنین یک توافق نامه ۲۵ مدعی به تصویب رسید که برخی از مواد آن به شرح زیر می باشد:

۱. برقراری نظام حکومت نظامی و قیومیت خارجی حکومت فدرالی و دمکراتیک
۲. درجیات ترکیب قومی شهر کرکوک و محترم دانستن حقوق قوم ترکمن، آشوری و کلیت های دینی
۳. درخواست تجدیدنظر ایران و کویت در مورد لغات جنگی
۴. تمامی این اقدامات و اقداماتی که از سوی آمریکا متعلق رژیم بعث عراق و متحدان کاذب صیقل صورت می گیرد، بیلتیگ این واقعیت است که اوضاع در این کشور بحرانی خواهد شد در هر دو حالت آنچه اهمیت دارد به نظر اشتباه ناچار می روند روی کار آیند یک دولت جدید در عراق است

در سالهای گذشته معمولاً این مساله مطرح می بود که هرگاه کشوری با مشکلات داخلی دست به گردن می بود و با حکومت مرکزی آن متزلزل می گردید و با قیوشهای اجتماعی در آستانه فروپاشی قرار می گرفت مسایعه را درصدد حلقات در امور داخلی آن بررسی می اند و به اعمال نوعی می پرداختند این وضعیت را در دوران اوج گیری انقلاب در ایران نیز مشاهده می کردیم

اگرچه وضعیت در عراق تا حدودی متفاوت با دیگر کشورهاست اما این شرایط در آن نیز صدق خواهد کرد به این دلیل که حلافت دینی آمریکا به این کشور از طریق مسایعه با صورت خواهد گرفت و برخی از مسایعه را به دست این حلافت مشارکت خواهد داشت

زیرا عراق در طول تاریخ حیات کوتاه مدتش، هواره نسبت به تمامی مسایلهای خود دفاعی ارضی داشته در امور داخلی آنها دخالت کرده و حتی دست به حلافت نظامی و ایادی به آنها زده است در این مورد می توان به جنگ با ایران و کویت در دهه ۷۰ قرن بیستم اشاره کرد که این کشورها را از نظر نظامی و تسلیحاتی فرسوده کرد و به اسلحه مسلط

به نظر می رسد آنچه قرار است درباره عراق به وقوع بپیوندد مسایله ای فراتر از تغییر رژیم و یا برکناری صدام باشد چرا که زمینه های که از ترکیه و کتل این کشور به گوش می رسد بر تجزیه نظامی دارند و بر جدایی بعضی های از این کشور اشاره دارند که شقوق همین مسایله می تواند نوعی رازا سیاسی را داشته اند عراق بلکه در منطقه درین حاله باشد

مساله تجزیه عراق علاوه بر اینکه از جانب برخی از کشورهای مسایله مطرح گردیده و رنگ خطر را برای یکپارچگی و تمامیت ارضی این کشور به صدا آورده از سوی بعضی گروه های دانش هم با داعیه ای مواجه شده که اگر بخواهد باید دیگر اثری از خیری از کشوری به نام عراق در منطقه وجود نخواهد داشت

در همان دوره ای می توان به برخی از فعالیت های کرد شاق عراق اشاره کرد اما آن مسایله باید به سرفرازی ترکیه نام ببریم که نسبت به شمال عراق فعالیت های دارد و با استناد به فراز داعیه که پس از جنگ جهانی اول بین ترکیه و یونان و متعلق و کشورهای پیروز در

برای کسانی که مسائل عراق و نتایج این کشور را می گیرند، هواره این پرستی مطرح بوده که آیا این و متحدانش باز نیکی به این کشور خواهند می نمود و یا توسل به قدرت نظامی رژیم بعث عراق و صدام را سرنگون خواهند کرد یا اینکه شرایطی می وجود خواهد آورد که صدام به صورت مسالمت آمیز از قدرت کناره بگیرد و روند تحولات و اصلاحات عراق را در نهایت به یک کشور دمکراتیک تبدیل خواهد کرد

لطفاً به ۱۳۳۱ شورای امنیت سازمان ملل اگرچه بسیار متعصب می بود ولی با پذیرش بدون قید و شرط از سوی بغداد این وضعیت را آشکار ساخت که عراق نیز خواهد همچون اسیر دست و پا بسته باشد و به آسانی تسلیم شود اگرچه این واقعیت آشکار است که آمریکا درصدد برکناری صدام می باشد اما مساله اصلی این است که آیا تلاشی برای تغییر این کشور صورت خواهد گرفت یا اینکه تمامیت ارضی عراق حفظ خواهد شد

عدم ای حضور مجدد انگلستان را در منطقه از جمله دلایل تجدیدنظر در مراه های خاورمیانه می دانند و معتقدند از آنجا که در فلسطه دو جنگ جهانی و حتی تا سال ۱۹۷۰ لندن نقش به سزایی در شگرهای کشورهای خاورمیانه در این منطقه داشته حال نیز قدم دو حصة کناره زده به یاری آمریکا تغییر و تحولات را هدایت کند از دوی که مسایله حمله به عراق و تغییر رژیم این کشور مطرح شد یکی از مسایله که همواره مورد توجه قرار گرفته از دواهی مختلف به آن پرداخته شد تمامیت ارضی عراق حکومت آیند این کشور و یکپارچگی آن بوده است

این مساله خصوصاً از زمانی که بحث بر سر تغییر جغرافیای سیاسی خاورمیانه تحت گرفت به صورت جدی تر مطرح گردیده و افکار عمومی را به خود جلب کرده است زیرا در هر صورت عراق از مدتی است که شاهد بروز تغییرات خواهد بود اگر این تغییرات شامل لایحه کشورهای جدید و یا ظهور قدرتهای جدید باشد علاوه بر مشکلاتی که برای ملتها و کشورها به وجود خواهد آورد اوضاع سیاسی و اقتصادی منطقه را نیز نگرین خواهد ساخت

عدم ای براین باور هستند که تجربه واکتان در خاورمیانه نیز تکرار می شود و مراه های این منطقه که جدید هستند و سایلین قدری از کلیت ملل نمی گردد عمدتاً متزلزل هستند فرو می ریزند و کشورهای جدیدی از دوی در مراه فروپاشی سر بر خواهند آورد از سوی مراه مختلف بر این مساله تأکید شده که آمریکا و متحدانش درصدد رژیم بعث عراق و صدام را برکنار کرده براساس مواضعهای انجلاس لندن ای گروه های محارص و مختلف عراقی، دولتی دمکراتیک یا تکیه بر دودلیست در این کشور روی کار بیاورند که در نتیجه حمله نظامی آمریکا و تسلطی به عراق بر ماه ژانویه در اولین هفته های سال نو میادیل صورت خواهد گرفت اما این می تواند یک امر مسمی است آمریکا و عراق در نهایت به توافق می رسند و در ازای کنارگیری صدام و واشنگتن نیز از حمله به این کشور خودداری خواهد کرد نیز انجلاس لندن بر سر تشکیل یک کمیته میانه گیری

عباس پروانه زاپی از ارد  
آیا فعالیت احزاب در پاکستان آزاد است؟

کشوری که امروزه بنگلادش نامیده می شود و در جنوب دره آسپاد همسایگی هند و برمه قرار دارد. سالها بخشی از امپراتوری پهنای هند بود و پس از تقسیم این امپراتوری به دو کشور هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷، به عنوان پاکستان شرقی بخشی از کشور جدید هندوستان پاکستان شد. پاکستان غربی که پاکستان کنونی می باشد نزدیک سدی هند و پاکستان شرقی که به بنگلادش تبدیل شد، در سدی دیگر هند قرار داشتند.

مردم بنگلادش از نژاد بنگالی بوده و این سرزمین سالها بنگالی نامیده می شد که توسط امپراتورن مسلمان اداره می شد.

زمانی که انگلستان برصده اعطای استقلال به شبه قاره هند برآمد، طرحی ارائه داد که براساس آن قرار بود نوابها و مهاراجاهای هریالند نحوه تقسیم و پیوستن به یکی از دو کشور هند یا پاکستان را اتخاذ کنند. در همین جریان نوابهای بنگال رای به اتحاد با پاکستان دادند.

ولی از همان ابتدا مشخص بود که این دو بخش که تحت نام پاکستان به هم متحد شده اند، نمی توانند در کنار هم به زندگی ادامه دهند. زبان، فرهنگ و خواسته های گوناگونشان از مسائلی بود که به مرور اختلافات میان شرق و غرب پاکستان ایجاد و بارها طغیان بنگالیها را در پی داشت که با دخالت ارتش پاکستان سرکوب شد.

بنگلادش در قالب حزب غلامی لیگ به رهبری شیخ مجیب الرحمن خواستار استقلال کشنده که در برهه های جنگی در سال ۱۹۷۱ به با حمایت هند و شورویار بود، ارتش پاکستان بر بنگال شکست خورد و کشور بنگلادش پایه مزه حیات گذارد.

یکی از مشکلاتی که بنگلادش با آن دست به گریبان بود و وضعیتش را مشابه پاکستان کرد، گوناگونی مردمی نامشروع بود که اوضاع را در این کشور تا حدودی بر تریات کرده بود، به طوری که شیخ مجیب و خانواده اش در کودتایی در سال ۱۹۷۵ توسط مشتاق احمد به قتل رسیدند.

کشورهایی نظیر هند، پاکستان و بنگلادش به این دلیل که سالها تحت سلطه انگلیس بوده اند، از این کشور الگو گرفته و در زمینه سیاسی آزادبهای اساسی را رعایت می کنند.

بر هند اوضاع بهتر از دو کشور دیگر است و باید آن را برترین دموکراسی جهان به حساب آورد اما در پاکستان و بنگلادش دخالت نظامیان در امور سیاسی گاهی اوقات مشکل آفرین شده مانع از فعالیت آزاد احزاب می شود.

در بنگلادش نیز تا زمانی که قدرت به دست ژنرال ضیاءالحق و پس از او عبدالکلام می رسید، به دست یابندگان برای فعالیت احزاب وجود داشت اما از زمانی که قدرت به خیت نظامیان و نظامیان گردید، محدودیتها از بین رفته و احزاب توانستند آزادی کافی برای فعالیت به دست یابند.

بنگلادش نیز نظیر دیگر کشورهای این منطقه زمان نطفی به سزایی در فعالیتها سیاسی دارند و بارها در راس دولت قرار گرفته اند، به طوری که دختر شیخ مجیب مدتها تحت نظارت بنگلادش شد و بر این کشور حکومت کرد.

مشکل اساسی که بنگلادش با آن دست به گریبان است، وضعیت نامساکن اقتصادی است که در این کشور فلج و خشونت را حاکم کرده است.

عشای ناشون نشان از این واقعیت دارد که این کشور فرهنگ فرستی یافته این ادعاها را تکرار نموده است. هدف اصلی ترکیه نیز صرفاً دستیابی به یک رجب شک نیست بلکه انکار از این زمین ها به دنبال نفت است به این دلیل که امپراتوری عثمانی زمانی از بین رفته که در ترکوت و موصل نفت به دست آمد و انگلیسی ها و فرانسوی ها برصده استخران آن برآمدند. ولی آنها از موقعیت به وجود آمده در جنگ جهانی اول بهره گرفتند و دست ترکیه جدید را از این منابع غنی کوتاه کردند.

استناد ترکیه به قراردادهای ۱۹۱۶ سلیسکی، پیگو، ۱۹۲۰ سوز و ۱۹۲۴ لوزان است که فریک از آنها مشکلات و جوانی بر سر راه امپراتوری عثمانی و مصطفی کمال پاشا (آتاترک) ایجاد کرد و این امپراتوری پهنای رای از شکست در جنگ جهانی اول کوتاه کرد.

بر سال ۱۹۱۶ سلیسکی و پیگو و مقام کنسولی و فرانسوی دریایه تقسیم امپراتوری عثمانی قراردادهای امضا کردند. در ۲۹ تیکر ۱۹۱۸ معوض قرارداد پایان جنگ بین عثمانی و انگلیس به امضا رسید و عثمانیها آن را پذیرفتند. بر کنترلسان صلیح پس از جنگ قرار بود ترکیه امپراتوری عثمانی بدون مشورت با آنها تعیین شود. زیرا ملتین معتقد بودند که آنها دشمن و مغلوب هستند این وضعیت بر قرارداد سوز در سال ۱۹۲۰ به امضا رسید، به شدت در این پیمان بر تشکیل دو کشور کردستان و ارمنستان تاکید شد و ترکیه پذیرفت بر نوع تعیینی که در مرزهای این کشور با ایران در منطقه کردستان باده شود قبول کند. این پیمان با مخالفت آنتونرک مواجه شد و به ادامه جنگ انجامید که در نهایت در سال ۱۹۲۴ قرارداد لوزان به امضا رسید که در آن وضعیت کنونی تثبیت شد.

در همین راستا انگلیس ها کشوری به نام عراق ایجاد کردند.

در گفتار صد میلیون عربی توری دلاژن نویسنده فرانسوی معتقد است: عراق ساخته مصنوعی انگلیس هاست که برای به خود منحصر کردن دو میدان نفتی کرکوک و بصره تصمیم گرفتند کرکوک را ایران و ارباب را بر گرد بیاورند که از باغها رفته بود گرد آورد. قلیا می گویند و درست هم می گویند که عراق از نژادهای چرچیل است. ادعاهای ترکیه در مورد شمال عراق از زمان زبست جمهوری لوکروت اوزال مطرح گردید و پس از آن نیز به نفع از سوی ترکیه عنوان شد. ولی به دلیل توتلندی رژیم بعث عراق توجه چندانی به این ادعاها نشد و به هیچ انگاشت شد. اما اوضاع کنونی با ده سال پیش متفاوت است و همه برای برکناری حدام و ساختن کردن رژیم بعث عراق بسیج شده اند. بر این شرایط که ترکیه به دلیل حضور گسترده آمریکاییان از پایگاهها و متحان اصلی پنتگون به شمار

نمی آید در صفحه ۴۶



امریکا و جنگ  
یکبار چکی و تمام  
لشیر عراق تاکید  
است  
سیاسی و نظامی  
بیتعداد جندان  
ساخته نیست

جنگ به امضا رسید، خواستار کردستان عراق و یا بخشهای تخریبی این منطقه شده است. البته ترکیه می داند که خواسته هایش با مخالفت عراق، کشورهای همسایه و حتی آمریکا مواجه می شود و نمی تواند جامعه عربی پرورش مردم منطقه و آمریکا مایل تغییراتی در این منطقه به وجود بیاورد که همون وضعیت کنونی را به یک خطه مرزهایی تبدیل شده و سالها موجب درگیری و جنگ و گریز باشد. ولی حتی اگر مردم منطقه کشورها و حتی آمریکا نیز با خواسته های انکارا به مخالفت برخیزند و خواسته های ترکیه را غیر منطقی و دخالت طلبانه تصور کنند، این کشور برصده برخواهد آمد. اما فعالیت به دست آورد و با طریق ترکمن ها و توافقی بین شمالی در این منطقه نفوذ کرد.

ترکیه قادر است حمایتهایی را در آمریکا و انگلیس جلب کند و از آنها کمک بگیرد اما قادر نخواهد بود تا زمانی که جامعه بین المللی و مردم منطقه مایل نباشند به خواسته های خود جامعه عمل بپوشانند. زیرا آنچه بر باکتر و پوسلاوی سابق شاد بودیم، شرایط متفاوتی با عراق دارد. در باکتر ملتها قادر به ایجاد کشوری قومی جدیدی کردند و این لولام جذب کشورهای دیگری شدند. حتی بر شرایطی که آلبانی یارهای کوروو به مساله سازی در مقابله بودند به شدت با آنها برخورد کرد و اجازه تحیز به طاعت به آنها ندادند.

در عراق نیز چنانچه تحیزهای صورت بگیرد و این کشور به سوی فروپاشی برود به ضرر ترکیه و کشورهای همسایه خواهد بود. زیرا برخی از لولام در کشورهای مستقل و رنگه اند و از طریق مرزهای بین المللی از هم جدا شده اند. لذا صورتی که تحیزهای صورت بگیرد این مرزهای مزاول جاییا می شود و موجب تخریبهای سیاسی دیگر را در پی خواهد داشت.

ترکیه برای بخشی از ادعاهای خود سابقه تاریخی نیز فراهم ساخته و بی شک به خود آورده است. ادعاهای انکارا اگرچه امر جدیدی نیست و تاریک دارد. بلکه تکلفی به حرات اسلامی پس از فروپاشی امپراتوری





## پسته گانه

در ایچه بودجه سال  
آبیده هیچ پولی  
برای احداث  
خطوط جدید در  
تهران کنار گذاشته  
نشده، در حالی که  
حدود ۶۵  
میلیارد تومان  
برای توسعه  
مختص  
شهرستانها  
اختصاص  
یافته  
است

## مترو از همه چیز مهمتر است

چند هفته قبل گفتیم که وزیر نیروی کشور، در ملاقات با وزیر آب، سوری، به روی امیدان داده که ایران تکنولوژی خود را بر آب و فاضلاب و انرژیهای «سوری» قرار خواهد داد و قصد دارد تا مشکلات آب و فاضلاب سوریه را حل کند. پس از این توافق ظاهراً دیگر وزرای سوری هم از این افلاخ پخته اند و تکنولوژیهای پیشرفته در ایران را مدام در ذهنشان مرور کرده اند و در نهایت مسکن و امور اجتماعی سوریه طاقت نیاورده و از ایران خواسته است تا به این کشور در ساخت متروی شهر دمشق یاری دهد! این درخواست وزیر سوری پس از آن روی داد که مدیر راهان شهری تهران، علی یازدین وزیر مسکن سوریه از متروی تهران اعلام کرده است: «در حال حاضر توانایی و تجربی گسترشهای ایرانی در حدی است که می توانند پروژه های بزرگ در مترو را به سادگی طراحی و اجرا کنند»

اما برعکس آنچه تا امروز به طور غیررسمی منتشر شده خطوط متروی تهران، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی توسط فرانسویان طراحی شده محاسبات فنی آن توسط روسها کنترل گردیده و انگلیسی مترو ساخت کشور چین است و دستکهای مجلسی کنترل و اپسی آن را ایتالیای خودیاری شده است و حتی در ابتدای کار، لوگو متروپروژه های مترو هم چینی بوده اند! به این ترتیب اگر توان کارشناسی مهندسین ایرانی چنان است که این دست پروژه ها را به مملکتی طراحی و اجرا می کنند، که اگر چنین باشد ایچه مایه مایعات است. چگونه است که راهان شهری تهران، کار احداث متروی کرخ، هشتگرد، رانه شهریه ها و اقدار کرده است! حقیقت این است که ما هنوز توانایی ساخت و نگهداری مترو را نیز به دست نیاورده ایم. با وجود کارخانه های که سازهات و نگهداری قطار را تولید می کنند، برای خرید و نگهداری مترو، به دامن خارجیه می شویم. بی نیست به جای جابری و آب پاشی مقابل منزل مردم، اینجا جابری منزل خودمان را تمیز کنیم و بداییم سوریه اقدار نشده خودمان را بیشتر از آنکه درین کمکهای فنی کارشناسان ایرانی باشند به دنبال کمکهای مالی انگلیسی ما هستند. کمکهای مالی که خودمان به جایار پس از سوریه ما محتاج آن هستیم!

از سویی دیگر، زمانی که در شهرهای بزرگ دنیا مترو به هزینه شهرهای و از محل بودجه ای که مردم شهر می پردازند، ساخته شده است، متروی تهران از ایضا از بودجه شهرهای استفاده نکرده و دولت از محل دارایی های خود، مخرج ساخت آن را تقبل کرده و به انگلیس ها هم دستور داد، وام های درشتی در اختیار متروی تهران قرار دهد. اما تاکنون هیچ گزارشی از سویی مدیران مترو مبنی بر اینکه چه مقدار از این وامها را دریافتی که مترو از محل فروش بلیت به دست می آورد دریافت شده و آیا اصولاً آیا هزینه ای که از طریق فروش بلیت و انجام تبلیغات در انگلیس و ایستگاههای مترو به دست می آید می توان از پس پرداخت وامها و تأمین هزینه های توسعه شهری تهران برآورد یا خیر. انگلیسی به فهرست هزینه های مترو و بهای اندک بلیت آن اولین چیزی را که به ذهن می آید، این است که مترو برای بازپرداخت وامها و نیز گسترش خطوط در تهران بی تردید نیازمند

کمکهای مالی دولت است! اما انگلیسی گتر به ایچه بودجه سال آبیته به شما خواهد گفت با کمال تعجب هیچ پولی برای احداث خطوط جدید در تهران کنار گذاشته نشده، در حالی که برای متروی مشهد، بیش از ۲۰۰ میلیارد تومان، متروی اسفهان ۱۶ میلیارد تومان، متروی کرخ ۱۱۵۰ میلیارد تومان، متروی تهران ۱۰۸ میلیارد تومان، متروی شیراز ۶۱ میلیارد تومان و برای متروی اهواز حدود ۲۰۰ میلیون تومان پیش بینی شده است. جالب اینکه جز متروی مشهد که در سال ۷۸ کلنگ آن بر زمین زده شد و تاکنون هیچ از ۱۱ میلیارد تومان در آن هزینه شده تأسیس متروی دیگر شهرها تا سال گذشته آغاز شده است و سؤال این است که در شرایطی که طراحی خطوط متروی تهران برای یک جمعیت سه میلیون نفری انجام شده و امروز بیش از ۱۰ میلیون نفر در این شهر ساکنند و وضعیت متروی تهران در فاصله کمتر از یکسال از افتتاح آن به مشکلی درآمده که در ساعات پرتراffic روز به هیچ وجه امکان سوار شدن به آن وجود ندارد، با چه استدلالی هیچ بودجه ای برای تهران در نظر گرفته نشده در حالی که حدود ۶۵ میلیارد تومان برای توسعه متروی شهرهایی اختصاص یافته که ترافیک و تراکم آنها به هیچ وجه قابل مقایسه با تهران نیست!

این اولویت بندی تقسیم بودجه هنگامی جابجایی می شود که بداییم بودجه مبارزه با مواد مخدر در سال آبیته نسبت به سال جاری به نصف کاهش یافته و از سویی دیگر مدیر سازمان بهزیستی نیز اعلام کرده بود: «برای طرحی که برپایی آن به زبان جهانی حقوق ماهیهت پرداخت می شد، دولت در سال آبیته تنها نیم درصد (یک دویست و پنجاه بودجه پیشنهادی سازمان) اختصاص داده است. از سویی دیگر صنعت رو به افول هواپیمایی ایران نیز با تمام حواشی که در آن رخ می دهد، توانسته در جلب بودجه دولت به سویی خود، پولی کسب کند، به شکلی که نتواند به پولی خود را در دو برابر بلیت های بلیت های هواپیما دیده است. به این ترتیب سؤال این است که اگر صنعت هواپیمایی، وضعیت مواد مخدر، متروی تهران و ترافیک پایتخت و وضع اقتصادی رانان خانه ها، هیچ اولویتی برای دولت ندارد، پس کدام طرحها برای دولت محترم مهمتر جلوه کرده و آیا در شرایطی که با وجود پیش بینی فروش هر ششگانه نفت به حدود ۱۶ دلار در بودجه سال گذشته این روزها نفت به بهای ۲۸ درصد فروخته می شود، باز هم بهای خالی بودن جیب های دولت، بهانه قابل قبولی برای این برکنار زدنهای عجیب است؟

## «کد»، یه خاکه سیر ۵۵ شد

و شصت اقتصاد ایران کلاه به معنایکی نهایی می شود که هیچ مردمی هم، تب آن را چهار نمی کند. خلق یک سنت فسمی بسیاری از ایرانیان مایات را به نام باج و خراج می دانند که حاکمان زورگری تاریخ برای تأمین هزینه عیاشی و خوشگذرانی خود از مردم می گرفتند! حال اینکه بر جهان امروز مایات محقرترین راه اداره امور کشور است و موافق ترین دولت، دولتی است که بیشترین مایات را از شهروندان گرفته و برای ارتقای کیفیت زندگی خود آنها هزینه کند. طبق اعلامی که وزارت اقتصاد زاین منتشر کرده است، سال گذشته ۱۱۰ میلیون نفر مردم این کشور، حدود ۹۰۷۵







طبق یک منت قدیم، بسیاری از ایرانیان، مالیات را همان باج و خراج من دانسته که حاکمان زورگوی تاریخ برای تأمین هزینه میانش و خوشگورانی خود از مردم می گرفتند!

در این منبر، باغور علی آنگهی هلی در جریان کشوری منتشر می کردند و اقدام به فروش که اقتصادی خود به دیگران می کردند به این ترتیب تمام آنچه که توسط مدیران اقتصاد رشت شده بود به پنبه هالی تبدیل می شد که هیچ استفاده ای نداشتند، چرا که دیگر معلوم نبود که اقتصادی که هم اکنون در دست کسی است و افعاً و قبلاً متعلق به چه کسی بوده است و مسئول که گفته شد ۴۴ پیششاهه سازمان امور مالیاتی برای مسئول راه این خلاصه کاران نیز به نتیجه رسید و هفته گذشته سرانجام سازمان امور مالیاتی تکمیل شد.

باید شما هم دعا کنید تا شاید کلاف روح در هیچ اقتصاد ایران اندکی باز شود.

## نفت ایران فروش نشده است؟

نفت خام ایران که سهواً است به منبع تغذیه مردم تبدیل شده در جهان خوشبخت مشهوران زیادی دارد و لشکون کوچکترین مشکلی نیز برای صدور نفت در پیش رو گذاشته ایم در چنین شرایطی صحبت کردن از نادرغوبی نفت ایران مانند کار باطلی است که فریاد کند، به است من ترش است! یک ساینده مشهور مجلس شورای اسلامی که اتفاقاً تأیید شده یکی از مناطق نفتخیز جنوب کشور هم هست، حرفهای در مجلس زده است که حتی اگر بر مستندات قابل توجهی هم استوار باشد، نمی توان گفتن آن حرفها را در مجلس بگ کشون، جن لیستور تعبیر کرد که با بصاحت خود را کاملاً غرضوش کرده ایم با اصل آنرا نمی شناسیم.

ایشان می گویند: "به دلیل شیوه های تکنیکی و کم رست نقل وینش آب در چاه، شیوه های قراردادی رایج در وزارت نفت و به ویژه پتلیرو ازبکی موجود در پترومداری

از نفت خام، کیفیت نفت ایران لغت کرده است! به ظاهر این تخلفاتی پاری است که اظهار نظری درباره پائین آمدن کیفیت نفت ایران از کسی شنیده می شود، چرا که در گذشته ما هیچگاه حتی از منابع خارجی و از زبان مشتریان صنعتی که به اصطلاح «مور را از ما ست می کشند» هم شنیده بودیم که به کیفیت نفت ایران ایراد بگیرند. و روش تعیین هیچ نفت خام در جهان به شیوه ای است که تاکنون هیچ شکوه و شکایتی را نه از سوی ما و نه از سوی خریداران نفت خام ندیده اند!

تجدیدی نیست که کیفیت نفت تولیدی از هر چاه، برحسب نحوه تشکیل سفره های زیرزمینی ممکن است متفاوت باشد و حتی بهای آن نیز متغیر باشد، اما رسیدن به این اعتقاد که تغییرات معنی داری در کیفیت نفت ایران ایجاد شده کار آسانی نیست و حتماً احتیاج به گزارشهای قابل اعتمادی از سوی کارشناسان نقلی دارد که در این صورت نیز پای کوکوتن بر نادرغوبی نفت خام ایران و افعالی نیست که در راستای مصالح ایران باشد، به ویژه آنکه از زمان یک ساینده مناطق نفتخیز در مجلس شورای اسلامی گفته شود.

همان گونه که تبلیغات سازمان بافته و غیر واقعی درباره وجود سم «فلان کس» در پسته های مرغوب ایران، چنان سربه ای که این صنعت رد که هنوز آثار آن بر جای مانده و پس از ماهها صرف انرژی و هزینه بالاخره اروپاییان متقاعد شدند که باز هم پسته های ایران را بخرند می کنند.

و این سرانجام سیاستی است که برای آن صحنه بیرون کردن رقیب حاضر است از هر وسیله ای حتی سربه به منافع ملی استفاده کند!

هیچ گاه حتی از منابع خارجی و از زبان مشتریان سخت گیری که به اصطلاح «مور را از ما ست می کشند» هم شنیده بودیم که به کیفیت نفت ایران ایراد بگیرند!



برابر گل نرمان دولت ایران به دولت ژاپن، مالیات پرداخت کرده اند و طبیعی است در چنین کشوری انتظار داشت بایستیم، وضع چنین باشد که می دانیم اما من ایران دولتی مختلف راههای بسیاری را رفتند تا بتوانند مردم را راضی کنند مالیات را درست و به موقع بپردازند و متأسفانه مالیات دهندگان هم راههای بسیاری را یک گرفته که از چنگ ماخورد مالیات بپردازند، بر سرش کلاه بگذارند یا رشوه ای در بستن بگذارند تا بابت برسی ۴۴ دولت نظری کرده و با اعتراض جدیدی به نام «که اقتصادی» تمام و اندوای اقتصادی اعم از کارگاه، کارخانه، شرکتها و فروشگاهها را محصور کرد تا شمارهای داشته باشند که که اقتصادی بایستد می شود و تمام فعالیت های اقتصادی خود را از آن طریق انجام دهند، به این شکل که چون این کار را وزارت اقتصاد، و نادرغوبی به اهدافی اقتصادی می دانی می توانست فهرست کاملی از کسانی که در عرضه اقتصاد ایران فعالیت می کنند داشته باشد و با شناسایی آنها بر وزارت اقتصادی ایشان هم نظارت بیشتری داشت باشد و ضمن اطلاع از نوع فعالیت آنها منابع صحیح مالیات آنها را تعیین کند و یا دسترسی که به آنها پیدا می کند بتواند مالیات را به اندازه و به موقع از آنها دریافت کند.

حدود شش سال دولت تمام انرژی خود را به کار بست تا آنکه اندک تمام فعالان خرمن اقتصاد ناچار به تهیه که اقتصادی شدند و مدیران اقتصادی خوشحال بودند که سرانجام راه فرار بدعاکاران مالیاتی را ست کرده اند، اما چند روز پیش اعلام شد سازمان امور مالیاتی کشور «که اقتصادی» را به همان تعلیق درآورده و به این نتیجه رسیده است که اعتراضات و شلشات موجود در مسیر استفاده از که اقتصادی چنان زیاد شده که بهتر آن است به همان وضع گذشت بازگردیم و ۴۴ بخشهای که در طول عمر شش ساله که اقتصادی برای سلمان دادن به آن صابر کوبیم را به فراموشی بسپاریم.

از شما چه پنهان، مسئولی نهاده مالیاتی اقتصاد رفعت و گشتنی را در سالهای آخر عمر که اقتصادی به آندار رسانده بودند که علاوه بر بهمانظ

مثنوی تحسینی  
یک بند از سبک ۱۱۱  
مثنوی خاتمه  
همه دریا از سبک ۱۰  
مثنوی حضور  
با حین وقت لیلی  
گروه کار ششمان  
(زهره افغان آفرینش مثنوی)  
سپهر جامی آفرینش روان ششمان  
همه بر روی آفرینش  
آفرینش مثنوی آفرینش روان ششمان  
نظم مثنوی ۳۳۲۴۵۰

پرسش و پاسخ ویژه

پرسش ویژه

پیشانی، چهار ششمانی روحی و روانی  
مستم در سال ۱۳۵۵ در شهر مشهد در خانواده‌ای  
بزرگ به دنیا آمدن از حدود ۱۰ سالگی گرفتار عادت  
زشتی شد. از سال ۷۱ بیماری عصبی گریه‌ام را  
گرفت و اکثر روز رنج و غلبه فراوان هستم گرفتار  
افراد گرفتار بلهره و اضطراب مستم گاهی وقتها فکر  
می‌کنم اگر خودم را نهاده غلبه روحی قرار بدهم  
کوبان دارم در قرآن می‌گویم ما انسان را در رنج  
آفریدیم گاهی وقتها با خودم حرف می‌زنم، گاهی  
می‌خندم در خیابان یا اسمم اما نمی‌روم به طوری  
که خوب و بد را نمی‌توانم درک کنم گاهی فکر می‌کنم  
اگر حرف اسمم را بزنم بهتر است

گاهی فکر می‌کنم که اگر کتابهایی را بگیرم یا  
خودم را خط خطی بکنم خوب است البته نه اینکه این  
کار را انجام بدهم یا خودم می‌گویم این کار را کنم یا  
نکنم با خودم گفتار می‌روم و همین در خطی عذاب  
می‌دهد گاهی با خودم فکر می‌کنم عذاب و مصروف از  
کتاب خواندن چیست یا این برای سرگرمی است یا  
آموختن علم و اطلاعات و دانش اگر برای فهم و دانش  
است برای چه قیمت یک کتاب مثلاً چند هزار تومان  
نیست؟ پس فکر می‌کنم که فقط برای سرگرمی است  
برای همین زینت کتاب مطالعه نمی‌کنم در ضمن چهار  
نکته زاین هم هستم می‌دانم که اگر آرام و آهسته  
حسنت کنم لکنتم کم می‌شود ولی باز با خودم فکر  
می‌کنم که اگر آرام و شمرده هم حسنت کم مردم  
پوششانی نمی‌آید شما بگویید چکار کنید تا به حال  
پنج بار به دکتر مصباح و روان سرمدی مراجعه کرده‌ام ولی  
نتیجه‌ای نگرفته‌ام و سرخودم و مدام است که آن عادت  
زشت را ترک کرده‌ام ولی هیچکدام چهار وسوسه  
فکری دولتی که، تردید هستم و مستم و حال کنبد  
با تشکر اصیر ف

پاسخ ویژه

جناب آقای امیر ف  
دوست من! رفتار انسان رانیده اجتماع و

خانواده‌ای است که در آن به دنیا آمده و بزرگ  
می‌شود. البته در این میان چالشهایی برای هر کس  
وجود دارد که اصل را باید بر آن گذاشت که شخص  
بتواند از این چالشها به سلامت عبور کند و در  
صورتی که شخص در هر یک از این چالشها به‌دام  
افتد آنکه از این چالشهایی می‌گذرد، البته آنکه که  
رفتار خود را تسبیح کرده‌اید در آن رگه‌های ناخنجاری  
را می‌توان مشاهده کرد اما اینکه هر یک از آنها از کجا  
سرچشمه می‌گیرند و چه ریشه‌ای دارند این دیگر با  
شماست که به دنبال کشف آنها باشید. برخی از  
مسائلی که ذکر کرده‌اید، گریبان تقریباً هر جوانی را  
در مسکن بلوغ می‌گیرد. سنبل بلوغ یکی از دوره‌های  
بحرانی زندگی انسان است و به نظر می‌رسد که شما  
در برخی از چالشهای این زمان به دام تاخت و هنز که  
بیست و شش سال تاریخ توانسته‌اند از آنها بپوشد  
دوست من شما تا زمانی که متوجه شوید هر یک  
از رفتارهای غیرعادی شما از کجا سرچشمه می‌گیرند  
نمی‌توانید راه مبارزه با این رفتارهای ناخنجار را پیدا  
کنید. اما من در لایه‌ای مسطوری که برپایه نوشته‌های  
متوجه یک واقعیت پنهان شدم و این آن است که شما  
به تمام واکنشهای خود آگاهید. ناخنجاری را زمانی  
هاد تلقی می‌کنیم که شخصی خود را آنها می‌خیر است  
و به صورت هوری به آنها عمل می‌کند  
گذاشته که ما به ترتیبی که ذکر کردید به  
معضله‌هایی که گریبان شما را گرفته است بپردازیم:

C با خودم حرف می‌زنم، در خیابان ادا

در آفرینش  
C در آفرینش می‌گویم ما انسان را در رنج

عادت زشت

خوشحالم که سرانجام به یکی از این عادات پنهان  
پیشینه‌های این هم همان باقیمانده از دوران بلوغ است  
که در آن زمان توانست برایتان حل شود و قدری به  
طول تنبلی‌اید اما وجدان آگاه شما توانست به آن  
خاتمه دهد این وجدان آگاه یکی از پدیده‌هایی است که  
می‌تواند از این دوره سرشاری بگیرد و ضمن آنکه در  
افزایش اعتماد به نفس شما هم مؤثر واقع خواهد شد

دوچرخه اصطلاح عذاب روحی

من می‌دانم که شما چگونه دوران کودکی خود را  
پشت سر گذاشته‌اید و چگونه از آن سر گزیده‌اید اما  
می‌توانم عرض بکنم که بسیاری از دلهره و  
اضطرابهایی که ذکر کرده‌اید باید ریشه در دوران  
کودکی شما داشته باشند. رویکرد پدر و مادر و سایر  
نزدیکیان با شما رویات آنها با یکدیگر و آنچه که از این  
روایت شاعر بوده‌اند، مسائلی است که باید به آن بپردازید  
بیان کنید این امر شما را با خودتان آشنا می‌کند  
روسی‌زاد از اینکه واقعاً نشانی را به یاد آورید چرا که اگر  
نرس لحن شما مانده باشد باید آن را استعراض کنید و  
به اصطلاح نشانی شوید یا شعور خوبی که نشان دارید  
سعی کنید خود به تحلیل کردن دوران بپردازید آری  
با شماها در رنج خود و مادرهایی‌تان به دنیا آمدن شما  
باید باید یکسان باشد بلکه باید آراش داشته باشند چرا  
که فراموش نکنید خالق ما از آرش را هم آفریده است

که از آن استفاده شود و تلفظ دروازه حضور داشته باشد  
با خود حرف زدن و تکلان داشتن  
با خود حرف زدن

البته بر نظر کسانی که شما را می‌بینند ممکن است  
این با خود حرف زدن و یا تکلان داشتن بدون معنا  
و بی‌جهت باشد اما برای خود شما چنین نیست قطعاً  
بدانکه که شما به این طریق با کسی یا چیزی ارتباط برقرار  
می‌کنید. همه ما هم این کار را انجام می‌دهیم اما تفاوتی  
مربوط به این مانده تکلان دادن بدست و حرف زدن را در  
تکلان تمام می‌دهیم و از قوه تخیل استفاده می‌کنیم  
زمانی که تکلان ما قدرت جذب نداشته باشد و  
انسان مجبور شود تا آن عملیات تخیلی را ظاهر کند.  
معتنای این است که ذهن تحت فشار می‌باشد در  
واقع این عملیات برای شما نوعی تخلیه است اما نکته  
جالب این است که شما نسبت به آن آگاهید، چرا که  
تخلیه کسانی که عملیات تخیلی و ذهنی را ظاهر می‌کنند  
خود از این گاتی می‌خبرند اما همین که شما خود را آن  
خودتان بر واقعیت به معنای آنست که قدرت آن را دارید تا  
آن را مانده دیگر به بدون ذهن خود سوق دهید و  
با اگر هم با خود حرف می‌زنید و یا دست تکلان می‌دهید  
در حد اعادی باشد. فراموش نکنید که ما نسبت به آنچه  
در اطرافمان می‌گذرد، و نقش نشان می‌دهیم و اگر  
ندیم به در خود حبس کنیم بدون تردید با فشارهای شدیدی  
عصبی مواجه می‌شویم شما هم در واقع به نوعی  
تخلیه می‌شوید فقط باید کنترل بیشتری اعمال کنید.

برای اینکه این عادت پستی کنترل را خود همین  
کنید بهتر است که حتی الامکان تنها بنشینید و هنگام  
ایاب و ذهاب در خیابان و یا اماکن عمومی با کسی  
عباد باقی‌بماند. همین عماره بپوشان با نگر باشت  
می‌شود که نسبت به بدون عارانی که گفته‌اید بیشتر  
کنترل اعمال کنید. همان‌گونه که گفته‌ام اینها عادت  
هستند و اگر شما عادت را با عادت دیگر عوض کنید  
سریعتر به هدف می‌رسید پس اگر با کسی همراه  
باشید، اجباراً این عادت را از خود جانی می‌دهد که اولاً  
به‌جای خودتان با او صحبت کنید که بسیار طبیعی  
است و بعد هم به آن‌ها اشاره به حرکت است اقدام  
کنید. اجباراً باید به طرف مشغول خود توجه کنید  
بدانکه بی‌نیازید این عادت می‌کنید و نمی‌توانید با کسی  
همه برترید. این رفتاری شک داره دارد و باید اجرا  
شود و هیچ بهانه‌ای پذیرفتنی نیست.

علاقه به تحریک

این هم یک ناخنجاری است که در انسان درون‌گرا اتفاق  
می‌افتد. یکی از پدیده‌هایی که به آنها علاقه زیادی  
داریم و از می‌خواهیم تحریک کنیم و از این با خود  
مبارزه می‌کنیم چرا که با علاقت خود بزرگه‌های دیگر  
اینکه چیزهایی را که به آنها علاقه‌ای داریم می‌توانیم  
نابود کنیم که این یک واکنش طبیعی است اما باید  
آرام گرفتار به‌کار گرفت. عادت عصبی کردن کتابها  
به خاطر علاقه زیادی است که به خواندن آنها دارید  
مثلثه کودکی که آنقدر به اسباب‌بازی این علاقه‌مند  
است که آن را تکه تکه می‌کند. تصور اینکه این علاقت  
شما را به انسانی ناخنجار تبدیل کند باید کاملاً  
تخلیه است معین قدرت تحلیل و شعور که دارید از  
مطالعه به دست آورده‌اید، پس می‌توانید درست است  
مطالعه است و نباید آن را علاقه‌ای می‌فرماند تلقی کنید.









جایی که عشق هست

تله پاتی

یکی از ناشناخته ترین پدیده های فراطبیعی میان انسانها و یکی از حتمی ترین و بیشتر تکرار پذیر آنها همال پدیده تله پاتی است از نظر مفهوم علمی تله پاتی (Telepathy) عبارت است از برقراری ارتباط بدون چاند فکر انفرادی و برای استفاده از حواس دیگر و یکی از عناصر لازم برای حضور تله پاتی فقدان فیزیکی یکی از طرفین ارتباط با طبقه می باشد چرا که حتی اشاره چشم نیز می تواند به برقراری ارتباط کمک کند که در این صورت تله پاتی ایجاد شده است بسیاری از محققان و پژوهشگران اصل وجود تله پاتی را رد می کنند و برخی دیگر عناصر تلقی و بحث و قیال را در شکل گرفتن آن تعلیل می دانند اما بعدی شکل حسد تله پاتی را بدون تردید می پذیرند و در این میان به عوامل حاضر در فرهنگ شرقی، بخصوص شرق دور و آسیای شرقی می کنند که ارتباط ذهنی یکی از عناصر مؤثر در چنین فرهنگهایی به شمار می رود این فرهنگ در آسیای غربی نیز در کشور صومالیای با پیروان تصوف و در تریب و برخی از اقلیت های دیگر وجود دارد اما متأسفانه اثبات آن از نظر علمی همواره دچار مشکل بوده است و من شخصاً به یاد دارم که برخی از دانشمندان بهشتی ایران تسلیل دموویز در مطبخ نکتی مویزه همین مغوله تله پاتی بود و دست های دانشمندیان و اساتید موافق و مخالف به شدت و نامعصب در موافقت یا مخالفت آن اظهار نظر می کردند اما من خوب می دانستم که تا جود به صورت علمی با چنین موردی روبرو نشوم نتوانم تائید یا قاطعیت موضوعی را کنم خوشبختانه این انتظار چندان به طویر نیچایم و من در پیرونده آثار پرفسور بهادری و با این پدیده برخورد کردم

از آریزونا

در یکی از روزهای داغ و تابستانی در سال ۱۹۸۶ تا از آن جوان ۳۶ ساله به همراه شوهرش تونی که ۳۰ سال داشت به آریزونا مراجع کردند آنها از تونی دور آریزونا دیدار و تریزی را با وی کرده بودند و مشخص بود که با پیشگی نتواندن کوچک

مواجه بودند تا کم خانواتی شارا پهرسیده بود و من به درستی حدس زدم که او باید از خالواده ای سرخپوست باشد چنانکه فقط سرخپوستها از این نوع نامیا استفاده می کنند البته بسیاری از آنها نامهای خود را تغییر داده اند و نامهای معمولی سفیدپوستان را بر خود گذاشته اند نه به این خاطر که از ناشناس شرمگین بودند بلکه به خاطر اینکه نامهای سرخپوستی برای کشاورزی ادازی و صوبیت و امثال آن تشبیهات بسیاری ایجاد می کرد اما گروهی نیز این مشکلات را تحمل می کردند و نامهای معمول خود را حفظ می کردند و کار تشبلی و هویز را نیز با همین نامها به تاز می ساختند

بهارین شدن نامهای ماندگار عقاب پرده گاو سفید گوزن بیده اسب تندرو و امثال آن امری طبیعی به شمار می رفت تا از این همان نام پهرسیده را که اینده استفاده می کردند برای خود برگزیده بود لیکه تارا از قبیله «نازاهو» بودند که در آریزونا و نیومکزیکو و قسمت هایی از کشور مکزیک ساکن بودند و به همراه قبیله های «مور» در شمال «آپاچی» در غرب و قبیل «در شرق» متوالی بودند در جنگل های عمده سرخپوستی مصوب می شدند خانواده پرسید از هوش بالای برخوردار بودند برادر تارا متخصص کلیپوش بود و در یک شرکت بزرگ در مکزیک تیسلی شغل حاصلی داشت و تارا در رشته اقتصاد دانششته فارغ التحصیل شده بود و برای بخش اقتصادی یک روزنامه مهم قلم می زد که او هم از چرخش سیمونت مشمار می رفت از جیگر بزرگتر را می شناختند و حملای بودند و اکنون چهار سال بود که پس از پایان تحصیلات تارا با یکدیگر ازدواج کرده بودند

دهشت تارا

در ملاقات اولی که با تارا و همسرش داشتیم پس از آنکه معرفی اولیه انجام شد و از تاریخچه خانواتی آنها که شنیدم ابتدا این ترس بود که رشته سخن را در دست گرفت و گفت که او تارا را از زمانی که دختر بچه ای پنج ساله بود می شناخت و بنابراین با تمام خصوصیات روحی اش آشناست اما مفت یا هشت سال می بود که رفتاری متکاور و غیر متعارف از تارا مشاهده می کرد تونی آگاه شد که در چنگونه مادر تارا که سیدنی نام داشت در هنگام وضع حمل خواهر کوچکتر تارا «فلوریس» دچار ایست مغزی شده بود و به وایی افدا یا بیوهی مطلق فرو رفته بود در آن هنگام تارا فقط ده سال داشت و آریسگی شدیدی به مادرش پیدا کرده بود فلوریس به سلامت متولد شد اما سیدنی همچنان در افدا باقی ماند زمان گذشت و سیدنی از بیوهی خوار شدی پس از یک سال گذشت که از قطع امید کرده بودند هر چند که ارتباطهای مغزی دور نشان داده می شد و حتی

نمی توانستند از او شرایط مرگ مغزی (Brain Death) قرار دهند اما به تاز گذشت از افدا را نیز بسیار ناچیز می دانستند شوهرش و کسان و نزدیکان او کم غلبه ایست سرخپوستی داشتند و نسبت به زندگی و مرگ اعتقادات مخصوص خود را داشتند هیچگاه اجازه نداشتند تا پزشکان سیدنی را ریمافوت کرده تلقی کنند آنها می گفتند تا مرگ کامل نریزد او زنده است و آنها می توانست سیدنی را به خاک سپارند بی نهایتی هم که سیدنی در آن سنتری بود به اظهار و بر طبق قانون که رخصیات خویشان درجه یک را در این گونه موارد لازم می دانست به نگهداری او را ادامه داد و سیدنی به محض دیدن بیمار را بیوهی مطلق مکان داده شد بدین ترتیب ماهها و سپس سالها گذشت پس از ده سال پدر تارا ناچار شد که فیانی از همسرش جدا شود و سال بعد با زن دیگری ازدواج کند و به شهر دیگری بروی اما سیدنی همچنان در افدا باقی ماند تونی سپس راجع به شرایط و وضعیت تارا شرح داد و گفت که او بسیار افسرده عمل شده بود اما از پنج سال پیش رفتار عجیبی از خود بروز می داد

تا تارا در افدا ایست که به مادرش از طریق ذهنی با او تماس برقرار می کند و به او می گوید که برای دیدنش خواهد آمد من ابتدا سمیت های عجیب تارا را ناشی از افسردگی و مشکل روحی او و در نتیجه وضعیت موقتی تلقی می کردم اما طی پنج سال گذشته اینگونه رفتارها و صحبتها از جانب تارا افزایش یافته تا آنجا که تاب و تحمل را از من گرفته است و به همین دلیل تصمیم گرفتم تا تارا را به نزد شما ببرم تا مگر و لعل مشکل او بر آید کنیم

پاور تله پاتیک

تارا در برلی ماه به قیافه همان صحبت ها را تکرار کرد و به باری محقق و تله پاتیک دست یافت بود که ذهن مادرش در تله پاتی با ذهن اوست و خودش به او وعده داده که به زودی به نزد آنها باز خواهد گشت این امر از نظر علمی برای ما چندان باور نداشت بود اما تله پاتی از نظر روحی رفتار تارا بیشتر قابل تعلیل بود در هر هنگام حادثه ای که برای مادرش اتفاق افتاده تنها ده سال داشت و در آن زمان با مسائل روحی ساده تر برخورد می کرد و پیچیدگی چندانی نشان نمی داد اما از زمانی که برگشته شده بود و بخصوص از زمانی که ازدواج کرده بود و خود می توانست به تله پاتی فکر باشد خلاصه مادرش را بیشتر احساس می کرد و در ذهن با او ارتباط برقرار کرد و البته این واقعیت که مادرش شازده شدی نامی شده بود بیوهی مطلق بود اما ریمافوت شده اعلام شده بود حسب سبب شده بود تا او احساس کند که با مادرش ارتباط دارد اما این را هم می دانستیم که اندام این گونه باورهای خلاف واقع ممکن است آهسته آهسته بر تمام زندگی او تاثیر بگذارد و حتی زندگی مشترکش را نیز تحت الشعاع قرار دهد و اگر چنین می شد باید منتظر اختلالات روحی شدیدتری می بود از این رو ما باید سعی می کردیم که جلوی این باور را در او می گیریم تا تا زمانی که مادرش در وضعیت افکار داشت این کار بسیار سخت می نمود از همین رو در اولین گام تصمیم گرفتیم تا با بیمارستانی که از سیدنی بیوهی نگهداری می کرد تماس بگیریم و از آخرین وضعیت او باخبر شویم جواب فکس ما خیلی سریع رسید و

اصرار تارا و انگار ما

یک نخمس تنقنی ساده همه ما را چون  
صافه زده ها بر جای میخکوب کرد دستنی  
پس از ۱۶ سال بیوهی پیدار بود

دورتر با بیامریستان تاسیر گرفتیم و وقتی که خم  
تایید شد آن را به اطلاع خانواده رسیدیم و سلسله  
برای همه خیراتی یازد بود. فرسوس دختر کوچک  
سیدی که در سنگام به بدیا آمدنش، مادرش دهیار  
لیست مفری شده بود برای اولین بار بیامریستان  
را از طریق تلفن شنید و برای اولین بار کسی را در  
زندگی خود بمهر عطف کرد. تارا که با بهوش  
آفتاب مادرش پلر سبکی از روی درخشش  
شده بود، چنان ارضایی پیدا کرده بود که حتی تونی،  
شوهرش را با تعجب انداخته بود. او به ما ثابت کرد  
که تا چه حد با این یکطرفه به دنبال واقعیت بودیم و  
تا چه حد یکی پس از دیگری گلهایی شنیده برداشته  
بودیم. بروی که به قول پروسفر، رئیس آسایشگاه  
روسی که تارابه ما آمده است از تمام بوی آسایشگاه  
آزادتر شد و مادرش بود اما در این میان و طوری هم  
و خوشش می آمد به ما که مساله ما را میانه  
بودیم. سیدی هنوز نمی دانست که شوهرش از او جدا  
شده و دوباره از سر گرفته است و اگر شوهر می شد این  
شوهرش می توانست آنقدر او را بشوید که تارا  
دهیار لیست جاری شود. از طرفی همسر تارا جورف  
بیک یک سال بود و نمی توانستیم او را نادیده بگیریم  
در حالی که همه با گرانی و اضطراب بر فکر راحل  
بودیم و قصد آمدن به سنگام به سیدی حقیقت را  
اطلاع ندیم که ششیر اثر تخریبی را داشته باشد  
ماترا همسر تارا علاوه بر چیز را برایشان کار کرد  
او را از آرایش و زان سرخوشت همه با راحل  
قرار داد و گفت: «ایضا به این زبان تاراهو به معنای نگاران  
تاییدید، آرام باشید، جورف تو زمانی با من از او  
کردی که از فرسوس سطلن بودی، من هم  
سطلن بودم فروشی شکر که او در زمان کرمی  
دوست من هم بوده ام این را هم فراموش نکن که تو در  
اصل به او علاقه داری، من حق ندادم و نمی توانم که  
خندانه خوشبخت را حق بگویم، من چنین تربیت  
ندادم، ما مردم از غیبت بر گوشه می گفت چنان  
که منتز هست زانگر هست من خیلی آرام از تهیگی  
و خارج می شوم کرمی جریان جدایی و طلاق بدانی،  
مشتعل می شوم که می گویم که میوه ای می بود، تو را نزد  
زن و در زندات بازگویی، جایگاه تو در کتاب آهسته  
ماترا پس از این سطلان با همان آرامشی که  
شیرم کرده بود، خند افغانی و قصد رفتن کرد ما همه  
می آمیسم وقتی یک سرخوشت تصمیم بگیرد آن  
را اجری کند، سطلان این هیچ کدام سعی نکنیم او را  
تصمیمش منحرف کنیم در این لحظه تارا راحلی که  
نگاهش را پاک می کرد بود، او به ماترا رسیده  
دست او را گرفت و گفت: «لطفاً می خواهم یک واقعیت را  
بدانی کرمی در من علیا بودم، من ششیر می کردم که  
تو را مادر خود دانم و مادر خطاب کردم، ماترا نماند  
شیرینی زده و آن مثل اینک پادشاه رفقه من مادر همه  
پهلهای قیام مستعد آنکه ماترا، اندامی آرام و سطلن  
و انگار تا گرفته و رفت، من نیک می دانستم که این گویم  
گفتار را از لطف می توان در میان یک تمدن بزرگ  
جستجو کرد، تمدنی که پویا رفت»

به مدت سه دهه تمام پورده به شکل تان در به بافت  
اصرار از تاراه و انگار از ما او واقعاً باور داشت که  
در این ارجاج مادرش مورد شوهر از گرفته و این  
باور درین یاس و سرخوشتی میانش و سبکی می شد  
تا آنجا که حتی بگی، دو نفر از میان ما شروع و در میان  
شیرینی را می بینید که چرا که تارا از بدیهه شوهرات  
و خیراتی می بینید که تصور کرده بودند البته به طور  
آزادیشی دورتر باروهی خلیج برای بران شیرینی  
را در دستور کار قرار دادیم اما به سرعت آن را  
شوق گرفتیم چرا که تاثیر مثبت را مشاهده نکردیم  
او و ده درین سبکی سادگی سادگی آهسته آهسته  
تبدیل به یکی از پیوندهای دورتر و دورتر می ماند  
بود و در سبکی و یاس را با کلاما شروع بود و در  
اینکه به دورتر می توان تارا شنیدیم و حتی  
نمی توانستیم تحلیل علمی قابل قبولی ارائه دهیم،  
بیشتر احساس شکست می کردیم و در محال و  
تلاش برای دورتر روحی احساس شکست  
خبرنگاری دورتر پدید برای و انگار است، چرا که این  
احساس را به شکل ماکروست با بیمار خود نیز سطل  
می گفت این شکست تمام تابستان و سپس پاییز ارائه  
یافت و در اواسط پاییز بود که احساس کردیم  
و وضعیت روحی تارا رو به وخامت داشت است دیگر  
تا مل را چنان بدستیم و از نزدیک او یعنی برادر و  
شوهر که بیشتر که هنوز حتی در میان را با پاپان  
مترسده بودند و همچنین از پدرش خوانستیم که برای  
چند روزی او مستر می داشت و شاید که حضور همه  
آن گشتی که تاراه به آنها عشق می ورزید می توانست  
در پیوند حقیقی واقع شود ما می دانستیم که  
خانواده می سرخوشت همچنان مانند توفیلو به  
بیکدیگر بسیار نزدیک هستند و منسروشتی در کنار  
بیکدیگر احساس امنیت و شادی به برادر  
می آورد حتی همسر تارا جورف که تکلیف تارا را  
ملاقات نگرفته بود آمده بود و ما وقتی که اولین  
ملاقات را می دیدیم باور نمی شد که یک عریض  
تا چه میزان می تواند احساسی و عشق در وجودش  
است به دیگری داشته باشد زن پدر تارا مانند اینک  
سطلان او را مشاهده نمود او را می گرفته و بوسه به  
پیشانی می زد ما مشاهده کردیم که در فراموشی گشت  
در قیام سرخوشت رسم بود که یک نور از تمام  
مردان حاضر قیامش کشی می خورد و همه را سطل  
حفظ می کرد اما آن را با سطلانی سطلی نمی کردیم  
ولی وقتی که زانگر همسر جورف را سبک به فراموشی  
فرگرفته نزدیک از ما رخت پرست دور و محیط گشتن  
تارا گرفته تا انگار از وضع روحی و عمومی تارا را  
دیدیم و سطلان او را باور در می خورد نمی توانی یا  
نادرش شکست دادی همه چیز فضا فضا کرده بودیم و  
قصد داشتیم تا شکست خود را به تونی و سطلان اقوام  
تارا بر می داریم و به آنها بگوییم که شاید بهتر باشد  
معالجه را در مرکز دیگری دنبال کنند اما ناگهان

واته!

یک تاسی تلقی ساده همه ما را چون  
دراخی میخکوب کرد سیدی پس از ۱۶ سال بیوهی  
پیدار شده بود از اولین حرفی که زده بود سرخ  
شوهرش جورف را گرفته بود ما ابتدا باور نکردیم و

صورتان بیامریستان کلاماً انگار دانسته که  
سیدی در همان شرایط شادمانه سال پیش باقی مانده  
است و این آغاز دیدن، درجه یک دوست که در این باره  
تصمیم بگیرد، نزدیکیان درجه یک سیدی هم عبارت  
از شوهرش که اکنون شش ساله بود از او جدا  
شده بود و همسر دیگری اختیار کرده بود و سه  
فرزندش تارا و برادرش و خواهر کوچکترش که از  
مادر تون مدتی پیش مادرش را شنیده بود  
در سطحه تمام به جوزف، پدر تارا، او این دوره  
تصمیم گرفته احساسی بود، تاسی گرفتیم او خود با ما  
موافق بود و معتقد بود که باید جورف ترک سیدی  
سایر شود اما از آنجا که به فرزندانش علاقه شدیدی  
داشت، هرگز حاضر نبود تا برخلاف خواست آنها عمل  
کند درین حال فرزندانش هم برادر تارا و خواهر  
کوچکترش سرخوشت با اطلاع داشت که تابع تصمیم  
پدرشان مستعد چرا که باید او تصمیم احساسی بگیرد  
پس با هم ما به جای اول خود بازگشتیم در واقع ما  
دچار یک دور باطل شده بودیم و همه چیز دوباره به  
تارا بازمی گشت. خلاصه تمام ماجرا این بود که پدر  
تارا را زمانی که اعتراض موافقت کنند مرگ برای  
جورف ترک سیدی اقدام نمی کرد، آدم ناپل واقعی  
داشت طلاق که جورف به تارا از سیدی گرفته بود  
و از او با وجود سطلن تلقی برای تارا باقی گشت  
بود و جورف می خواست پیش از این با تارا رخصت  
انفراض بشود و به پیوندی به موافقت او به نظر  
همسر سابقش اقدام نمی کرد البته از نظر قوانین  
صورتی از آنجا که جورف از سر پیوندی خود جدا  
شده بود، موافقت به مخالفت در مورد جورف ترک  
سیدی نبود اما این قوانین و رسوم داخلی  
سرخوشت بود که هنوز جورف را به عنوان شوهر  
احساسی سیدی تلقی می کرد و ما بیک می دانستیم که  
غیر از این قوانین و مستعادهای حقوقی از طرفین  
تو هرگز امکان پذیر نیست و حقیقت این بود که ما خود  
تصریح می دادیم که به دلایل عتیقه آنها قصد است  
و رسوم خود باشند، بنابراین با هم به این واقعیت  
می رسیدیم که باید دوباره تارا ادعای صورت بگیرد

سعی در تغییر ذهنیت

نگاهی که بر همین زمان هم که مشغول دور  
پورده تارا رسیدیم سیدی از هم می آمد این است  
که ما خود را متعصبان و خوشحالی و  
بران پوششی می دانستیم و در یکی از بهترین  
آسایشگاههای جهان مشغول به کار بودیم اما برای  
یک دقیقه هم تفکر نمی کردیم که جریان را از نگاه تارا، تغییر  
کنیم و شاید ما به اندازه کافی در این مورد تورا  
شنیدیم بیشتر تلاشی ما این بود که ذهنیت تارا را یک  
و انگار انفعالی و تشابه توصیف کنیم رسمی در  
تغییر لغزش داشتیم، یعنی در حقیقت فرض را بر این  
گذاشت بودیم که ذهنیت تارا کاملاً ثابت است و  
پدیدهای به نام لک های فقط در کتابها و یا فیلمها  
چین نارد و در واقع غریبتر است  
چنین مدرسی است مسلماً راه ما را سخت تر  
می کرد شاید هم فشار و تودیهایی تونی که کاسه  
سیرش را از روی می دید حتی طوری هم شش شدیدی  
که نسبت با ما داشت، سمیت از جایی می کرد ما  
را به این تورا نامرست خود داده بود که یک چشم  
خود را بدینهم و لفظ را یک چشم به واقعیت بنگریم





از راسن محرابی

# بازی شوم



منی دانم چرا اینقدر تمنا می‌کنم گفتن هر شرط و شروطی بگذارم قبول می‌کنم، اما پایش را تو بی یک گشش کرده و اصرار دارد که طلاق بگیرد. آخر زندگی که شوخی نیست! هفت سال است که داریم با هم زندگی می‌کنیم خوب باید با هم سازگار شویم یک پس چهل ساله داریم اما انگار هیچ کدام از اینها برایش اهمیت ندارد فقط می‌گوید طلاق آخر یکی نیست که به این زن بگوید بعد از طلاق چه کار می‌خواهی بکنی؟! همه‌اش تقصیر این دوستانت است زیر پایش نشسته‌اند سینه می‌داند چه کار دارد می‌کنند سستی

دستی دارد همه چیز را خراب می‌کند باور کنید مشکل خاصی وجود ندارد. وقتی عروسی گرفتیم هر دو از این وصلت خیلی بودیم من همیشه دلم می‌خواست زن خانه دار و باسلیقه‌ای داشته باشم از این زنهایی که همیشه جلوه‌هایشان ریخت و پوشش است هم هیچ خبر ندارم خیلی هم می‌آید سینه هم همیشه دلش می‌خواست شوهرش زندگی خوب و راحتی برای او فراهم کند. خبر هر دو ما خواستهای همیشگی بود بعد از عروسی مان بسیار دیر شدیم نمی‌دانید چه زندگی خوبی داشتیم آن موقعها بر شوهرش زندگی می‌کردیم تا اینکه خواهر بزرگم همراه شوهرش به تهران آمد خواهر بزرگم آنقدر از تهران تعریف کرد که ما را عجبایی کرد سینه پیش را تو بی یک گشش کرد که ما هم به تهران برویم البته خود من هم دیدم نمی‌آمد فکر می‌کردم درآمد ما که خوب است و از همه خارج زندگی برمی‌آید پس چه بهتر که بر جایی زندگی کنیم که امکانات بیشتری داشته باشد

خلاصه شنبه و آینه خانه را فروختیم و راهی تهران شدیم سینه می‌خواست همه چیز را از نو بخرد من منصرف نبودم در طرفی زندگی ما از آن براساس چشم و همیشگی با زندگی خواهر سینه بود شوهرش همیشه سعی می‌کرد مظهری شده به ما بدهد که زندگی بهتری دارند من هم به خام بودم با سینه و من این بازی شوم هم دست بردم خیلی گشتم تا خانه ای بهتر از خانه آنها پیدا کنم حاضر بدم زیر فرش بروم ولی سر و وضع زندگی‌ام چیزی کمتر از آنها باشد

گفتمی در تهران به خوبی شهر خودم بود از سینه خوشم نیامد خوشم نیامد تا می‌تواند زندگی را جمع و جور کند می‌ترسیدم بگفته همه چیز را از دست بدهم

سینه به اصرار یکی از رفاهای همسایه به کلاس آرایشگری رفت او را خیلی مخالف بودم ولی سینه خوب بلد بود مرا راضی کند با یکی دو روز فکر و

اشتی کردن مرا راضی کرد بعد هم که خیلی آرایشگری را گرفت و قرار شد با زن همسایه یک آرایشگاه کوچک باز کنند سرمایه این کار را به سینه دادم راستش را بخوانید کوکم فکر کرده بودم از عهده خارج زندگی بر نمی‌آیم فکر کردم با این کار شاید سینه بتواند شک خرجم باشد

روزهای اول کامی خوب نبود اما کم کم مشورتیهای خودش را پیدا کرد و همین طور دوستان جدید پیدا کرد برآمیش بد بود حداقل می‌توانست خرج خودش را برپایورد اما متوجه نبودم که سینه چقدر دارد تغییر می‌کند بیشتر سلیقه‌ها و از آنجا می‌گذشت درآمدش روز به روز بیشتر می‌شد زندگی همسایه‌ها من حساسی از هم پاشیده شده بود شوهرش مخالف این کار بود چند باری هم به من گوشه‌دار کرده بود ولی من جدی نگرفتم بودم خلاصه کارشان به جدایی کشید مرد هم که از خدا می‌خواست بچه‌ها را انداخت چلو زنش و به ماه نگذیده با یکی شدم از دوای سینه کرده انداخت من می و سینه خیلی فرق داشت ما هم دیگر را دوست داشتیم نه به هم شک داشتیم و نه پول و درآمدش جدا بود همیشه یکی از کتوهای کند جای واهایمان بود هر کدام هر وقت درآمد داشتیم می‌آوریم خانه اما سینه وقتی راجع به زندگی من حساسی ما با آنها صحبت کرد همه با تعجب به حرفهای او گوش می‌دادند اوایل برای تعریف می‌کرد که چطور دوستانش ما را تعجب به او نگاه می‌کنند و به حرفهایش گوش می‌دهند و هر دو به آنها می‌خندیدیم و غافل از این بودم که چه خطری بر سر من گذراند

دوستان سینه دمام سعی می‌کردند به او راه و رسم زندگی یاد بدهند همان زندگی که شوهرش داشتند و به طلاق ختم شده بود کم کم حس کردم او را موضوعی نداشت فرمود و بدلتانی می‌کرد بعد هم دیدم دیگر درآمدش را در خانه خرج نمی‌کند همان موقع خواهر بزرگم یک روز به محل کار من آمد و به من فشار داد که سینه دوستان خوبی پیدا نکند و

زندگی‌ام بر خطر است حرفهایش را جدی نگرفتم این دو خواهر همیشه به هم حسادت می‌کردند برای همین نه تنها به حرفهایش فکر نکردم بلکه همه چیز را برای زخم تعریف کردم و نصیحتی سستی بین دو خواهر درگرفت

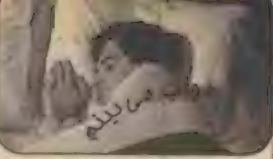
از فرهای آن روز سینه خیلی محتاطان و بدبین تر شده بود شبی نبود که بهانه‌ای بگیرد یک روز به دور زود آمدند بند می‌کرد و جنگ و دعایای راه می‌انداخت یک روز می‌گفت پول بدهم می‌گفت من می‌کنم و برای او و بچه خرج می‌کنم و

به خودم که آمد دیدم سینه دیگر از زن سابق نیست چهر دیگری شده بود شاید مثل زن همسایه شاید هم حرفهای خواهر بزرگم داشت درست از آنجای ترمی آمد سینه زن ساده‌ای بود و حرف‌هایش به شدت در او تأثیر می‌گذاشت انگار متوجه نبود که زندگی‌مان را سستی سستی دارد خواب می‌کند

بعد از مدتی سینه دیگر یک ریل از برآمیش راجه خانه می‌لورد درآمد من هم کفاف آن همه ریخت و پاشها را نمی‌داد. وضع بهم ریخته‌ای شده بود دمام جنگ و دعوا داشتیم تا اینکه یک روز لابد ای بی بدلتانی همیشگی موضوع طلاق را پیش کشید نمی‌دانید چه حالی شدم او را شانس نداشت باور کنم ولی کوکم حس کردم خوش بختی است او فکر می‌کرد من هم مثل خیلی از مردها به فکر لایالی‌گری هستم مثل مردهایی که دوستانش برای او گفته بودند اصعبی به زندگی و زن و بچه نمی‌دهم

برایا از همان زن همسایه شنیده بودم که می‌گفت از دهان برده‌ای که کتب حرف برده‌ای بر نمی‌آید خیلی به هم ریخته سعی کردم زندگی‌ام را که دارم نشانهاش کشته را بیرون کنم اما قایدهای نکرد سینه انگار مثل و هوشت را از دست داده بود حالا من را رگشده دادگاه نمی‌داند لایالی چه قضایاتی بکنه اما خدا خوب می‌داند که من زندگی‌ام را عاشقانه دوست دارم





خواب سقوط

دست هفت سال است که در احوال خواب از انواع سقوط می‌کنم و این عمل به‌شکر ناگهانی انجام می‌شود و وقتی که از خواب می‌روم، چهار ضربه یا شش ضربه به نفس می‌خورم حتی اگر در خواب یک حالت کوچک را مشاهده کنم باز هم همان چنین خواب سقوط و پریش از خواب نیست می‌دهد  
آرزو، چ ۴۰ ساله و مجرد از آسارا

دختری بی خواب

خواب سقوط یکی از معمولترین خوابها و در ضمن از پرخطرترین خوابهای انسان می‌باشد اصولاً سقوط پسنگی کند به شرایط روحی انسان دارد برای مثال اگر اعتقاد به نفس را به عنوان یک روح تشخیص دهید نظر گاریم سقوط به معنای انرژی است که سقوط شما را کاملاً از اعتقاد به نفس رهایی می‌دهد و دوباره اعتقاد به نفس لازم را به دست می‌آورد. حال برخی از افراد که پس از سقوط در خواب براهست را تجربه می‌کنند آنکه به معنای آنست که یک دوره سخت ادا وقتی را پشت سر می‌گذارید و ممکن است به رابطه با یک یا دو دوست خانم دهید اگر در اعتقاد به نفس را به دست می‌آورید حرامش می‌شود به معنای آنست که نظریاتی از زندگی شما به وجود می‌آید که در آنها بافت خوشبختی و خوشحالی شما گسار خواهد شد حتی گسب افتاد نیز در میان معنای سقوط می‌خواب است چرا که اصولاً بهر از آن معنای مسخیر برای فرود و افکار است و این مسخیر را معنای سقوط به موجب منجر می‌شود و سرانجام در مورد خواب سقوط این توضیح را بدهم که برخی از ما در هنگام تجربه سقوط در خواب حتی فرود خود را با سقوط تصور نمی‌کنیم و پس از پرواز احساس می‌کنیم که فرود آمده ایم حال همین فرود آمده‌ها است کسی با سقوط انجام شود و به نفس سقوط آید خدا در واقع فرود تمام با آرزایش و صبر و تحمل است موفق و پیروز باشید

پدر فانی بچه

دست پنج سال است که در خواب هیچ وقت شست و دوش نمی‌خورم و این عمل به من نیست بلکه از آن مراقبت می‌کنم یک هفته پیش هم در خواب با منظم برای پدر رفتن یک به پدر رستگاره رفتم و بهرید و من با اینکه بیار به چه دارم و خودم فرزند دارم در خواب می‌خواستم بچه‌ای را به فرزندم قبول کنم این چه معنایی دارد؟

ابوان، ق ۱ آسارا، ۲۲ ضلعه ماعزل، خاتمه‌دار

بچه معادین

به طور کلی در خواب انسانها اگر انسانهای دیگر نام از بچه یا بزرگ را مشاهده کنیم اغلب معنای مفرین دارند و توضیحی در مورد پدید آمدن حسد ناانگیز به معنای معانی شخصی باشد بخصوص اینکه انسانهایی که در خواب تجربه می‌کنیم بر احوال تابشانی باشند بر مورد خواب به هم از آنجا که این بچه یعنی تابشانی بودن هم صفت می‌کند. بچه ضایع از یک پدیده در زندگی شما می‌باشد پذیرفتن بچه نسبت مادر به معنای دو پدیده ظهور می‌کند که یکی رازها و اسرار است و دیگری مصوبیت اگر در خواب بچه‌ای را پذیرفته یا می‌خواهید به فرزند می‌پذیرید به معنای اسرار می‌ماند است که به شما سپرده شده که می‌تواند معنای باشد یا مادی یا فانی را به صورت فیزیکی به شما سپرده‌اند و شما نسبت به آن فکر می‌کنید و یا اسراری را به شما می‌کنند و شما نسبت به آن احساسی ندارید می‌کنید در ضمن شما به تمام آنچه که در خواب حققت است باید آگاه باشید یعنی اینکه به حفظ است و یا اسرار داده می‌چرا که ذهن شما به دنبال پنهان دارد به خود به آسان دارد که این مورد مصوبیت پذیرفتن به معنای مصوبیتی که با تریخی انجام آن پنهان شده‌اند و از آنجا پس از آن پدیدار می‌شود در مؤخر شخصیت شما سلاحت اعتقاد به نفس در شما حکم می‌کند که هزاران به دل راه دهید و مصوبیت را نپذیرید و اگر هم بپذیرید آید به دل راه دهید به هر حال روش و انضباطی خواب شما نشان می‌دهد که نفسی خود افتاد و مصور و حسنی و این یک روند مثبت در ایجاد پایگاه اعتقاد به نفس در شما به شمار می‌رود موفق و پیروز باشید

یک پاسخ

نورخ

آیا در هنگام برزخ خصلاتی است که شخصی تقلا و تلاشی انجام دهد تا از آن رهایی یابد دیگران اگر می‌دانند باشند مخرجه این تلاشی می‌شوند؟

سرکار خاتم قاطعه و از باطل

پایم شما سلفی است همانگونه که توضیح دادم تمام فعل و انفعالاتی که مکرر در مغز و ذهن صورت می‌گیرد و هیچ‌گونه ظاهری ندارد و تنها زمانی دیگران می‌توانند متوجه شوند که انسان دیگر از بزرخ رهایی یافته و کاملاً آزاد شده است  
پایم همانگونه که در شمار مادی این توضیح دادم در هنگام وقوع این حالت کاملاً بی حرکت بودن و انگیزش نشان دادن به مراتب بهتر است و شمع خیلی در بر دارد تقلا و تلاشی باعث می‌شود تا دچار آتش قلب و مشکلات دیگر شوید پس بی حرکت باشید و مکرر در راه حرکت بسیار آهسته از ترک انگشتان شروع کنید تا در هیچ بستگی از آن رهایی یابید موفق و پیروز باشید

خواب به شما



فرزادین برادره موضوعی که قرار است تصمیم بگیرید داشت پیشتر کنید. دست در این کار به خبر شما نخواهد بود در احوال هفت خبر خوشی به شما می‌رسد از یک آرزایش که روی شما انجام می‌شود و موفق می‌شود پیروز خواهید آمد. فراموش نکنید که نفر به شما خبر ملاقات داده است در این وقت کمک زیادی به شما می‌دهد  
آرزو نیست با مشکلاتی که پیش آمده در نهایت خوشبختی مواجه شوید. دیگری با شخصی به پیروجه به صنعت شما نیست اگر کسی حوصله به خرج دهید راه پیروزی برای شما خواهد بود و خواهد شد و به آسانی می‌توانید به سوی آنچه که می‌خواهید قدم بر دارید

خود را ندانم

خود را ندانم و چیزی به شما می‌دهد که بر احوال غیر متعارف است از نظر مالی کشایشی مسخیر می‌در کارهای شما باشد خواهد شد و همین روز هفت شانس در انتظار شماست فقط باید خیلی مراقب باشید که شانس‌تان را از دست ندهید  
آرزو این وقت بر احوال موضوعی که به آن علاقه دارید حسد چیز ناخالی را می‌کند و از دلیلی معلوم می‌شود که به دفع شملت توجه داشته باشید که با زبان خوش و گفت چند جمله صمیمانه بکارهای خود در می‌آورید و بر طرف کرد مراقب این گفتار خود باشید. مراقب از تعصبات آخر هفته سنگی است از خبرهایی که انتظار داشتید را نمی‌دانید. ولی به هر حال تعصبات به شما به هم نخواهد گذشت سعی کنید با دیگران و مخصوصاً از رستگاران خود دور بماند. شاید شادی خیلی در پیشرفت کارها مؤثر است  
شور روز ضلعه معروف به پیش آید خوش آید از هیچ وقت فراموش نکنید از آنچه که برای شما در پیش است استقبال کنید با ملاقات رستگاری دیگران است ریه در دله و به کلیات زندگی شایسته روز شرفه برای شما روز خوشی است

ناله‌های زندگی

ناله‌های زندگی را به آسانی می‌توانید از جلوی راه خود بردارید به شرط آنکه درست فکر کنید و حسنه‌ای نشوید روز پنجم هفته ریه شما خیلی موجب خواهد بود از دلخیزی و اسراف بهرین کنید که آید خدا را به یاد خواهد داد  
آل آن شما نقشه‌ها و افکار زیادی در سر دارید ولی باید بدانید که این میان مکتبی دیگران را در احوال نقشه‌های خود در نظر بگیرید روز دوم فقط یک نفر از اطرافیان به کمک شما احتیاج دارد از این کمک به او محبت کنید روز ششم هفته روز خوبی برای شما خواهد بود

تحرک زیاد

تحرک زیاد داشته باشید و همیشه در انتظار وقایع و حوادث غیر متعارف باشید و سعی کنید که در کارهایتان دیگران را غافلگیر کنید و بر سر از چاهایی سر دریاورید که فیصله انتظار شما را فراتر از این نیست. روز هفتم موضوع بیشتری خواهید داشت از دیگری با دیگران خواهد بود

تاریکی آنطوری نیست

تاریکی آنطوری نیست که شما انتظار دارید پس در میان و خواسته‌های زیاد این تریب از لحقات تاریکی خود می‌توانید داشت. بیهوده این را در جود و اطرافیان شمع کنید در این وقت اگر دوستی یا پیوسته شاعر و پیوسته شاعر

موتل جلدی پیدا می‌کنید

موتل جلدی پیدا می‌کنید که این دوستان سعی می‌کنند که روابط شما را در دوستان فن قطع کنند کاری که به کارهای را که سابقه‌دار آن موفق نشده‌ای رها کنید و بدون جهت وقت صرف آنها نمانید زیرا وقت خود را تلف می‌کنید  
اسفند شانس و ثواب شما خیلی زیاد است به دوستان صمیمی خود اعتماد زیاد دهید و بدانید که اگر کمک آنها نبود هرگز این موقعیت را پیدا نمی‌کردید در آخر هفته خبری را می‌شنوید که برای شما موجب است و اهمیت دارد کار تازه‌ای را انتخاب می‌کنید یا در کنار قدیمی خود تغییراتی می‌دهید که به نفع شماست

# دخستریان

گزارش رویا فرهادی  
تألیف سرویس گزارش  
تلفن: ۷۷۶۳۱۵

## نگاه پدیدینه اجتماعی

بر اساس آمار و ارقام تا سال ۷۲ اکثریت قبول دشمنان دانشگاهها را پسران تشکیل می دادند و نسبت پسران به دختران برابری وجود به دانشگاهها در حدود ۶۰ به ۴۰ و یا در اکثر نزدیک به هم به صورت پانچاه پنجاه بوده است اما از سال ۷۲ این نسبت به نفع خانها تغییر یافته و از آن سال تاکنون همواره نسبت قبولی دختران در کشور در مقایسه با پسران افزایش داشته است گرچه تاکنون قبولی دشمنان ریاضی بیشتر از میان پسرها بوده اند اما با وضعیتی که تا به حال شاهد آن بوده ایم باید نیست که سال آینده در رشته علوم ریاضی و فنی نیز دختران از پسران پیشی بگیرند.

چنین وضعیتی از نگاه عده ای از کارشناسان با توجه به ترکیب جمعیتی کشور موجب ورود ناآمنجاریهایی در نظام مدیریتی آینده کشور خواهد شد. در نظامی عده ای دیگر معتقدند که زنان این حق را دارند تا نسبت به حقوق از نسبت سابقان متساوی شود. در این سرزمین به نوعی افاده حیالت کنند.

برای آگاهی بیشتر با چند و چون کار و حال ایجابی چنین پدیده ای می مستند شدیم که گزارش این هفته را به این موضوع اختصاص دهیم.

برای فتح باب بحث دکتر زهرا رهنورد رئیس مومترین دانشگاه زنانه کشور بهترین گزینه بود پس از مصاحبه با رئیس دانشگاه الزهرا به سراغ چند متخصص و کارشناسی و مسئولان کارکن نظام دانشگاهی رفتیم تا مامان مناسبی برای این بحث بیابیم.

آقای رهنورد  
شما علت وقوع این پدیده اجتماعی را در چه می دانید؟

◆ اینکه زنان ما توانسته اند نزدیک به ۷۰ درصد بالای ۶۰ درصد را تشکیل دهند دانشگاهها را.

بعد از این که تفاوتها از بین است و حال که تا ناموست بودن معنی هایی است که پسران را پایین بودن قدرت فکری زنان نسبت به مردان مطرح می شود و این آمار گویای آنست که هر سال از حضور آنان در دانشگاه می بینیم



دکتر زهرا رهنورد ۱۵ میلیون نفر بیشتر دانشجوی نداریم که بخشی از اینها خانها هستند. در حالی که ۶۳ میلیون نفر در جاهای دیگر در نهادها و اماکن دیگر بسر می برند و ما فقط دنبال ۱/۵ میلیون نفر هستیم و می خواهیم مشکل این تعداد درصد را حل کنیم...

مورد زنان و مردان می پرسیم و اینکه منتظر توضیحاتتان از خانواده عموه می باشد اگر این روند فعلی همچنان ادامه پیدا کند چه پیامهایی به دنبال خواهد داشت؟

◆ البته در نظام اسلامی و نظام سنتی ما نقطه به عهده مرد است. این مرد است که باید با کار و درآمدی که دارد خرج خانواده را بدهد و زنان هم به اعطای شرفی و یا قرضه اسلامی در این مورد هیچ وظیفه ای به عهده ندارند و به عهده من اگر در این رابطه با فعالیت خود با آقایان سهم و شریک می شوند بزرگواری می کنند حتی در مواردی دیده شده مردها بیگانه و زنها به تنهایی این مسؤولیت را به عهده دارند. بخصوص آن که با رفتن اعتماد در آقایان ما جمعیت کثیری از زنانی را داریم که سرپرستی خانواده ها را بر دوش عموه دارند و همه اینها نشان دهنده فرضی است که محال نیست یعنی اینکه ما مشکل داریم ولی سوال اصلی بر اینها این است که آیا این مشکل را در حالی حاضر فقط در دانشگاه داریم یا که باید در جامع گفت خیر ما در بسیاری از موارد دیگر مثل مساله بیگاری و عدم توانایی آقایان در پرداخت نفقه و شان آوردی را داریم حالا چرا به دانشگاه باز گرفته ایم؟ و نه جاهای دیگر البته خود سرکاری است مثلا چرا نمی گوییم تراجید را بالا ببریم؟ چرا نمی گوییم مشکلات اقتصادی را حل کنیم تا آقایان بتوانند شافل باشند و بهتر است که این معضلات را در نهادهای دیگر جستجو کنیم پسند که اگر اشتغال نیست؟ چرا پسرها درس نمی خوانند؟ چرا فشار زیاد است؟... شما می بینید زیر گریها و درویش کردن موانع و نظایر این درصد بسیار ناچیزی توسط خانها و بیشتر توسط آقایان انجام می شود. چرا اینها حل نمی شود؟ اگر این معضلات حل شود مسلما درصد گرایش آقایان به دانشگاه هم زیاد

خط بطلان بر این قضاوت تکریم است و ثابت شده که در جمهوری اسلامی روی آموزش زنان سرمایه گذاری بسیاری شده اگرچه در زمینه های حقوقی، مدنی، مشارکت سیاسی و در زمینه حضور زنان در مدیریتها متأسفانه کارهای اساسی انجام نشده و زنان ما همیشه از نابرابری و تبعیض شدید رنج می برند ولی خوشبختانه فعالیت خوبی هم نظام جمهوری اسلامی و هم زنان در مسیر آموزش و پرورش و آموزش عالی داشته اند که باعث شده بدین چنین جمعیت و آایی از زنان وارد دانشگاه شوند.

## پدیده خانگی بودن

دکتر رهنورد در ادامه بحث می افزاید:  
البته باید بگوییم که این نکته یک نکته مثبت است و مدلی نمی بینیم مشکل مغری به آن نگاه کنیم اما این نکته که چرا آقایان نمی توانند نیاز حائل رفعت است و ما باید این مشکل را حل کنیم و کمربندش بودن حضور آنان را یک افت و یک مساله بدانیم نه حضور پدیده زنان را و این فرق می کند که ما نیمه پر لیوان را ببینیم یا نیمه خالی؟

به فرحال در سال ۶۲ در حدود ۳۱ درصد پذیرفته شدن آموزش عالی زنان بودند در حالی که در سال ۸۰ آخرین کنکور که داده شد نزدیک به ۶۸ درصد ورودی دانشگاهها را زنان تشکیل می دادند و ۶۸ درصد را آقایان را و این یک نکته مثبت در رابطه با زنان و یک نکته منفی در رابطه با آقایان است که باید دنبال دلایل به وجود آمدن این پدیده بود.

## چرا مردان کمتر وارد دانشگاه می شوند؟

از ایشان درباره همین رابطه مثبت و منفی در



می‌شود. وای اینکه تحصیل زنان باعث عدم بارآوری آقایان می‌شود یک فکر غلط است. ما ۱۵ میلیون نفر دانشجو بیشتر داریم که بخشی از اینها خالغ هستند. درحقیقت که ۴۲ میلیون نفر در جاهای دیگر در نهادهای اتمیک دیگر بسر می‌برند. ما حداقل ۱/۵ میلیون نفر هستیم و می‌خواهیم مشکل این تعداد درصد را حل کنیم!

❖ **کمالیات** که می‌تواند ختمیاتی که دارای مدرک تحصیلی هستند برای زندگی مشترک زوجی را انتخاب می‌کند که از نظر تحصیلات هم سطح و گاه بالاتر از خوشحال باشد با توجه به این مسأله تا چه حد این مسیر سودی به نفع دانشندان دختر می‌تواند در بالا رفتن سن ازدواج و با تأخیر در ازدواج دخیل و مؤثر باشد؟

❖ **مقرله ازدواج** یک مقرله بسیار پیچیده‌ای است که یک پراشتار آن تحصیل است و پراشتارهای دیگری مانند اشتغال، مسکن، طرز فکر و ایمانیاتی که زنان و مردان باید داشته باشند، کسب فرهنگ و ارتقاء فرهنگی لازم و بودن فساد در جامعه برای اینکه بتوانند انگیزه ازدواج و نگاه را با همه ضوابط و شرایط خودش برای زنان و مردان ایجاد کند. با این لحاظ، باز هم حرف من همان حرف اولی است. ما چرا فرجا گیره و مشکلی داریم چه در رابطه با ازدواج، چه در رابطه با اشتغال و چه در رابطه با فرهنگ و انضباط، فوراً پی سریع دانشگاه می‌رویم؟ بیکار دیگر هم می‌گوییم. ما فقط ۱/۵ میلیون نفر جمعیت دانشگاهی داریم. مالی جمعیت ما در جاهای دیگری هستند پس این تحصیل را هم در جای دیگر باید جستجو کرد!

❖ **آیا در سالهای اخیر در بار علمی دانشگاهها نوسانی وجود پیدا کرده؟**

❖ **من** معتقد نیستم که زنان از مردان بهتر و باهوشترند. فسادات که فعلاً هم معتقد بودم که مردان از زنان باهوشتر و علمی‌ترند. بار علمی دانشگاه در دوره‌های پیشین شده در کلاسهای درس خود هم دانشجوی ممتاز و هم پس هست و اغلب دانشجویان دختر بسیار بالاتر و قویتر هستند. بیشتر درس می‌خوانند و رفتار هستند و بار علمی دانشگاهها هم هیچ ربطی به دختران و پسران ندارد. بلکه به سنجشکاری و وزارت علوم به شایسته به پوهانی که درحقیقت دانشگاهها قرار می‌گیرند برای اینکه بتوانند تجهیزات بیشتری داشته باشند و استاندارد کلی طلب کنند و بهر دارد.

❖ **آیا عواملی باعث علاقه‌مندی حقیقی به تحصیل شده است؟**

❖ این موضوع پیچیده‌ای است. می‌توان گفت که زنان از کشور با مستحقان دیده‌اند که با نظام تبعیض خوار تفری در سراسر جهان نیست به زن فروتن کرده نگاه به دختر و نگاه به زن تحریف پیدا کرده و آنها هم را مدیون شخص ادغام خمینی رحمت‌الله علی هستیم که بازها بارها مقام زن را اعتلا می‌بخشیدند. می‌گفتند از زمان زن مرد به معراج می‌رود و این شمارهای بالا به اعمال جامعه نفوذ کرد و ذهن خانواده‌های متبیین را به خودش جلب کرد و کار به جایی رسید که در اقصای روسئله‌ها هم آن نگاه تبعیض خوار است به زن تحول پیدا کرده و زنهای پوهیده‌اند که ارزش آنها به بیکر و صدم نیست بلکه

ارزش آنها به مردورزی و فرهیختگی است. ❖ **فقد کم رنگ شدن اشتیاق ورود به دانشگاه در پسران را چه به چیزهای دیگری می‌بینید؟**

❖ **در نظام غربی** ما دانش و تقویت این شایس را داریم که بیشتر در خانه هستند و کمتر بیرون می‌روند و این خود فرصتی است که به آنها داده می‌شود تا به مطالعه و تحصیل بپردازند یعنی در اصل دخترها قابل کنترل تر هستند. در صورتی که پسرها و آقایان بیشتر مصرف کننده هر چه عمومی هستند زیرکترها و در مجامع عمومی بیشتر آقایان حضور دارند و مسأله دیگر اینکه آقایان احساس نمی‌کنند که از طریق درس خواندن مشکل و یا درآمد خوبی به دست آورند و دیگر اینکه برای یک زن اصلاً مسأله درآمد پراشتار اول نیست چون شغل عرف جامعه این مرد است که کار او را خوانند و است و چو زنها مسأله درآمد را ندارند به خاطر همین انگیزه علمی در آنها بیشتر است.

❖ **آیا خدمت سربازی پسران می‌تواند یکی از عوامل مؤثر در این مسیر نزولی باشد؟**

❖ **حیر** به منوجه این یک چیز تازه‌ای نیست. چون سربازی همیشه در کشور ما بوده و حتی ممکن بود که آقایان بعد از گذراندن دوره سربازی وارد دانشگاه بشوند و این می‌تواند جزو دلایل باشد چون در سال ۶۱ در بوجوه جنگ که آقایان در جبهه‌ها مبارزه می‌کردند ما تنها ۲۲ درصد و در این باقیمانده و بعد از جنگ کم کم رشد زنان بالا می‌رود و این به سربازی مربوط نمی‌شود. ما باید دلایل دیگر را در حضور آقایان را در مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و سیاسی بررسی کنیم.

❖ **آیا بالا رفتن سن ازدواج یکی از عوامل افزایش ورود دخترها به دانشگاه نمی‌باشد؟** (به فرض اینکه معاینات سن ازدواج را در سال ۶۲ بیست سال حساب کنیم).

❖ **چرا این را هم جزو دلایل بسیار صمیم می‌توان شمرع** چون دخترها تا دوره ایستایی هیچ شغلکاری ندارند یعنی حتی اگر ازدواج هم نکنند و سه چهارتا بچه هم داشته باشند تا نافع ایستاد را پیش می‌روند فقط در دوره‌های تحصیلات تکلیسی است که زنان شغل پیدا می‌کنند یعنی در دوره فوق ایستایی و دیگران نیست. کلاً پراکسی می‌شود و اغلب تحصیلات تکلیسی زودتر استفاده می‌شود.

❖ **آیا با شگر از ایشان خناحاطفی می‌کند و به سواغ اعتدالی از تحکمان دانشگاه تهران می‌روم آقای علایی‌پور** ریشه اول تنگنور استانی زودت سال ۸۰ دانشگاه تهران او تفرش را در دوره این پدیده چنین بیان می‌کند.

❖ **برای دخترها** بهترین و تنها راه برای موفقیت ورود به دانشگاه است. درحالی که برای پسرها گزینه‌های بیشتری وجود دارد. صفاً چون دخترها وقت بیشتری در خانه هستند پس فرصت زیادی برای درس خواندن دارند. اما اینکه پسرهای سربازی دانشگاه قبول دارند چون دخترها پسرهای صغیری داشتند به نظر می‌آید که پسرهای سربازی نزولی دارند.



**در سال ۶۲ در بوجوه جنگ که آقایان در درصد ورودی زن داشتیم و بعد از جنگ کم کردیم زنان بالا می‌رود و این به سربازی مربوط نمی‌شود، ما باید دلایل دیگر شدن حضور آقایان را در مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و سیاسی بررسی کنیم**

وای در اصل پسرهای همان میزان شای و وارد دانشگاه می‌شوند و اگر این روند همچنان ادامه پیدا کند بر آینده پیامدهای عظیمی، روانی، اقتصادی و اجتماعی فراوانی می‌تواند داشته باشد. به فرض تا به با اندازه سال دیگر ساختار خانواده به کلی عوض می‌شود یعنی نقش زن و مرد یکی می‌شود و در این مورد به غرب نزدیک می‌شویم. خاتمه پستولای ملیتیتی و آموزش بیشتری را خواهد گرفت و نسبت کارکنان دولت، زنهای بیشتر خواهند شد و کلاً اشیای زن بیشتر می‌شود و در آینده در معادلات عینی هم سهمشان بیشتر خواهد شد و پیامدهای عظیمی روانی هم به دنبال خواهد داشت. از جمله بیشتر دخترها مجرد می‌مانند و همسر شتابان برای آنها پیدا نمی‌شود. البته این حرکت خاتمه اینکه از پسرهای جلورزانه‌ها حرکت نویدبخش و مبارکی است و این نشان می‌دهد که در ایران امروز از لحاظ آسودگی تبعیض بین دختر و پسر از بین رفته است. پس باید کاری کرد که زودتر سهم بیشتری به دانشگاه از طرف خاتمه منجر به بهبودی جامعه هم شود.

بلیه در شماره آینده

# داروهای گیاهی ایران معجزه می کند

✓ گزارش سیداحمد شهباش  
✓ عکس ها محبت سنانی ناز  
✓ سن ۲۲۲۶۶۵

هفته گذشته وقتی گزارش ادعای کشف داروی ایدز بر سله به چاپ رسید سبیل تلفی های هموطن عزیزمان آفران زارش و این واکنش مردمی مرا

به یاد گزارشهای پیشین سله می انداخت  
گزارش شمس معقلی به نام گزیرش آقاخانلی که ادعا کرده بود می تواند کائوپور را طاری کند که آریا کشفیات کشور را در دست زبانی کستر از دست زحمان انتدابیات ریاست جمهوری آمریکا شمارش کند ولی واکنش مسرولان نسبت به این گزارش در حد یک یا دو نامه خلاصه شد و... هنگامی که اسناد بیبلی ادعای تغییر عدد پی و حال دها ساه حل شدنی ریاضی را ارائه داد ولی هیچکس این صحبت ها را جدی نگرفت و ما فقط گذشته دوباره سفل کس را بازگو کردیم که می گفت اگر

هر کسی ادعا دارد که افعای من الا فله است چند بیمار ایدز می من بدهند تا به آنها ثابت کنم که ما در کشور خودمان بزرگترین انتقادات را داریم و می...

## کسی ما را جدی نمی گیرد!

و در این شماره می خواهم به بحث دیگری از سنان استر رضا همراه کنم و برای شما بگویم که لو بعد از واگرو کردن نحوه دستیابی اش به داروی ایدز، مرا به داروخانه گیاهی شماره دو خودش دعوت می کند سملی که در آن چند دختر جوان اجمع از علم پزشکی گیاهی، سوسولیت یافتند تا بیماری را زان را تشخیص داده و پس از ارائه مشخصات بیماری به آقای همراه داروی گیاهی لازم را برای بیمار مورد نظر ارائه دهند.

با او به داروخانه شماره دو قدم می گذاریم این محل به فاصله سیصد و پانزده از محل کار و زندگی او قرار گرفته و او وقتی وارد داروخانه می شود خصلت شروع بودن خود را کنار می گذارد و هنگامی که یک بیمار به این محل مراجعه می کند با جدیت خاصی از همکارانش می خواهد تا در ارائه دارو وقت لازم را به کار ببرد.

او می گوید من در همدان همان طریقی را که وزارت بهداشت پیگیری بود ولی نتوانست لیا را کند به مرحله



لیورا درآوردم ولی مردان را خود علاقت کرده و زنان را برای معاینه نزد همکاران خاتم خود می فرستم  
ولی با این همه زحمتی که می کشیدم چندین به تا کسر داروی گیاهی درمان دادند

• داروی گیاهی سلت عاوی خاتم است و شمس است که مواد خام لاروی و خاصیت بیشتری را دربر دارد و به همین دلیل است که مثل معجزه عمل می کند

□ پس چرا هنوز مردم نسبت به این معجزه بی اطلاع هستند؟

• هر دارویی باید در جنبش مخصوصی به خونی پرورش پیدا کند حالا چرا در جنوب کاشته شود و از سر مناطق سوسولیت ولی امروز بسیاری از دارو گیاهی فروشان گیاهی را به مشتریان خود می دهند که در محیط گشادهای پرورش یافته اند و در واقع افراد قلند به فکر سوء شمس هستند درحالی که دارو زمانی تاثیر جادویی دارد که در محیط طبیعی خونی رشد کند ولی شما کبوتری من و امداد را چطور می توانم به تمام مردم بگویم که ما یک نوع گیاه دارویی داریم که در هم جای ایران می روید ولی این گیاه زمانی خاصیت جادویی خود را حفظ می کند که در ارتفاع ۱۲۰۰ متری کوه الوند آذوقه فلف در طرف آفتاب رویش رشد کند درحالی که همین گیاه در دست سبیل روی ارتفاعات الوند می روید ولی یکصدت خاصیت مورد نظر را ندارد حالا من خاصیت جادویی همین گیاهان را برای رفیع بیبلی این به کار گرفته ام و به مسرولان می گویم بیبلی باید صبح کند تا با فروش این دارو علاوه بر کسب اقبال برای این برای مردم بیمارستان بسازند ولی وقتی گزارش نمی کنند مسرور



هستم تا فرمول آن را برای مردم فاش کنم  
□ به نظر شما برای روشن شدن مردم سسمه به خاصیت گیاهان دارویی چه باید کرد؟

• یکی از راههای آن چاپ نشریه شخصی گیاهی دارویی است یعنی همان کاری که منها پیش از مدتی تحت عنوان نشریه «دو فای» انجام دادم و الان منتهاست که انتشار آن متوقف شده است  
□ چرا انتشارش متوقف شده است؟

• من منتهاست که از وزارت ارشاد تقاضا کرده ام که مجوز انتشار سوسولیت این نشریه را صادر کند و این نزدیک به دو سال است که هیچ پاسخی نگرفته ام! و همین جا باز اعلام می کنم اگر مردم ما به خاصیت جادویی گیاهان دارویی پی ببرند شمس صرف جویی ارز برای کاهش واردات دارو کشورمان می تواند سود سرشاری را هم با صادرات این گیاهان به دست آورد ماور کنید در دهها و گزها گیاهی هستند که صد برابر از داروهای شیمیایی مؤثرترند

□ شما با این سن چطور می توانید این داروها را تهیه کنید؟

• من تعدادی افراد متخصص را استخدام کرده ام تا در نقاط مختلف کشور شمس جمع آوری گیاهان دارویی خاص انجام آوریم ارسال کند  
او این حرف را می زند و بحث را به سوی موضوعی می کشد و می گوید من با همین گیاهان...

## واکنش سیداحمد شهباش را هم در زمینه کوه الوند!

آقای همراه دعوا فله بریده روزنامه را کشوی میزش بیرون می کشد و لباسه می کند ما هر روز نمای مثالی نسبت به کشف موانع در این روزنامه چاپ می کنیم و روزانه دهها نفر معاند را استفاده از سربت الوند به بیماران ایدز اضافه می شوند درحالی که بحث ترک موانع در اختیار دست سمل کشنی است سونه اینک خود من در همدان روش خاصی را در پیش گرفته ام و من از این صورت است که ابتدا از فرد معاند هست می گیرم و سواهایی در این باره می پرسم تا مدت مصرف نوع مصرف و میزان



○ آلمانی ها خاصیت خاکشیر را خیلی بهتر از ما دوری کرده اند  
و امروز نام ابرائی را ساری یا بهترین خاکشیر دلیام دانند!



میرزا محمد به نصیر علی پور حاجتم

اما زمانی رسید که انی خواهم زیاد به آن بپردازم.  
به دلیل مشکلات مالی و اشتیاق به دیدن سر فصلکات  
زیگی میبهر شدم به سن نولک خود (برای همکاران)  
و کردم و با اینکه بیش از سی سال سابقه کارایی  
داشتن امطور منعمه به حق میباشی بودم در انتصابی  
به استانی اردبیلچی و استان زنجان برون  
استفاده از مزایای دانشگویی به پیشه خانگی و  
ظرف تهیه و توزیع داروهای گیاهی و طب سنتی بپردازم  
که درحال حاضر هم دو مؤسسه آبرومند دارم و غذا  
شکنم می خورم

□ یعنی دیگر کار نویسندگی را کنار گذاشته‌اید\*  
● خیر، در این مدت همچنان به کار نویسندگی  
و جد و مطالعه مشغول بودم که انتشار نشریه یوعلی  
از هیئت بود و هیئت

□ گفتید تو همه به چه زبانی مسلط داری؟  
● اول زبان انگلیسی. بعد ترکی استانبولی، عربی  
قداری آلمانی، بعد هم فارسی و زبان شیرین پارسی  
□ می‌بینی من همه‌چیز که در دانشگاه بودی فارسی  
گفتایم. طالع زهرتاجتین که در همان مجلس برای  
بابی مسجد آنها با ساشک و ویرج و هشتاد و نه نفری  
چون بابی مسجد آنها را مسخر کرده‌اند زبانی که  
می‌گویند همین گفتی را با ساشک و ویرجی هدایا داده  
گفتند و آب آن را نکاشتن به خود.

او با کمال لحن جمله کتاب تازه منتشر شدی را به من نشانی می‌دهد که حدود ۲۰۰ داستان آن را به دست غلام‌گدازی گزیده و می‌گوید صدایی است که تو نمایی من است و برای اولین بار تو را توسط من ترجمه شده و این در کتاب اسمی از آن آمده و نشان آن را به چاپ مجدد کتابهای من به دست می‌دهد و در آن

استاد همدان در این لحظه به خود نویسی و انگشتی  
بهری هم که به سرعت تکلیفی را روی کافش  
میکنند چشم می‌بازد و می‌پرسد شما هم با نام  
بروکار داری ولی هیچ می‌دانی در هیچ کتابی  
چه کاری کردم از مسدود کردن حرف با نام، گفتند

و برای پیکار هم که شده به یک هموطن خودشان  
اسپینال دیکته می‌داد. پورحاجه‌ها را از پیش روی می‌داریم  
او سپس چندین پوشه و زبانه و کتاب می‌جسته  
شده به بیکدیگر می‌دادیم. زبانه و کتاب می‌جسته  
لتر ابوغلی سینا یا هر کس دیگری از سرور می‌خواست  
برای رفع بیماری که کلاف به ساق می‌زد می‌جسته.  
بیماری نزدیک به ۳۰ کلاف به ساق می‌زد و فیتز را برای  
می‌کرد. روحانی که من می‌انالاخ می‌دانم و دوست تمام  
نفسه‌ها را کنار هم جمع کرده‌ام. نسخه‌هایی که در یک  
چشم بهم زده‌ای به نوازنده‌شان و معجزه کردن با  
روحانی را می‌دانی بعد

آیت‌نامه این کتابها هم کنار کتابهای ترجمه شده  
روی دستم باد و نشانی درستی نیست که کم  
بودی درمبارک دست به چپ کتابهای ادبی کشد  
و دم باشد شما هم بدیندگی آن آثار و آنتیفا  
نویسنده‌های خلاصه می‌شود، چرا که دست وقت  
سستی از طرف، همانند آن که فیض حق  
تقدیر داری و گیاهی خودی و پرفروند و ما هم  
میسوزندیم به تهران کتب و تعهد و کتاب  
داری گیاهی از تهران خرید کنیم و دست نکشت  
که رایس این صمیمی عود شد و گفت داری  
گیاهی شیشه‌ای خوشایند داری و شما باید  
داری گیاهی خوشایند را بفروشد و بد آن یک مشت  
و کتله ادبی می‌دهد ما از شسته‌های غافل دردمان  
ولی خارها تازه به خنکیت آنها پی بردیم خود  
شما در طول هفته یا ماه چند بار شاکستری  
کشید.

درمحلای که المانی‌ها به محض آمدن نام ایرانی یاد خاکشیر می‌افتاد، آنها بهترین خاکشیر دنیا را خاکشیر ایرانی می‌دانند و قهقهه‌ها را که این گیاه چه معجزه‌ای می‌کند وای می‌بینیم که خوردن خاکشیر در میان عموهاش که هنوز بی‌گشور و بی‌آرزو نظر گیاهان راوی می‌کند ازاد توکم از زوال خارج می‌شوند و افرادی که هستند کسانی که هنوز هم به خوردن گل‌های زبان خاکشیر و غیره علاقه‌مند باشند.

او همین طور که این حرفها را می‌زد و در خاطراتش  
داکترینش را که در حق می‌ماند و سنگینی سبب  
ترجمان را در دستانتان احساس می‌کرد و به خودی  
توان روح سالهای دور را بر چهره‌اش خواند و روحی  
که پوشش پیشترش را خود روح از تنش راند  
او تمام اینها را به این است که کسی حرفش را  
آور کند تا شاید بتواند این اقتضای آن صاحب این دنیا  
را کند. اردا و وزیر بودند که این آیه ابدی حکم چه  
سبب می‌آورد و از این به بعد که شریعتی که به  
نویسند و بر چنین این ماحول اقرار گرفته‌اند این نسبت به  
نگاربان این خبر کوتاهی کرده‌اند فردا چه پاسخی به  
پندنگار خواهد داد. یعنی فقط باید بحث کشایی باشد  
و اقبل بر چهره‌نگار و عکاسی بر روی تصویر کشایی  
و اقبل بر سن سوز و حلاوت و شوشه‌های سوز که ما  
انتظار می‌کشیم تا کسی از آن دنیا یا فردی  
از دهرها آنرا بپنکه دنیا بیاید و شود و بیاید و روی آن  
را در دهر دیگری را دروستی تقدیم ما کند و او وقت  
است که ما باید همچنان مقروض خارج ما باشیم.  
فروض کشایی که به نشان کشور چهار فصلی من

100

3.00



سیما  
جهان در  
پایان سال  
و  
بهترین‌ها

به گردان مهدوز بهرلی

### رسم هفده ساله

به رسم هر سال در پایان سال مسیحی بهترین‌ها و بدترین‌های جهان سینما توسط منتقدین و کارشناسان فیلم جهان معرفی می‌شوند. البته این انتخاب بیشتر با کیفیت هنری و ارزشی فیلم‌ها سروکار دارد تا فروش در پای گیشه اما حتی این انتخاب‌ها نیز ایوان بسیاری را در سینمای جهان بالاتر برده است! اکنون نوبت خودشان گران‌رانی به بهترین‌ها و بدترین‌های فیلم در سال ۲۰۰۲ جلب می‌کنیم.

### بهترین‌ها

**۱. اوجوستا** - کارگردان: سنجی لیلایستی از هند  
ایرخرج‌ترین و پرفروش‌ترین فیلم تاریخ سینمای هند! این فیلم را عشق و مرگ در بالیوود نیز نام نهاده‌اند. ملویرانی سه هفته آژرواییی مشرب به نام بالیوود برای آناتک در هند استعدادی دارند. براسلی گنایی که در سال ۱۹۷۷ لوشت شد. داستان فیلم در رابطه با یک جوان از خانواده‌ای ثروتمند است. با بازیگری شاهرخ خان که خانه و گشتان و دامنه خود را ترک می‌کند و به زواری فساد گام می‌نهد و رنج سبیلی می‌کشد و سرانجام با حقیقت آشنا می‌شود.

فیلم دارای ۹ صحنه رقص و آواز است و به شیوه موزیک‌های قدیم هالیوود تهیه شده است. صاب اینجاست که بخشی از سرمایه فیلم توسط یک گانگستر معروف تأمین شده است!

### ۲. فهرمان

کارگردان: ژانگ یی-مو از چین  
می‌شاید به رانسون اثر مشهور کوزووا نیست فیلم با بازیگری مگی چوونگ از موره یک واقع تاریخی یعنی سرقتی که اولین افراترین چین تهیه شده است که صحنه‌های زرقی آن در میان بهترین‌های تاریخ سینما است.

### ۳. آراک: روسی

کارگردان: الکساندر سوکروف از روسیه  
یک فیلم ۸۷ دقیقه‌ای که همه وجود یک شاهکار را دارا می‌باشد. این فیلم یک غافل‌گیر روسی را طی سه قرن از تاریخ این کشور نشان می‌دهد.

### ۴. آبا و حرف زن

کارگردان: پندو آلمندوز از اسپانیا  
جوانته‌ای بد و مخرب در مژده سالها بهتر و فروتن‌تر می‌شود. داستان فیلم در موره سه مرد و دو زن و زندگی آنها می‌باشد که مانند دیگر آثار

### ۵. کارگردان ملین

ملین اسکورمسی کارگردان نروژی سینما از سال ۱۹۷۷ یعنی بیش از سی سال پیشتر رویای ساختن فیلم را در سر می‌پرورانده است و سرانجام آن را با بازیگری ناتنی دی اولیوس و لولولارو لیریکریف به پره سینما روانه کرده است. فیلم دو مورد دو هفته اولیون در موزه‌ها به سال ۱۸۶۷ است که رفاهت و میزبان آنها سب به وجود آمدن شهر عظیم نیورورک شد! یک فیلم حماسی و عظیم که لحظه‌ای نمی‌توان از آن غافل شد.

### ۶. زوج فرادی

کارگردان: تارگورن مایو هیلاری از آلمان  
فیلم به طریق انیمیشن انکارش ساخته شده است اما نمایش آن در سالن جهان بررشدان و گورگان را توانا به خود جلب کرده است.

### ۷. میانجی گری الهی

کارگردان: شالاسلمان از فلسطین  
برخلاف انتظار فیلم در موره انجای بد در فلسطین نیست بلکه سلیمان با مهارت زندگی در مناطق شغلی و زیر یوغ سربراز اسرائیلی را به تصویر کشیده است. از مبارزه غرور افشار و ملز را یکجا در فیلم جای داده است.

### ۸. ملاطین الکتن

کارگردان: پسر جاسمن از نیورین  
قسمت دوم ملاطین انگشت نیز ملاند قسمت اول آن به مدت سه ساعت نشانگر را برجای می‌گذارد. خاطره‌های ویژه اعجاب‌آور و دامنشایی که در بخش وشت آفریده است. و فهرمن دوست است. است. دیگر انگشتان فیلم را مسعود کرده است. قسمت دوم در موره منفسره روحانی است و سه ساعت خردی عظیم و مرگ‌آور بین خوب و بد را به تصویر کشیده است.

### ۹. آمریکایی آرام

کارگردان: فیلیپه لوپس از اسرالیانویسم  
فیلمی زیبا با شرکت میکل گین در موره دختران ویتنامی که ربوده شده و به اسرالیای برده می‌شوند و دولت استرالیای این موره سکوت می‌کند. فیلم دارای لحنی انسانی و گیرا است.

### ۱۰. انشالین

کارگردان: کریستوفر روجاک از فرانسه  
برای ۱۱ سال و طولانی ۱۱ ساله که بدون پسر و مادر در خیابان و طوط با زنده موره بزرگ می‌شوند. آنها را مسوولان از یکدیگر جدا می‌کنند. اما در این آنها به سوی یکدیگر بازمی‌گردند. فیلمی بلم انگیز اما به غایت زیبا و انسانی از فرانسه.

### بدترین‌های سال

مناکسات تعداد فیلم‌های بد کم نبوده به قدری که نمی‌توان آنها را مانند بهترین‌ها درجه‌بندی کرد. مردان سیاهپوش قسمت دوم برخلاف قسمت اول اصلا دوپیان انگیز نیست. بازیگری شاهکار فرانک کاپرا به نام آقای دیتز به شهر می‌رود یک فیلم بد از آب درمی‌آید. این دو فیلم به ظاهر شادی با فروش مناسبی که داشتند. نمایانگر تمام چهار جهالت در فیلمسازی تلقی می‌شوند.





۱۰۰ مظهر الف - گوشت

این هفته: زانگی مسکی

و حال مکتد به این ترتیب معلی برای عبادت نماید پای برادر شاکستین بود. عارفانده بود به سلسه دیگر از عمو خنلوی دیگر برادران و بر عمر امین: «میاناید این پای بویست که بود به حال از عمر او بر داشتند و به عمر اعلی گذشتند و این مستغایه با خود به عبادت بر میسید. زیرا این بدست بعد از پستبار و بعد سلسه یکی رنگی سبده که برای امین پیش آمد و این از دین و عمارت که آن بد باید مرتبا فرجانی زویم باشد. زود میسازد زود بر خیزد که بخورم که حرم بد و هر روز به شکی بهر هار و هر روز به شکی بانیست که زود است و او به قول شادروانی علی ششتی: «زندگی گذر عمر خوانند و در او به آن راه که سبک رنگی باشد که قبول نمی کند به این توضیحی که شد. رنگی سبکی بدستری نوع زندگیا و همیله رنگی است ولی آسمی به جهت ترس از مرگ و امید به رنگی بهتر. به آن به عمر و بعد به دیگران شد و زود بر میسازد.



از ده نامه حیوانات در نگر گران

وگه قورسینه ایلمشی گریه ایتکله جند اهره می  
ای فرزند اهره جوک ایدلایم شکوت گورگ گورگله  
مور: نسب نر ایتکله گورگ شکوت جانیله کاور نر ایتکله ایس  
ناله ال پنه انوشی کله کاور ناله ال ورمی جوجه نیفی  
فرستند معصومه رعایا ای گورگان

الحمد لله رب العالمين

❖ الهی که زنده باشم و جزو شکست را ببینم  
 برگردان الهی که زنده باشم و جان کفایت را ببینم  
 ❖ الهی هر چه بخوری و در گنجت برته نشد  
 برگردان الهی هر چه بخوری از گنجت پاشی نرود  
 ❖ الهی که دلت غم شده و نه سوزات ترس

برگزینان انجمن که باید بشنوند و به خدمات رسمی  
فرستند: محمد قاضی، یوسفی، (کتابخانه)

در آغاز از میرزا یار رسم بود که هنگام عقد زناهی که پدر و دختر در سفره نشسته‌اند و خطبه خوانده می‌شود، پدر نفر متولد کنار دست دختر می‌نشیند و فیجی در دست می‌گیرد و دور آن راضع می‌پداند تا طوری که فیجی باز نشود. این فیجی تا هنگام دوری نایاب مال جود و محبتند که اگر باز شود ازدواج میانی پسر و دختر هم به حدی می‌ختم می‌شود. این فیجی بیرون صندوقهای آن‌ها قرار می‌گیرد. این فیجی تا آنکه دختر ازدواج کند و خوشی آن‌ها را گذرد.

کم مستند: کم یا غلبه

Lat 19

فصل في المنزل تركيبي

برگردان خورشید از عمل شیرین تر است.  
بیماریها چیزانی غیردانیست.  
برگردان چرخ بیماریها را با بخش روشن شده است.  
فرستنده عیالانی مهدی بوده  
از ماندن است

از دانه ای کشمیری

اسیٹیت سپیہ / شوہر عزیز / نیل / اُس / فنگر /  
مندی / اسہر / فرم / ایو / بیٹی / اسی / ہاں / اداکار /  
الک / اشفت / ایرو / ایرو / الکن / تھن / ایس / لیس /  
فر / ایس / بی / مرگ / مرگ / کوک / کوک / گرو / گرو /  
فر / سٹنڈ / سٹنڈ / فرمی / فرمی /  
از / ایک / شوہر / نامہ / بلو / جستان

فرائد القاص

کیتہ ای۔ کیتہ ای فروش گیسٹون کیتہ ای  
سرفہ ہنر ناگ بنام ب ستون کیتہ ای  
دستی دروز بکا نارمیں ستون کیتہ ای  
لومٹ مگرے سے ستون ستون کیتہ ای  
برگردان ای دخترچان ای دخترچان باقی  
گستار ای دخترچان اکلای دیمی اریوش رویہ ای  
سپان دخترچان ای دستری دروز پک کت نارم بکیر  
دخترچان ایامت مست ٹوست سے ماروسپان دخترچان  
فوسندہ جعفر بابی  
از استاد

به نایب شایسته و مجتهد

[illegible]

فرہنگی و قادیانہ

۳۰. لیست به اشغال مسکن، از مباح در اولویت نیازهای  
مؤهل، قرار دارد.

۸. مظهر آزادی ازادی عمل به اعتقادات است  
۹. نا حدودی می توانی قبول کرد که آزادی بیسلاف و  
مورد نظر می دو جامعه ادوز ایران مسوق شده است  
۱۰. برخی از موارد صلح از آزادی مورد نیاز خود  
محروم می شود و علت آن اینست که آزادی را حکمتها  
مهربان و قهار می کنند

۱۰. از نظر من آنچه ارزشمن و غریب به عنوان نقاط ضعف بزرگ منسوب می‌کنیم مفاسد فرهنگ آنهاست به نظر من فرهنگ غرب از بسیاری از موارد سازنده و پویای است. البته مقداری هم مفاسد در فرهنگ غرب وجود دارد که البته مفاسد به هر فرهنگی می‌تواند وجود داشته باشد.

۱۱. اگر به فرهنگ غربی دست نهاده و بپایند تغییرات بزرگی در فرهنگ است که باید در نظر داشت. تمامه

المعاني

چه می توان کرد؟ آیا با سرکوب و زدن می توان  
فشارت و شکنجه می توان بر این شکنج مهم فله کرد؟  
آنها هزار و هزاره از این فشار فساد جنسی بر می خیزد.  
آنها از آژانس بر تعلیمی داد اند اما هنوز با فشار  
شکسته رویت می بینیم و موانع که جوشان بخسوی آن  
شکاف می روند؟ نهوت آن ایام های مسکونی است  
که در ایران نهاده شده و شکنجه می شود  
مست در این معاد زیاد است که امپراتور بر ایامه

100

خارج

100

[illegible]

مسیحیت برخی از جوانان که تن به این کارها  
نشد می‌خواهد چه پیر و ثلث کند آیا اینها  
بزرگی است؟ آیا اینها نشانه انسانیت است؟  
به این فکر می‌کنم که پدران و مادران آنها  
با خود رحمت نداشتند تا به تربیتشان  
بپردازند

پدران ما در آن روزگوران! شما را به خدا در  
بیت بهای خود بکشید و منتظره برآید  
حق و سبقت و مدد یار بیایند که فرما بشیعیانی  
را خواهد آورد

حمید گروسی

5

2-3-3-3

پس از چای قرم نظرها را می‌توان در صفحه‌ای  
چوبی از یخ‌زبان یا ارسال نامه‌ها را مورد  
روم و جوییه قرم یا باغ‌نارتم و سوزن و حید  
دانه و سوزن قرم از یخ‌زبان هم با تمام  
برخواست گردن قرم و در دست را مجدداً  
شاهانه بپزد و این کار را دو اوجیم کرد و در  
قرمز خوانندگی که پرستشانه قرم نظرسن  
ای را با ارسال نامه به قید قرمز خبری  
شاهانه مبارکتین باشد، اسمی در چای قرم

از شیراز شایسته اینکار، کامیار بیستادست  
واما گرمی بیواری از تابستان ما شیراز دور  
چند روز صاف صاف، صاف صاف از شیراز از اسلام  
از شیراز نهاده، صاف صاف از شیراز  
فاطمه شمس از ایران، شمس شمس از ایران  
بلاهور از مسقط، برقی پهره شمس  
حسن دولفقاری، سارا بیوسلی از بوکن  
فاطمه و عابدی زاده از ساری، رفیع فاضل  
هره افغانزاده از تهران، صاف صاف  
هران، علی هزانخوری از مهدی شهر، غازی  
دینمحمد، مهدی قاضی از اهواز  
نزداری از اسلامها، مستانه بدین نام و نام  
و دکنستان سلسله از فرهادی نرسیدی کما







یک صحنه واقعی از  
بحرورد شهاب سنگ  
به زمین

○ بحرورد یک  
آستروئید به کره  
زمین می  
خسب به شمار  
می رود. لفظ  
تاریخ آن بر ما  
ناشناخته است  
از سی هزار تا  
مگرای، زفتار و  
واکنش ما در



چیسکا وولوا، لایوه گناده خاچنلنوه  
بوزگاک کره زمین

در بخش پراگاتل در کشور چکواک این یک گویال  
۷۰ کیلومتری است و ۸۵ میلیون سال عمر دارد  
دانشندان معتقد که این گویال درواقع پراگاتل برخورد  
آستروئیدی ایجاد شده است که چنان وسعتی سمیت  
زمینی و اکنونی در کره زمین را بهم زد و دمای کره  
زمین را بالا برد که درین آن نسل بسیاری از  
حیوانات از جمله دایناسورها منقرض شد و کره زمین را  
دمتی به عصر یخ فرو برد این گویال اکنون زیر  
چندصد متر خاک پنهان شده و مستقیماً دیده نمی شود.

## گزارش مفصلی آبایش از حد پایان زمین

به نقل از آخرین شماره نایم

ارتباط با شهابها و ستاره های  
دنباله دار که روزی با ما برخورد  
و از ما خواهند زد، یکی از  
مهمترین ترس های انسان را  
پدید آورده است

### هوز و آموز

علم نجوم در گذشت در آسمانها معموره به دنبال  
کشف ستاره های جدید و یار دگر در کرات دور دست  
بوده است و افسرانها و نگارنهای با لفظ به حمله  
موجودات آسمانی به زمین خلاصه می شده است اما  
اکنون پژوهشگران فضایی با ابزار و وسائل فوق مدرن  
و تحلیل های ریاضاتی تلگوها با پدیده وحشت آور  
دیگری مواجه شده اند پدیده ای که برخلاف موجودات  
آسمانی با کرات دور دست بسیار ملموس و بسیار  
واقعی است و اقلیت آنست که فاصله های بین کرات  
منظومه شمسی به شکل هندواربعدهای پر شده است  
از شهابها و سنگهای عظیم آسمانی که بدون روش  
مصور خاصی در حرکت هستند و هر لحظه بر سطح  
یکی از کرات همچون پلانی فرو می آیند. آخرین آنها  
شهاب دلتومیرگه بود که بر سطح عظیم ترین کره به  
منظومه شمسی یعنی مشتری فرو آمد و با قدرتی  
معادل پنجاه میلیارد تنی پنهان تخریبی به بار آورد که  
حتی با چشم غیر مسلح نیز قابل مشاهده است. شهابها  
و ستاره های دنباله دار درواقع پلانیایی دورلی هستند که  
کرات منظومه شمسی شکل می گیرند و بر اثر تغییرهای  
فضایی افعات عظیم سنگ در آسمان میگردان باقی  
مانده ایان را اکنون پژوهشگران فضایی به روشم  
باشناخت آستروئیدها و ستاره های دنباله دار

### شهاب یا آستروئید

شهاب یک توده سنگ فشرده است که در داخل  
منظومه شمسی وجود دارد و به آن آستروئید هم  
میگویند. برترتین شهابی موجود حسیره نام دارد  
که قطر آن ۹۰۰ کیلومتر تخمین زده شده است. بیشتر  
آستروئیدها در فضای میان مریخ و مشتری در حرکت  
می باشند که نام این فضا را کمربند آستروئیدی



تلفی کوکاز

این گویال یکصد کیلومتری در ترک واقع در  
گناده وجود دارد و ۲۱۰ میلیون سال از عمر آن  
میگذرد و یکی از بزرگترین گویالهای است که  
برای برخورد آستروئید روی زمین ایجاد شده و  
هنر تخمین زیاده باقی مانده است



کافا هول

در نایمیکان است و ۵۰ کیلومتر اندازه دارد  
عمر آن نهاده میلیون سال است این گویال یکی از  
نمونه های برخورد های تازه آستروئیدها با زمین  
است و در ارتفاع شش هزار متری در گویالهای  
پایه و در مرز قازاقستان واقع شده است

گذاشته اند که آستروئیدها در منظومه خورشیدی را  
روی هم ریخته یک میلیون آستروئید تخمین زده اند

### ستاره دنباله دار (کامیت)

ستاره های دنباله دار در فاصله بیشتری از  
خورشید ایجاد شده اند. عمر آنها به اندازه کرات دیگر  
منظومه خورشیدی می باشد نکته قابل توجه زمانی است  
که این ستاره ها از نزدیکی خورشید عبور می کنند و از  
آنها که فستنی از آنها تشکیل به کار می شود. دنباله  
فضایی از ذرات و غبار به دنبال خود به راه می اندازند  
که برخی اوقات میلیونها کیلومتر در فضا امتداد می یابد.

### بوسوز با زمین

اما آنچه که ذهن پژوهشگران علوم فضایی را  
اغوا می کند از هر چیز دیگر مشغول کرده است افزایش  
می رویه برخورد آستروئیدها به زمین است هم اکنون  
در حدود سی هزار آستروئید به زمین برخورد می کند  
که گویالهای از خود به جای می گذارند هم اکنون اکثر  
آستروئیدها به اواسی صحرایی و بیابانی برخورد  
می کنند رنگ خطری که با سدا درآمده این است که  
هم اکنون ششصد آستروئید در نزدیکی های زمین  
وجود دارند که هر یک بیش از یک کیلومتر قطر دارند و  
آستروئیدی که این اندازه را دارا باشد می تواند خود را  
برخورد به کره زمین یک قاره را از سطح زمین صحر  
کند همچنین گفته می شود که حدود سیصد تا  
چهارصد آستروئید دیگر نیز در نزدیکی زمین وجود  
دارند که هنوز کشف نشده اند اما پژوهشگران معتقدند  
که تنها عامل زمان تعیین کننده است یعنی این موضوع  
که یک آستروئید عظیم به زمین برخورد می کند یا که  
حتی به شمار می رود و فقط تاریخ دقیق آن هنوز بر  
انسان ناشناخته است شهاب این امر در ابعاد منظومه  
شمسی پر رنگ شده است و دوره های زمین شناسی





یازدینگر

گودال مشهور یازدینگر واقع در آبریزونکی آمریکا  
۱۷ کیلومتر قطر دارد و عمق آن حدود ۹۹ هزار سال  
است اگرچه بسیار عمیق نیست اما بدون تغییرات  
چندانی باقیمانده است و پیش از شواهد بدون تردید  
در بر وجود آستروئید با زمین بیشتر می‌رود



واقع بر فک در گنداما این گودالها یکی ۳۲  
کیلومتر و دیگری ۲۲ کیلومتر قطر دارد و عمق آنها  
حدود سیصد میلیون سال است دلیل یونگانه بودن  
آن این است که آستروئیدی که به زمین برخورد  
کرده بود قبل از برخورد به دو نیم تقسیم شده بود



این گودال در صحرایی در شمال کلتور هاد  
واقع شده است قطر آن ۱۷ کیلومتر است و دو سست  
میلیون سال عمر دارد

○ هواگون  
ششصد استروئید  
در نزدیکی های  
زمین وجود دارند  
که هر یک بیش از  
یک کیلو متر قطر  
دارند و  
آستروئیدی که این  
اندازه را دار باشد  
می تواند خود را  
برخورد به کره  
زمین بکند و یا  
از صفحه زمین  
محور کند

○ اولین سلاحی که سیر بی پایان  
به شهاب سنگها با جسی انجادی در  
نست دارد همان سلاح آبی است



## بی تفاوت هستیم؟ چگونه است؟

برگشتن به روز بهر می

در فضا نبود شده و به جز زمین قسم نگار قیوت روشهای  
دیگری در بلند شلیک راکت یا حتی تخلیه مناطق  
برخورد نیز پیشنهاد شده است اما هیچکدام از قاری  
ازمانه قدرت الهی برخوردار نیستند به این ترتیب  
به نظر می‌رسد که سرانجام بشر برقی شناسایی  
فرهنگی برای استفاده از سلاحهای آبی پیدا کرده است

### ایا امکان بنا وجود دارد؟

در تاریخ کره زمین از آغاز شکل گیری تاکنون  
حداقل پنج نوبه انفراض کامل وجود داشت است که  
آخرین آنها عصر یخبندانها بوده است اما بار به  
نوعی زندگی امکان بنا پیدا کرد و به تکامل گرایید پس  
در صورت یک برخورد فاجعه آمیز دیگر زندگی پیشگی  
اراده خواهد یافت اما پیش بینی اینکه چه خواهد بود یا  
گداهایی نابود شده و چه انواع و گونه‌های امکان بنا  
پیدا خواهد کرد بسیار مشکل است یک واقعیت ناگزیر  
وجود دارد و آن این است که در صورت یک برخورد  
بزرگ به احتمال قوی لشعه و نور خورشید برای مدتی  
به زمین خواهد رسید چرا که اطراف کره زمین را تا  
فراوان کیلومتر خاک و غبار فرا خواهد گرفت، حال  
بدون فوتوست که همانا تا بی نور خورشید به وجود  
آمدن گیاهان می‌باشد زمینه خدایی روی زمین و  
همچنین در سخرها و سطوح آلائی آند اقیانوسها و  
دریاها دچار اسمحلال خواهد شد البته شاید داده‌های  
گیاهی بتوانند جان سالم به‌در برند اما آنها هم باید  
پرسه تولید را از ابتدا آغاز کنند که خود فراوانی  
به‌طور می‌تواند در این میان مرده خواهد بود کوچک  
کنند موش یا موشک امکان دارد که بتواند خود را با  
شرایط خدایی روی زمین وفق بدهد همچنین زندگی در  
اصاق اقیانوسها هم بلای شش هزار متر در اعراض  
مراکز تولید آب گرم نیز امان خواهد یافت اما انفراض  
سلس می‌تواند بزرگترین تغییرات سلس خشی به نظر می‌رسد

کره زمین که ناگهان در مدت کوتاهی در میانها سال  
پیش دچار نوسان شدید بر دمای خود شده بود خود  
اصابت آستروئید را به زمین تأیید می‌کند به لشعل قوی  
انفراض دایانوسها و حیوانات عظیم‌الجثه و همچنین  
گونه‌های گیاهی که میلیونها سال پیش بر روی زمین  
ایجاد شده بودند بر اثر برخورد آستروئیدها بوده است  
تکثیر و این گزارش شما می‌تواند در دو سوی صفحه  
برخی از بزرگترین برخوردهای شهاب سنگها به زمین  
را در طول تاریخ مشاهده کنید

### چه باید کرد

هریک از آستروئیدهایی که ذکر شد اگر امروز یا  
کره زمین برخورد کنند بدون تردید باعث نابودی  
بشری از کره زمین شده و تغییرات جدی ناگزیر دیگری  
را در سرتاسر زمین باعث خواهند شد یکی از نتایج  
حتی چنین برخوردی انفراض سلس بشر خواهد بود  
عشتری که جغرافی به اندازه کره ماه بر سطح آن ایجاد  
کرد بیشتر کارشناسان را به افسوس انداخته است  
چرا که این برخورد به معنای آنست که یکسری  
برخورد دیگر به سطح کره سلسه سلسه در زمان  
کودکی اجده سلسه به دنبال آن انفراض می‌افتد تکثیر  
یادداشتگران به این فکر افتاده اند که روش دفعی  
ویژهای برای چنین برخوردهایی پیدا کنند چرا که  
برخورد را پدیده‌ای حتمی می‌دانند روشهای دفعی  
که بتواند در برابر قدرت چنین برخوردهایی ایستایی  
کند باید مانند آنها درشت و صعب باشند به همین  
دلیل اولین سلاحی که بشر با چنین ابزاری در دست  
دارد همان سلاح آبی است اگر کلاهکهای آبی با  
قدرتی بیشتر یا حداقل تخریبی که آستروئیدها هنگام برخورد  
ایجاد می‌کنند در فاصله مناسبی از کره زمین به سوی  
آنها شلیک شود آنگاه این احتمال وجود دارد که آستروئید







چاپ و انتشار این سلسله مطالب به منزله صحت و یا تأیید موارد مطرح شده در آن نیست.

تعلیم و تفریح : سید فرید زواری

تجربه : محمد شافعیان

یا تشکر از همکاری: آفره قضایی، مدیریت محترم ندامتگاههای اوین و قصر، روابط عمومی سازمان زندانها، روابط عمومی دادگستری کل استان تهران و تمامی عزیزانی که در تهیه این گزارش ما را یاری دادند.



دویم مصاحبه ام را که در بند نوجوانان انجام گرفتم تصمیم گرفتم به اندازه دیگری بروم تا نتایج مصاحبه ها از بین برود و شاید واقع گردیم و می خواستیم که در خارج شود که جوانی حدوداً بیست ساله با خنده و مزاح سر صحبت را باز کرد و مرا از رفتن بازداشت و نهاییات قضایی مصاحبه کرد وقتی حریفش را پرسیدم متوجه شدم از جمله جزوئی است که برای مصاحبه و چای در محله چندین جناب لیست اما با درخواستهای مکرر او و نیز به خاطر آنکه او تأیید داشت که سرگذشت زندگی اش می تواند درس عبرتی برای سایرین باشد پذیرفتم و مجدداً داخل کتابخانه که در آنجا دو مصاحبه فیلم را گرفته بودم، برگشتم چند نفر دیگر از محکومان هم در کتابخانه سینه بودند و مشغول مطالعه و گاه صحبت با یکدیگر بودند گوشه ای را انتخاب کردم و صحبتشان را اختصاراً آغاز کردم.

\*\*\*

بیست و یک سال دارم فعل تهران هستم و ناپنجم دبستان درس خوانده ام علت درس نخواندن هم به وضعیت خاص خانوادگی ام برمی گردد دو سال بیشتر نداشتیم که پدر و مادرم از ما جدا شدند درحقیقت که سرورایت من در خواهر بزرگم راهی گام از آنها قبول نکردم و علما را مادر بزرگم اما پدرم پذیرفت که ما را بزرگ کند مادرم را تا تنها بعد از آن زمان ندیدم بلکه حتی از او هیچ حاشیه ای در ذهن ندارم پدرم هم پس از متارکه با مادرم، بلافاصله از بواج کرد از دوران کودکی تا آخر خاطرات تلخ چیزی به یاد ندارم اما به تدریج وقتی بزرگتر شدم خصوصاً از زمانی که مدرسه را تشریف گرفتم یا واقعاً تلخ زندگی ام آشنا شدم وقتی می بینم که فکلسلاهییم و یا دیگر بهای مدرسه همراه پدر و مادرشان به مدرسه می آیند اما من جز یک مادر بزرگم و یک گدی دیگری را ندانستم وقتی می بینم پدر و مادر بهای بهای هر چه را که دوست دارند برایشان تهیه می کنند اما مادر بزرگم پدر من یا اندک مستوری باز نداشتگی به سختی شکم ما را سیر می کرد، درحقیقت که پدرم کارمند بانک مرکزی بود و بعضی مشکلات مالی داشت.

به هر حال چند سال دور از دبستان و ابتدایی رای به سختی گذراندم اما بعد از آن دیگر تشریف مدرسه را ندارم، هر جا که رفتم به مدرسه روحیه ام را ضعیف می کرد و با دیدن نظارت خردم و بعضی بهایا ضعیف می خوردم و یکم هم بهای سرخوردگی شدم و دیگر نتوانستم ادامه بدم البته خواهرم و وضعیت بهتری داشت و دوستی را می خواند گاهی هم سعی می کرد به من کمک کند، ولیگی علت دوم تحولی من تبدیل شود، لطف من بهیچ مدرسه را دوست نداشتم و از بودن در آنجا زجر می کشیدم بعد از ترک تحصیل منشی بیکار بودم اما بعد از بیکاری و وضعیتی که داشتم تصمیم شدم و به منزل شاگرد راننده در یک اتوبوس کار می کردم البته این کار هم دلتی نبود گاهی کار را رها می کردم و علف می شدم و ولگردی می کردم و بعد از مدتی مصداق پریمی کشتم سر کار گاهی هم می رفتم منزل پدرم البته نادانم از آن بیکه من آنجا می رفتم خیلی ناراحت می شد و با پدرم دعوا می کرد تا من آنجا نروم البته من هر چهار فرزند آنها را که سه پسر و یک دختر بودم، تمام آنجا خواهر و برادرهایم دوست داشتم ولی نادانم اصلاً دوست نداشتم ما با هم رابطه ای داشتم باهمه حتی برادرها را حضور خودم به پهلایش گفت که من برادر آنها نیستم و آنها نباید با من حرف بزنند این رفتارهای صطبر امیر یا باعث شد تا من کمتر به خانه پدرم بروم اما هر عویض به خانه فرقیه ها و ی آوردم دیگر وضعی طور شد بهر که سر سفره هر کسی می نشستم و

از  
زندگی  
هیچ  
چیز  
یاد  
نگرفته!

هر کجا می شد غذا می خوردم کسی هم بهای نمی گفت خصوصاً همسایه های خودمان و خیلی های دیگر از تجربه گرفت تا آشنا همه به نوعی به من صحبت می کردند شاید ناشایر برایم می سوخت و شاید هم می خواندند تا با صحبت باهمان مانع به خلاف افتادن من شوند. خیلی اوقات ذهنها را سفت می کردند تا امرال خودم را شام صابا به نام شبانان و ناکاران بپایم اما من با اینکه حرف آنها را قبول داشتم ولی فکر نمی کردم چون آنها پدر و مادر نیست می توانست صحبت واقعی به من باشد باشند خصوصاً آنکه کمرم رو به خلاف آورده بودم به قول همه عاشق خلاف و عشق لای به جانم افتاده بود دیگر تصمیمی برای من کارساز نمی لقت از آن طرف چهار پنج حالی بود که به عنوان شاگرد در یک اتوبوس بین شهری مشغول بودم صاحب کارم هم مرد خیلی خوبی بود به من خیلی علاقه داشت و خیلی هم به من صحبت می کرد، درواقع هر کاری را در دستش بومی آمد برایم انجام می داد تا به کار منکم شوم و رفتارش با من درست مثل رفتار یک پدر با پسرش بود اما من اصلاً متوجه این همه محبت او نبودم و به جای تشکر و سپاس و استفاده از موهبت افتخار خیلی رفیق بازی دیگر مثل سابق بن به کار نمی آوردم به نوعی سربه هوشانده بودم و هر روز درین رفیق بازی ایطراف و اطراف می رفتم تا اینکه به مرحمت موسساتی معاند شدوا البته با وجود این وضعیت باز هم کار می کردم یعنی میخوردیم کار کنم تا خرج اعتیادم را بپردازیم چرا که شاید تا آن موقع شکم را دور سفره خانه های مردم سیر می کردم اما خرج اعتیاد را که دیگر نمی توانستم از مردم بگیرم به همین خاطر نیاز بود برای خرج اعتیاد کار کنم اما این هم دوری نبود با وجود اعتیاد خیلی زود از کار بیزار شدم یعنی حوصله کار کردن نداشتم کار را رها کردم و رفتم نشانی هلالی و خیابان گریش پیش خودم فکر کردم حدابرگ است بالاخره یک جوری پول می کشم اما آن طور که من فکر می کردم شد چند روزی وضع بدی را تحمل کردم تا اینکه یک روز که بدجوری غمناک بودم از خیال مغزای از خط می کششتم سرم را که بزرگوارم و داخل مغازه را نگاه کردم متوجه یکله پول رانه ای شدم که روی پیشخوان قرار داشت فروشنده و خریدار در قسمت دیگر مغازه ایستاده بودند یک لحظه به دهنم رسید که یکله را بردارم و فرار کنم راستش را بخوانم این زمانی که تصمیم به این کار گرفتم تا زمانی که آن را معنی کردم حتی یک تلیه فاصله نبود تا من فکر کنم آنقدر حمار بودم که حاضر بودم هر کاری انجام دهم تا از آن وضعیت طارح شوم یکله را در



مردم محل  
هم می دیدند  
که من آید  
شر و تیزی  
بناهای  
گرافیت و  
کش های  
۸۰ هزار  
نوسان  
می پوشم اما  
اینکه از کجا  
می آید  
هیچ کس  
نمی داند

هرچس چشم برهم زدن بوداشتم و فرار کردم بلافاصله هم با پولی که  
خوون آن بود بهمد هزار تومانی می شد؛ مواد خریدم و مصرف کردم اما از  
آلجا که درمسلم دست به چنین کاری زده بودم یکی دو نفر مرا دیدند و به  
صاحب کیف اطلاع دادند و مراهم معرفی کردند و آدرس منزل مادر بزرگم  
را دادند صاحب کیف هم یکی دو ساعت بعد من آمد درحلقه مادر بزرگم و  
سرورسداد را می انداخت که کیشتر از من بوده ام؛ مادر بزرگم همیشه شروع  
به سرزنش من کرد، طبعی بود که زیر بار نروم و همه چیز را جاشا کنم  
شاید همین فکر من باعث شد که خانم صاحب کیف شاکتی شود و شکایت کند  
خلاصه چند روزی نگذشت که مرا به جرم سرقت گرفتند و بردند  
زندان بعد از اندکاه محکوم به شش ماه سال حبس شد؛ یک سال حبس  
را در همین زندان بدون حتی یک ملاقات گذراندم روزهای سختی بود که  
اگر من را چه منتیه می کرد اما تکرر پروا که در این صورت من اصلاً نباید  
دوباره پاهم به اینجا کشیده می شد.

از زندان که آزاد شدم باز هم کسی نبود که دستم را بگیرد باز هم باید  
خودم کیشتر را به تنهایی از آب بیرون می کشیدم خصوصاً آنکه خواهرم  
هم از او کمره بود و به همراه شوهرش برای زندگی به شهرستان رفته  
بود و از آن من اصلاً شتایی بهیشتی می کردم و شاید به همین خاطر  
یوه که بلافاصله بعد از آزادی ام دوباره رفته سرانجام و تقاضای همان گشتی که  
مرا بدیندت کرده بودند اما من خیلی دوستشان داشتم.

همان گشتی که در یک سال حبس من حتی یک نامه برام نفرستادند  
و حتی پول یک کیلو مویه یا شیرینی به من ندادند اما من بلافاصله بعد از  
آزادی ام به سراغ آنها رفتم و نامه آنها را بوسی کردم  
و در ساعتی از آزادی ام می گذشت در این مدت سعی کردم وارد خلاف  
نشوم اما طاقت نیاوردم و دوباره روز از نو روزی از نو دوباره شروع  
کردم به شسته و شوی و سرقت.

البته برای شروع کاری ششماه مصرف می کردم و کافی تریاک اما  
بیشتر تریاک می کشیدم چون بیشتر شش می کشیدم مثل یکی دو تا آن بهمه  
هم توافق مصرف موادمان بود بعد از مصرف مواد هم به خاطر پیروی  
با برای تهیه مواد دفعه بعد و با برای تریاک می رفتم سرایه اما نتوانم  
کدام سال با زمانی که من تنها بومم فرق می کرد؛ اینطور نگار می کردم که در  
حسه تقریبی می رفتم جایی نزدیک محل زندگی خودمان که مرکز خرید و  
فروش لوازم برقی بود بعد گشتی می خریدم و شستیم و باغ می زدم و وقتی که  
فروشنده میرفت شکار می شد یا زمانی که برایش حس می آوردند و  
میری می دیدند که از داخل دیده نمی شد؛ به تعداد زیادی از لوازم را پشت  
پیر یا بغل در یا کعبه دیوار می چیدم؛ ما سریع یکی را برمی داشتیم و پشت  
موتور قرار می دادم و فرامی می کردیم گاهی هم ماشین می آوردیم  
شکاری هم داشتیم که خانوادگی اینکاره بودند یعنی مال مردمی  
می خریدند ما هم به آنها می فروختیم و بلافاصله پول را تقسیم می کردیم  
این پول معمولاً صرف خرید مواد ایاس، کشش و رفیق بازی می شد  
مصرف من این لوازم بالا رفته بود و حسابی اسیر تریاک شده بودم و به  
همین خاطر بود که پتی ثابت سرقتها هم بودم کار راهم که رها کرده بودم  
وقتی به راهی پول درمی آوردم دیگر نیازی نبود که خودم را به زنجست  
ببینم و کار کنم.

این وضع ادامه داشت تا اینکه یک روز خواهرم از شهرستان خبر داد

که بهمدار شده بعد هم فکر گریه کرد که هیچ کس را ندارد و از وقتی  
ازدواج کرده حتی یک نفر به دیدنش نرفته از حتی تا آن زمان نمی دانست  
هنگام هر می است من زندان بودم فکر می کردم من زندان بودم و  
نتوانستم در مراسم عروسی اش شرکت کنم از طرف دیگر خودم هم دلم  
برای خواهرم تنگ شده بود دو سالی بود که از رانیده بودم حالا هم که  
دلی شده بودم حتی دوست داشتم خواهرم را ندانم را ببینم اما هیچ پولی  
در سبب داشتم حتی آنقدر که خودم را به شهرستان برسانم حالا گریه  
کادو و سوغات پیشکش!

از خانه بیرون آمدم و پتی دو ساعتی در خیابانها پرسه زدم به  
خودم لغت می فرستادم که چرا نتوانستم درسم را بخوانم تا حداقل یک  
کار آبیروند داشته باشم و اینطور باشم و خلیف بایسم اگر پدر و مادرم  
از هم جدا شده بودند حشاش و مسخیت بهیشتی داشتند شاید مهم امروز  
پشت من دانشگاه بودم که یک معائن باهتر دار!

همین طور که در خیابانها می رفتم راه می رفتم و مغازه ها را نگاه  
می کردم؛ ناگهان در یک مغازه چشمم به یک بسته صد هزار تومانی افتاد  
که روی میز بود معطل نگردم و پریدم داخل مغازه پول را برداشتم همین  
که گشتم تا از مغازه خارج شوم سینه به سینه با فردی برخورد کردم  
که مرا از زمین درازی می دیده بود!

طرف با دیدن پولها در دستم همچو را گرفت و صاحب مغازه را صدا  
زد خلاصه کتلهای طرف کشید که دوباره همان کسه قبل تکرار شد و  
دوباره کلاشتر و بازداشت و تعقیبات اگرچه در محل باز هم خیلی  
معیت کردند و هم تعریفه را کردند و گفتند سر جوی است سر جوی  
است و کاری به کار کسی ندارد؛ اما به هرحال من با این کارم دوچیز  
سابقه سیاه را در پرونده ام نقش زدم

مردم محل هم می دیدند که من از آدم تریو تریو هستم و ایامی  
گرافیت و کش های ۹۰/۷۰ هزار تومانی می پوشم اما اینکه از کجا  
می آورم هیچ کس نمی دانست من هم همیشه می گفتم خدا روزی رسن  
است و خدا بزرگ است اما کش قلمای به این مسائل اعتقاد داشتم به  
جای دزدی و شکاری و قماربازی کار و تلاش می رفتم!

به هرحال دوباره راهی زندان شدم و دوباره همه چیز از نو آغاز شد  
روزی دانشگاهم فاقس با توجه به سابقه اولم که با فاصله کشی دوچیز  
سابقه ام هم اتفاق افتاده بود مرا محکوم به تحمل سه سال حبس و سه  
مبار تبعید به مراکزهای معتقلها شهرستان کرد

اولی که با این حبس سنگین مواجه شده ام فهمیدم که تا امروز که ۲۱  
سال از عمر می گذرد از زندگی هیچ چیز یاد نگرفته ام که البته نمی از آن  
را دانستم در حلقه روا داشتند آهنگی که شاید بدون هیچ شناسایی به هم  
ازدواج کردند و بعد نیاللم به چه نیاللم از هم جدا شدند و بعد در هیچ  
کروچه را نمی بینم؛ رها کردند من از وقتی وارد راناشانم هیچ کس را  
نداشتم؛ هر که خواهر میزدان و یک مادر بزرگ و پیر و عقیق که همیشه  
نگران بروج بود؛ هر یکی می زده ام این جرحه معقول تکرار شده  
فکر ما نمود شاید فرامی کش کرده بود که دو بهه دیگری هم دارد من و  
خواهرم مل هرزه گیله خونرو؛ خودمان رشد کردیم و بزرگ شدیم حالا  
اگر از خواب شد و من باید فقط مرا سرزنش کنند!

باید به دست داشت تا اینکه یک روز خواهرم از شهرستان خبر داد

است که شجاعت خود را نشان دهه خود را از قید افکارت منه  
روانی برهاله و اینجا را در سرفات و اقتصاد می یابد و برای آینه افکار  
وجود کند و بگوید من وجود دارم حتی اگر پدر و مادرم مرا ندانند  
گرفته اند کاشش صمغزار تومانی می پوشد و آیدانی حنات هزار تومانی  
می خرد؛ گوشه یک سیگار حبشی می گذارد و از مغازه لوازم  
برقی فروشی لوبون رنگی می زده ام این جرحه معقول تکرار شده  
و این است شجاعت اکثر کسانی که وحوشان لحظه ای برای  
خانواده ندیده فروخته شد حال حلقه هرگز آنها را ندیده نمی گوید چه فرد  
عقیدی باشد چه فرد صبر جسته بدون شناسایی می گوید چه فرد  
خاص خوش را خواهد داشت فقط این گاش هم قابل آید و احساسی  
از ازدواج نازدی فقط یک دقیقه در آرش اندیشه سمیم آن وقت شاید  
نتیجه بهتری برامان حاصل شود!

باید به دست داشت تا اینکه یک روز خواهرم از شهرستان خبر داد

جو ترشتر  
عقیق قاجعه آنجاست که یک نفر از بزرگشاه که معمولاً  
مادر بزرگها هستند این سببویات خطرات را برعهده بگیرند اما آنها چه  
کاری از دستشان ساخته است؛ اما زمانی که پدر و مادر با یک نسل اختلاف  
فصلر به برقراری ارتباط با دوستان و نوجوانان خود نیستند چگونه  
پدر بزرگ و مادر بزرگی که متعلق به دو سال قبل هستند و معمولاً ۵۰۰  
لیلی اختلاف سن می خوانند بهمه ها در ترک کنند نهایت توجه آنها به  
سای و غذای بهمه است اما چه تا توقعات بهیشتی دارد که آنها قادر به  
بناهایگویی سالی هستند؛ گشای سالی است که تازه نوبت بهمه ها از  
مستشان خارج شود و نسبی را بیاید چنین اسرار گشخته که تنها راه  
فرمانش کردن خواسته هایشان را در اعتیاد و سرقت و خونخوایی می یابند  
حالا به چه کسی برایشان اصلاً مهم نیست برای او تنها راه گر بزن



۱۱۷

پیران خانی  
بر سر تخت  
نشینان

سازمان  
کمیته  
توانمند  
سازی  
مردمان

خیلی از مردم ، خصوصاً  
شهروندان تهران ، از اینکه در  
سجل زندگیشان یک حساب  
کنگار نمی‌گویند (فصل) داشت  
باشند که بر تمام افلاک و  
رویدادهای روزمره آن محل امضه  
داشت باشد ، تصور هستند اما می  
بازای به حبه دیم که حضور  
کنندگان این افراد آنکه محضاً نیز  
خانهای مس و پورنها هستند چه خطراتی را از سر حسابها دور  
کرده است

از جمله این خطرات یکبارگی مربوط است به «می‌یک دایم»  
بدرستی که در یکی از کوچه‌های نزدیک به کلاتری زندگی می‌کرد  
بسیری دستکارهای دایم و باغش و آب البته گاهی هم (فصل) که از پی به  
رفت و آمدکنان اهالی محل و رفتارهایشان بغیر بود از سببی همسایه‌ها  
سلف شده بود به کلاتری دوم که می‌گوید

لکچه کلاتری دوم که می‌گوید ، بعضی اوقات با بعضی‌های می‌خوردش  
کفر همسایه را درمی‌آورد و حتی یکی دوبار چندتا از همسایه‌ها با او  
حسابی تهاور کرده بودند اما او گوشش به دیگران این حرفها نیور و کار  
خودش را مانند یک ماسر موطلس با رفت انجام می‌داد هر چند که ثبت  
می‌یک بلای خیر بود اما بعضی وقتها نیز حسابی دست‌گر به آب  
می‌دادا درست مانند روز چهارشنبه مهرماه سال ۱۳۲۴ که یک آشوب  
درست و حسابی به راه انداخت

آن روز حوالی ساعت هفت صبح از پشت درخت وسط مراسم صبحگاه  
کلاتری‌ها بود که بغیر کلاتری رنگ رد و یکی از افرادی کوچ می‌یکر آن  
کوچه با دلیل حضور ۵۵ سده گرامر در آسمان نام روز نامگذاری شده  
بود با این قصد پشت تلفن گفت «درد خوبتون در برسونی به محل ما  
چون همسایه‌ها را از حسابی کلاتری دوم گریان» یک نیرویست  
حضران و دستگیر کردند

خوشحالت آن روز سران حسابی هم در کلاتری حضور داشت  
و من توانستم ادانه مراسم صبحگاه را به او سپارم و حرم و مسن  
که به سرعت راه انتریم و به آن محل رسیدیم داخل کوچه که پیچیدیم  
از بحکم جمعیت اجازه نمی‌داد که رفتی جلوروییم اما هر طور بود با یوق  
رفت و روشن کردن چراغ چراغ گردان روی سلف ماشین پلیس جمعیت را  
کارت زد و خرمزمان را به انتهای کوچه جایی که یک نیرویست حاضرانک  
نورس می‌یک بلای دستگیر شده بود رسانیم

مردی حدوداً ۵۰ ساله با ظاهری متفاوت که شبیه به نیرویست‌های  
خارجی بود ، حتی فارسی را درست نمی‌توانست تلفظ کند ، توسط  
همسایه‌ها طایفه‌ای شده و به تیر چراغ برق بسته شده بود ، می‌یکر یک  
بلای و نیز درست مانند سرانرا فلتی که فرمانده دشمن را در جنگ  
امیر کرد به بلندی برحالی که یک چوب در دست داشت و بالای سر مرد  
اسیر ایستاده بود ، سعی می‌کرد از او استعاضا کند

مرد همین که ما را دیدند خود را کنار کشیدند تا به مرد خارجی  
رسیم او نیز همین که چشش ما افتاد ، بصورت فارسی دست و پا  
شکسته که نیسی از کلماتش نیز خارجی بود شروع کرد به حرف زدن و  
آینه آتشش پرسش ، «آقای پولوس» اقامت آنجا پرسوف ، «مرد  
خارجی هنوز جوهایش را زنده بود که «می‌یکر بلای» از راه رسید و پا  
چوبی که در دست داشت ضربه مغزی به بازاری او زد که البته درد  
نداشت و بیشتر حالت انعام سکوت بردا و سپس جلوی من ایستاد و  
گفت

سلام کلاتری - به حرفهای این نیرویست خائن گوش نده - از من  
بپرس تا بعد بگم قصه چه؟

جواب سلاسل را دادم و گفتم ، کلاتری که شمایی می‌یکر خائنم! حالا  
تعریف کن بیستم قصه چه؟  
«می‌یکر بلای» سینه صاف کرد و گفت «سلف پنج صبح بود ، بعد از  
خواندن نماز بود که اسام بد و پنجره خیلی از خانه‌ها هنوز خواب بودند  
که دیدم یک ماشین سوزنک ( اشاره به توپمیل «ولولوی» کرد که کنار

درد خارجی‌ها ، بل یک خانه پارک بود ، و ادانه (دایم) یک ماشین  
سوزنک آمد و سرکویه ایستاد و این آقای نیرویست از پی پناه شد و  
آمد دم خانه آقای «یوسف‌پور» و رنگ زد البته می‌یکر می‌توانستم آقای  
یوسف‌پور و خامش خانه بیستند این زن و شوهر که هر دو دکتر  
هستند ، شبت کاریشان ساعت ۹ شب شروع میشد و صبح  
برمی‌کردند خانه ، علی‌احسان این آقای نیرویست چند بار رنگ زد و  
سپس رفت سر کوچه و ماشین رو سوار شد و آمد دم در منزل آقای  
یوسف‌پور و آن را پارک کرد ، بعد از پی حسابی داخل ماشین یک بسته  
کاذبه پیچ شده را آورد ، بعد از اینکه پولشش به اطراف کرد که  
میدان کسی او را ببیند آن کارش را گذاشت داخل صندوق عقب ماشین و  
بعد دوباره پولشش را از داخل جیبش یک وسیله‌ای بردارد که روی آن  
بر برده از چراغ و نگاه که آن داخل جیب کاپشن اوست و ما حرات  
تکریم پیش سمت بزمیم سپس چندتا از آن نگاه‌ها را فشار داد و چند  
چراغ را خاموش و روشن کرد و آخر آن دستگاه را از ماشین داخل داخل  
ماشین و برای اینکه کسی آن را ببیند ، پهلایش کرد ریز صندوق طرف  
راشده! آخر سر هم بعد از اینکه مطمئن شد کسی متوجه کارهای  
بندگانی‌اش نشده این بغیر خوشایندش رو افلاحت بلین که برده  
خلاف از اینکه من قبل از این با اکرم می‌یکر و آقایانه همسایه‌ها سر  
گوچه تلفن می‌کردند و اذیت می‌کردند و جریان گذاشته بودند و اوها هم  
چندتا از همسایه‌های یکپور خبر کرده و بعضی که آقای خارجی  
می‌خواست از کوچه خارج بشد روغبتم سرش و دستگیر کردم و  
سپیشش به این تیر چراغ برق تا از این اعتداف بشیرم متنبی انگار  
پارو خارجه از اون نیرویست‌های حرفه‌ای که به هیچ وجهی حاضر به  
حرف زدن نیست!

حرفهای «می‌یکر بلای» - یا همان کلاتری دوم محل - که تمام شد ،  
محسن را کنار کشید و گفتم بعد فکر می‌کنی؟ «محسن نگاهی به مرد  
پنج‌صباح شده که هنوز نصفی فارسی و نصفی خارجی بغیر می‌کردا  
انداخت و گفت

درد - چار کلاتری شما خودتون که اسام ما هستین اما اگر وقت  
کرده باشین - «اگر بلای خانم توی حرفهایش چند بار اسم آقای  
یوسف‌پور که همسایه‌شون هست رو به کار برد این پنده خارجی  
هم این اول که با ما حرف زد اسم یوسف‌پور رو دایم پرسوفه گفت  
و اس همین فکر می‌کنم که نسبت با ارتباطی با هم داشته باشدا!

همینطور که محسن داشت حرف می‌زد ، دایم افتاد که محسن از  
حدود چند ماه قبل به اسرار محسوق اسفانه و گفته به دلیل حضورش  
رو داشتند اسام به کلاسهای زبان انگلیسی رفته و حتی خودش بار  
انگلیسی حرف زدنش رو شنیده بود این بود که بهش گفت

محسن که می‌تونی با این پنده دزد حرف بزنی سر چرا محسوق؟  
محسن که گاهی هم بغایت می‌توانید جلوت رفت ، مثال مثل شروع  
کرد به حرف زدن با آن مردا خود خارجی که می‌دید یک حرفی پیدا  
کرده با خوشحالی شروع کرد به پاسخ دادن و توضیح دادن محسن هم  
به من گفت «حیات کلاتری یا آقا اسحق ملایک را زنده است متروک  
ایران است اما شیعه انگلیس و پزشک معروفه در ضمن دایم خاتم  
یوسف‌پور ، که ایشان را شوهرش آقای یوسف‌پور هم بزنگه هستند ،  
می‌باشد دکتر ملایک را زده می‌یکر او من دستگاه که «می‌یکر بلای» میگه  
دستگاه فشارخون است که لیبلش به سفارش شوهر خواهرانه‌ای  
برای یکی از زمین‌سازهای تهران آورده میگه چون از پناه خانه لیورند و  
او هم می‌ترسید آن دستگاه به چشم کسی بیاد داخل ماشینش آن را  
پنهان کرده بود تا وقتی آقا خاتم یوسف‌پور میان خانه آن را از داخل  
ماشین بردارد و -

حرفهای محسن که تمام شد ، برای فلیات ادعایی مرد مدی خارجی و  
نیفه ایرانی مجبور بشدم به می‌یکرستان محل کار دکتر یوسف‌پور تلفن  
بزمیم و - یکساعت بعد وقتی خاتم و آقای یوسف‌پور به محل آمدند و  
ادعای «می‌یکر بلای» را تابه کردند ، تمام همسایه‌ها خود را کنار کشیدند و  
سه گاه را به گردن «می‌یکر بلای» انداختند!

پیران بیهوده را بعد می‌یکر بلایکند که همان لحظه با بغض گفت  
«لکه من دیگه تو کار کسی نداشتن کردم با دهنم چگواره محسوق



در طول زمان برگشتن به کلاتر، محسن که با انگلیسی حرف زدیش این معضل را حل کرده بود. جواب سلام فیهیک از پرسنل را نمی‌داد!

از جانبی «کلاتر گل بانو» و جرد خارجی. حدود یک هفتاد می‌گذشت ظاهراً پیروز بیچاره از کلاتر بودن استعفا داده و با تمام همسایه‌ها که او را در آن ماجرا تنها گذاشته بودند تفر کرده و حتی از در خانه هم بیرون نیامده بود!

روز هفتاد یا هشتاد بود و تازه از خوردن ناهار فارغ شده بودیم. آلفاها آن روزها میهمان استوار گرمی بودیم که همسرش خورش فسنجار پرهیمان فرستاده بود! با محسن و استوار باشتیم از دستبخت همسرانمان حرف می‌زدیم که تفل زنگ خورد. گرمی را محسن برداشت پس از یکی، دو تا سوزا، با باله‌وری زیاد گرمی را به من داد و گفت:

«خب پیروز باخوشیه می‌می‌گر بلونو! تا سلام و تلیک کردم منو شناخت و گفت: «تو همون هستی که خاریگی بلور کردی تا منو پیش خاص و عام رسوا کنی!» بعد هم سر راچ شمشیر گرفت!

صدای قهقهه استوار بلند شد و گفت: «پس حالت رو گرفته؟ گرمی را از محسن گرفتم و همین که سلام کردم پیروز گفت: «سلام کلاتر! من «گل بانو» هستم! آمون پیرونی که الان از «کفر ایلیس» هم توی محل معروف‌ها راستش رو بخوانید نمی‌خوانم بهتون زنگ می‌زنم. یعنی دیگه تصمیم گرفته بودم کار جلوی چشمم سر می‌کردم. هم بریدم! بدخات نکتم! اما حیف که نشد یعنی نتونستم! وقتی معلطم الان توی خواب «آقای صفا» همسایه ته کچه‌مون چند دزد و سارق دارند خونخوار می‌کنند. هر کار کردم نتونستم دست روی دست بگذارم! ماجرا اینه که «یکساعت قبل که ایستاده بودم توی صف نان سنگک که ماشین آخرین مدل ایستاد کنار بنالوایی و یک آقای خانم خیلی شش‌شش آمدن سراغ «صفا» مهدیه و ژان در مورد خانواده آقای صفايي سوال کردند می‌گفتند خواستگار دختر آنها. یعنی رضا. من و می‌خواندم در مورد پدر و خانوادش تحقیق کنند من هم ناخواسته! گوش دادم. اما دیدم سوزا نشان نمی‌دهد و فریب است. لینک پدر و مادر رضا اهل چه شهری هستند. آقای صفايي ساعت چند از سر کار برمی‌گردد وضع مالی آنها چطور! فامیل آنها اهل چه شهرهایی هستند و... خلاصه سوزا آلتاشور رو پرسیدند و رفتند منم نان را گرفتم و برگشتم. اما به خانه که رسیدم دیدم همان ماشین جلوی در خانه آقای صفايي پارک کرده و یک زن و دو تا مرد پیاده شده و زنگ زده. بعد هم که رضا در را باز کرد. خوششان را «استفردایی پدر رضا» معرفی کردند و با مادر رضا هم سلام و تلیک کرد. و احوال پدرش رو پرسیدند و... خلاصه داخل خانه شدند! برام معجب بود. اینها که لینکتر یا خانواده صفايي نزدیک هستند. چرا از «صفا» مهدیه سوال می‌کردن! این بود که رفتم توی پنجره و کچه‌رو نگاه کردم! از طرفی چون قول داده بودم کاری به کسی نداشتم باشم. نمی‌خواستم بدخات کنم. اما وقتی دیدم یک «دانت» یگان آمد و جلوی خانه آقای صفايي پارک کرده و دیدم راننده‌ها جزو همان کسانی بود که نیمساعت قبل سوزا آن ماشین جلوی دناوایی بودند! این بود که هول کردم. دلم می‌خواست شلو می‌زنم و دلواپس فستما! مخصوصاً که می‌دانم «صفا» تری کاز صادرات فرش است و فرشهای مرغوبش رو توی زیرزمین خوداش نگه می‌دارد! راستش رو بخاری کلاتر، از یکطرف می‌ترسم دوباره «عیطه» کنم و باز جلوی اهل محل صایع باشم. از طرف دیگر هم نگارن رضا و خانم صفايي هستن! کلاتر من هر وقت دلم شور می‌زنه یک اتفاقی می‌افته. منظورم هم می‌فهمی کلاتر؟»

مظنن «بی‌بی‌گل بانو» را نمی‌فهمیدم من توی دیوار همان زیرزمینی بودم که او نسبت به واکنش احتمالی همسایه‌هاش داشت! ادر ضرورت اینکه فرضیهات «بی‌بی‌گل بانو» تشبیه از کار دریایی! به همین خاطر و با شوقی گفتم:

«بی‌بی‌گل بانو، من حرفی ندارم، الان خودم میام اونجا! ولی فکرش رو کردی که حساب تشبیه دریایی! دیگه توی محل حرفت خورده! داره کلاتر دزم!»

پیروز که صداییش به بغض تشنه بود گفت:

«آره خوب من می‌روم ولی با خودم گفتم «اگر محسن درست نشانه اون وقت ازین آتش این رنگی رو داره! منتظورش ریست بود!» به نظر شما درست نمیکم کلاتر! از تصمیم‌گیری زیاد! انسان «بی‌بی‌گل بانو» خوشم آمد.

تا پنج دقیقه دیگه ما اونجا مستقیم بی‌بی‌خانم!

این را گفتم و گرمی را گذاشتم در رو به محسن و استوار کردم «بلندشون که باید بریم ما حوریت»

محسن فرونگه کرد: «کلاتر فکر نمی‌کنی دوباره «سکرکاری» بشه و می‌خوری بریم و برگردیم!»



ضرب یک رفتن و آمدن که بیشتر نیست! محفل نگر و پرو مشین رو آماده کن! استوار هم خنده اش را زد.

«بله برای آقا محسن شورش بیلتره! ظاهراً صابون پیروز بدخوری به دست خورده محسن!»

محسن فرونگه کرد و حرفی نزد و به سراغ ماشین رفت

این مرتبه برخلاف دفعه قبل کلاتر دوه محل کسی از همسایه‌ها را خبر نگذرد بود و فقط خودش چوب به دست جلوی در خانه اش ایستاده بود. اما همین که ما وارد کچه شدیم، راننده داشت یکپاکن تا چشمش به ماشین پاپس افتاد سعی کرد با سوزا سر می‌زد. پیروز بود که رهاش را شد کردیم و استوار به سراسش رفت! پیاده که ششم تا چشم پیروز به محسن افتاد گفت: «دوباره لودی منو ضایع کنی!»

من توکر خاستم بی‌بی‌خانم

و بعد سستی به سراغ خانه آقای صفايي داشتم اما هرچه رنگ زدم کسی در را باز نکرد. حال من هم نگارن شده بودم بالاخره محسن رفت بالای در تا به داخل حیاط برود اما وقتی بالای در رسید، نگاهش به روی پشت بام آن خانه افتاد و ایستاده اش را در جا کشید و فریاد زد:

ایست یکقدم بردارین شلیک می‌کنم

استاد! بعد من بالای پشت بام رفتم و آن دو مرد و یک زن را که قصد فرار داشتند دستگیر کردم

موقعی که داخل عمارت شدم ابتدا خانم صفايي و رضا را که هر دو دست و مفاصلان بسته بود آزاد کردیم و بعد تعدادی کپیه‌ها نفس را که سارین آماده بودن گرفته بودند داخل زیرزمین برگردانیدیم و سپس حل از لینک همان زیرزمینی برگردیم. کار ما همینجا ابتدا! لطیف می‌گید که توی یک محل آدم فروشند گیه بعد از او آن وقتی فهمیدم مشخصات اونجا چیه خودمان را به عنوان اقوام و فامیل نامیده مره خانها که آن لحظه نیست! چا می‌نیم و از سانگی اعضای خانواده استفاده کرده و داخل می‌نیم. بعد هم سر فرصت مناسب دست و دنان آنرا بسته و خانه را استورد می‌نیم! این دفعه هم نقشه‌مون عالی بود. ولی نمی‌دونم چرا همه بنیز خراب شد!

قبل از اینکه حرفی بزنم، محسن به حرف آمد.

«دانش این بود که توی این محل یک شیرینی وجود داره به نام «بی‌بی‌گل بانو» پیروز از ته دل خندید و با محسن آشتی کرد!

## ماهی های آینده

تصویری که مشاهده می کنید یک تصویر فرضی

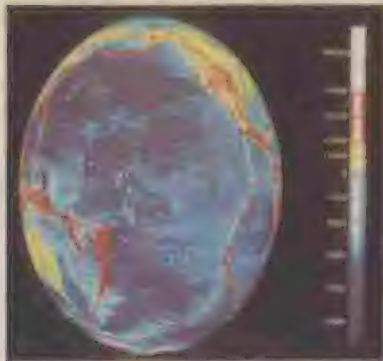
است و بر مبنای گونه های حیوانات و ماهی ها در ۵۰ میلیون سال آینده تصویر شده است. دانشمندان با توجه به تغییرات جوی که پیش بینی می شود اتمسفر و ناموری بسیاری از حیوانات را به دنبال داشته باشد به نوعی از گونه های حیوانات و ماهیها که امکان بقا طی میلیونها سال آینده را داشته باشند دست یافته اند. از جمله تنها ماهی که توانستیم را نوعی می دانند که قدرت پرواز را نیز خواهد داشت و از موجودات دریایی که در سطح اقیانوس شناورند تغذیه خواهد کرد. این گونه ماهی دارای هوش و قدرت فراوانی خواهد بود و برخلاف ماهیهای عصر ما اینها از هوا برای تنفس استفاده می کنند.



پژوهشگران علم نجوم به نظریه ای جدید پیرامون پاسخ به این سؤال که آیا زندگی در کرانهای دیگر به نوعی وجود دارد، دست یافته اند. بر اساس این نظریه، مشاهده نور کیهانی که از کرانها در دور دست به سمت می آید، می تواند نمایانگر حضور عناصر حیاتی باشد مانند اکسیژن باشد. پژوهشگران مذکور در مرکز نجوم دانشگاه هاروارد این نظریه را با مطالعه نوری که از کران زمین در فضا پرتو می افکند، امکان پذیر دانسته اند. آنها پرتو نوری را که از زمین به قسمت تاریک ماه تابیده می شود اندازه گیری کردند و تجزیه و تحلیل این نور نمایانگر حضور اکسیژن آب و گاز و غیره در زمین بود که به نوبه خود وجود گیاه را روی زمین ثابت می کرد. حال دانشمندان در صدد مطالعه پرتوهای مختلف در فضا هستند تا اگر به وجود عناصر مشابهی در یکی از کرانها صورتست پی ببرند. حضور حیات در آنها را مورد مطالعه قرار دهند.

## حلقه آتش

زائله همواره یکی از پدیده های طبیعی در کره زمین بوده است که به جهت فقدان قدرت پیش بینی زائله در انسان، فجایع بسیاری بر اثر این پدیده مخرب در روی کره زمین به بار آمده است. اخیراً نتایج تحقیقات دانشمندان خواسته اند تا نقاط لرزه خیز جهان را مشخص کرده و به مطالعه دلائل وقوع زائله بپردازند. این نقاط را از آنجایی که به شکل دایره روی کره زمین قرار گرفته است حلقه آتش می نامند و در واقع به صورت دورانی در آیه های اقیانوس آرام می توان این نقاط را مشاهده کرد. در تصویر حلقه آتش به رنگ قرمز نمایش داده شده است. ضمن آنکه رنگهای دیگر اندازه های مربوطه مانند عمق اقیانوس و یا ارتفاع منطقه را نشان داده است.



## مدافع طبیعت و حیات وحش

با نام دیوید آلن پرومکان آشنایی دارید. او یکی از مشهورترین پژوهشگران سمیت زیست و حیات وحش است و تاکنون چندین کتاب در این زمینه انتشار داده است. او طی سفرهای مختلف به حیوانات نزدیک شده است که تاکنون بیش از نولست کتاب از اینها را به چاپ رسانده است. در آخرین کتاب خود موسوم به «زندگی پستانداران دیوید آلن پرومکان» حقایق حقایق دیوید آلن پرومکان انتشار داده است. این کتاب حاوی عکس های بزرگ و جالبی است که یکی از آنها را که در سفرهای آفریقای مرکزی برداشته شده در پایین مشاهده می کنید. همان گونه که در تصویر مشاهده می کنید او توانست تا به پستانداری به نام میوکت که آمیزه ای از موش، گربه و کاتگورو است نزدیک شود. این حیوان بسیار محافظه کار است و کمتر اجازه می دهد تا غیرهمنوع به آن نزدیک شود. یکی از خصوصیات این حیوان این است که با هم برهال تکوینی و مشاهده اطراف برای گشتل خنثی است و همان گونه که در تصویر مشاهده می کنید این کار را با شکل بدنی انجام می دهد.



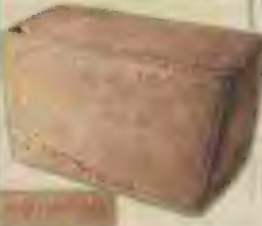




گفته می‌شود علم و فن‌آوری در قرن حاضر شکوفای شایان توجهی به پزشکی و سلامت انسان خواهد کرد و با توجه به آنچه در مورد ایجاد گنبول‌های ریانی گفته می‌شود می‌توان این پیش‌بینی را تا جای دل پذیرفت.

یکی از مشکلات بر سر راه سلامت انسان عدم نظارتی گنبول‌های قرمز و یا سفید است که سیستم دفاعی بدن را متزلزل می‌دارد و به خاطر رسانی که گنبول‌ها را خلع سلاح می‌کنند، سلامت انسان به خطر می‌افتد. اما یک محقق علم پزشکی به نام «دکتر نیلوره توانست» است ریانی میکروسکوپی ایجاد کند که داخل بدن شده و گنبول را از رسانی که باعث آن کارخانه‌ای آن می‌شود، خاری می‌سازد. در تصویر کامپیوتری، احصاء قرمز نمایانگر گنبول‌های قرمز و احصاء سفید و شفاف نمایانگر گنبول‌های سفید می‌باشند و ریانی‌هایی که به اصلاح گنبول‌ها را سرویس می‌کنند نیز نشان داده شده‌اند.

کشف قرص یعقوب برادر حضرت عیسی علیه‌السلام و ولادت‌ای در جهان باستان‌شناسی به‌رراه انداخت این قرص ۵۰ سالنی‌متری که استخوان‌های یک انسان در آن جای داده شده بود به سال ۷۰ میلادی تعلق دارد و روی آن کلمات ذیل برج شده است: یعقوب پسر یوسف-برادر عیسی(ع). اگرچه در زمان کشف بسیار نسبت به واقعی بودن این سنگ قرص سوختن داشتند اما اکنون با آزمایش‌های انجام شده و اطلاعات ریانی‌ای که به دست آمده تقریباً تمامی کارشناسان لتجیل عهد عتیق و جدید، به حقیقی بودن قرص معتقد شده و آن را بهترین کشف سال از لحاظ نظر باستان‌شناسی تلقی کرده‌اند.



این تلفن باهوش است که علاوه بر تمام ویژگی‌های موبایلی دارای تقویم بوده و رایانه آنهم مشتمل به ویندوز (Windows) می‌باشد. اما مثل اینکه ویژگی‌های انگوشده کافی نیست! این تلفن قابلیت نمایش تصویر ویدیویی همراه با صدا را نیز دارا می‌باشد باز هم کافی نیست! پس یک دوربین دیجیتال نیز به آن اضافه کنید ضمن اینکه عکس‌هایی را که به وسیله دوربین دیجیتال می‌توانید می‌توانید مستقیم به اینترنت یا کامپیوتر نوبت و یا قابل شود. هر سبک حالا کافی است! حالا به این توجه کنید همه این ویژگی‌ها را ویندوز دالار به بازار عرضه کرده است.



## قسمت دوم سلاطین انگشتر

سروانجام انتظارها به سر رسید و یکی از فیلم‌هایی که قبل از نمایش دست فراوانی بیرومونی آن در گرفته بود، به نمایش گذاشته شد. سال گذشته قسمت اول سلاطین انگشتر به نام ملایه‌داران حلقه نمایش داده شد و حتی برنده چند جایزه اسکار شده و مورد توجه قرار گرفت. قسمت دوم تحت عنوان «دو پوچ» اکنون رونق گرفته و سینما شده است و اینهم مورد استقبال شانشینان و منتقدین قرار گرفته است. این فیلم ۹ ساعت در سه قسمت که هر کدام سه ساعت به طول می‌انجامد به نمایش گذاشته می‌شود و در پایان سال مسیحی ۲۰۰۳ قسمت سوم و پایانی نیز نمایش داده می‌شود.



## سپهریستم

تصویربرداری کامپیوتری و سه بعدی از حفر که اساس برنامهریزی ام‌آر‌آی را بر باعث شده است توانسته تا اطلاعات گرانبهائی بیرومونی فعالیت‌های مغز به انسان بدهد و نگه‌هایی که در این تصویربرداری به‌کار گرفته می‌شود به‌وسوچ تصدیقات مغز را در تقاطع زمانی مختلف نشان می‌دهد. برای مثال در تصویر بالا فعالیت مغز را در هنگام استراحت مشاهده می‌کنید و در تصویر پایین فعالیت مغز در زمان فکر نمایش داده شده است. جریان حرکت خون با تغییرات رنگ در اسکن نشان داده شده‌اند.



تاری

هوشنگ جانور را در سیب زمینی فرو کرد و گفت:  
از فرما بزرگراه می‌شوم و به چند تاغری می‌روم و روزنامه سر می‌زنم.  
چرا به شرکت‌های تبلیغاتی سر نمی‌زنی؟ حتی اگر هفته‌ای به طرح  
تبلیغی بروی، خودش کلی پول میشه تو که ذوق و استعداد شریاری پس  
چرا تبلیغاتی نمی‌کنی؟  
بلشده اون جام میوم

و نشاند مشغول پوست کردن سیب زمینی‌ها شد. مدتی به سنگرت  
گذاشت. سرانجام هوشنگ گفت: چرا امروز نوقتی سر کار؟  
چرخش گرافتم می‌خوام برم نکتز  
نکتز؟ چت؟

چه عصب حال ما رو پرسیدی؟  
اراسته چنه فکر نمی‌کردم حویض باشی  
مطرحه که فکر نمی‌کردی بسکه حرفامو قورت دایم و از شرس  
عصبانیت تو هیچی نگفتم. اعتصابم داغون شده از دنگر تو! رشتا گرفت  
نیم ساعت دیگه پایه بوم

هوشنگ به او نگاه کرد و لبخندی زد و گفت:  
به دنگر تو! ناگه یک شوهری دارم که شش و پیروس کلینیوتی همه  
برنامه‌های ذهنی و قلبی و عصبی دو سفار کرده بیش بگو به ریورس کش  
قوی بهت بدم

و سرش را خم کرد و دست او را رویداد در همان حال از گوشه چشم.  
در آشپزخانه را نگاه کرد و مفرطش از دید که روی خیلی که در به روی در  
آشپزخانه بود نشست بود و آنها را زیر چشمی می‌پایست. هوشنگ صدایش  
کرد: میثرا! شایان به آشپزخانه بروید و دنگر بدوش لیستاد. هوشنگ او را  
بغل کرد و گفت: حال دختر گم منظور؟

که برایش مغز و ریورس و مقنعه و کش بشری. بخش خیلی خوب  
میشه

آب قابله جوش آمد و سر رفت. هوشنگ بلند شد و در حالی که تکان  
قوری را زیرین می‌ریخت و آن را آب می‌کشید گفت:  
واسه دستگیری که این قدر خوب و خوشگ و باارزشه دفتر و غیر چی که  
بجواب می‌خورم مگه نه رویا؟

رویا نمی‌کشید و گفت:  
واسه من چه کسی رو چی که دتم بفروا می‌خو؟  
هوشنگ در قوری چای خشک ریخت و به ملاط بر آن آب جوش ریخت  
و در حالی که انگشت کشش را تکان می‌داد، گفت:

من من گله گنده  
هوشنگ در استکان چای ریخت. یکی را جلو رویا گذاشت و دیگری را به  
دست گرفت و پیرون رفت چند دقیقه بعد، رویا به اتاق او آمد و گفت:  
من دایم میوم نمی‌کم باهام بیا چون می‌تونم سنگ رو پیچ می‌شم و  
میگی کار دارم

هوشنگ به ساعت نگاه کرد و گفت:  
اگه بیست دقیقه صبر کنی، آماده می‌شم و باغات میام  
رویا لبخند ناشی زد و گفت:

شتر هم چون می‌دونی که من واسه ساعت ده وقت گرفتم. میگی بیست  
دقیقه دیگه حاضر می‌شم. خیلی ممنون. خودم میوم. بعد از دنگر، میوم  
اماره سیب زمینی‌ها رو خورده کردم. برنج هم خیس کردم نیم ساعت قبل  
از این که خواستین تاغری بپوریم برنج رو بهار روی گان نمک و روغن من  
برین جوش که اومد، سیب زمینی‌ها رو بریز توش شوید هم گذاشت روی  
کاشنیت. اون رو هم فلفل کن. دو تا خیاب و به دونه گوجه قرمزی هم شستیم.  
گذاشتیم روی کاشنیت به تونم پیاز گذاشتم کنارش. همه رو خورده کن و  
واسه میثرا سالاد مشهیدی دوست کن. آلبومو هم برین

هوشنگ گوش نمی‌کرد. حواسش به راه پله بود. صدای پای کسی  
می‌آمد و داشت فکر می‌کرد که صدای پای کیست. او به دالان گوناگون در  
این زمینه مهارت بسیاری پیدا کرده بود و صدای پای ساکنان آپارتمان  
خودشان را می‌شناخت. حالا هم وقتی که همیشه که صدای پای کسی  
می‌نشود، صدای پای زهره زن برادرش است گوشش را به رویا سپرد.  
خلاصه دیگه سطران نمی‌گفت. میثرا رو گذاشت نالایی



باور می‌جایی  
اطلاعات مفیدی

## سوغات ابلیس

### خلاصه گذشته:

تا اینجا هوشنگ در خانه اق با کلینیوتی برای مشاورات  
هوشنگی که کتاب بیاب می‌گشند. کارهای طراحی تمام می‌شد و با  
همسری رویا و آنها را در خانه می‌نهاد. از این زمانی می‌گذشت. رویا  
متوجه این انگلیسی است و قسمت عمده هزینه زندگی را او تأمین  
می‌کرد و به همین دلیل رابطه خوبی با هوشنگ نداشت. تا آنکه شبی رویا  
و میثرا بدون اطلاع هوشنگ از منزل خارج می‌شوند و در بازگشت  
در حالی که شب بین زن و شوهر جدی می‌گیرد و  
اینگ دیوانه ماجرا

نیش را ازید و گفت:  
من به تو حق میدم  
همین که تو به من حق میدی؟  
بیست رویا اتفاق پله نکت و پذیر کارم رو تووم کنم  
در حالی که پیرون می‌رفت زیر آب گفت:  
همه کارهای عجیبه حتی حالام که مصیبتی نمیشه و دایم می‌زنم  
حتماً بلیلی دارم

هوشنگ شنیده‌ها را نداشتید گرفت و مشغول بررسی برنامه  
آموزش طراحی شد. پس از چند دقیقه بلند شد و به آشپزخانه رفت و یکی  
از قابله‌ها را آب کرد و روی اجاق گذاشت. رویا پشت میز نشست بود و  
داشت سیب زمینی پوست می‌گذاشت. هوشنگ به‌طور بی‌درمانی به پشت میز  
نشست و یکی از سیب زمینی‌ها را به دست گرفت. اینقدری زد و گفت:  
ماتاسم که عصبانی شدم. ان شاء الله وضع من خوب میشه فقط  
باید به خورده صبر کنیم و به من فرصت بیشتری بدهی

چقدر صبر کن! تا کی به شتر فرصت بدم؟ تو خودت به تاریخی رو  
تعیین کن من به تو قول میدم که تا اون تاریخ لام تا گام حرف نزنم و  
منتظر بوم. منگ شیش ماه پیش قول دادمی که فکری کنی و درآمد  
بیشتری داشته باشی؟ مگه باارضا با پدرم حرف نزدی و قول دادی که  
روی نباهل درآمد بیشتر؟ مگه هر سال قول نمی‌دی و امیگی که سال دیگه  
وضع من خوب میشه؟ حالا میگی فرصت می‌شوا؟ باشه خوبت بگو







نحوای توانست و بدون اظهار نظر آنها راهی برای خبری زین به من وجود ندارد و نخواهی توانست اقدامی علیه من انجام دهی «هاکیم» حریف شواهد رد «پوش» هم همین طور «نه پلید» «پوش» حریفی نخواهد زد

مهمی در حالی که لیست از لباس منو شده بود افزوده «برای آن که او مرده است!»  
با شنیدن این سخن، رنگ از چهره جنیفر پرید و به داخل همدلی میزبان فرو رفت. به استازیشکی نگاه نکرد، مریض را بالا گرفته بود اما از نگریستن به چشمان او خودداری کرد و در همین حال به آرامی پرسید: چگونه مرد؟  
در اتاق هتل خود را اکتفا و ترسیده بود، زیرا شعا او را تهدید کرده بودند و او ظرفیت و حرات رویارویی با بلایی که فکر می کرد بر سرش خواهد آورد را نداشت!  
امان منی خواستم. باید حرف مرا وارد کنید من منی خواستم به او آسیبی برسد تهدید من جدی نبود.  
نصای جنیفر، گریس گریس افراد این چهارمین غرضت این طور نیست؟ بله همین طور است!  
انباری به چه طور... حرف مرا دریازد آنها هم باور می کنید این طور نیست؟ شما باور دارید که من نمی خواستم.  
استازیشکی حرف او را قطع کرد و گفت: منی دلم به چیز را باید بگویم آنها هم بداند همه آنها را شما کشید!  
من فقط به یار آگاهانه قصد کشش کسی را کردم این شخص «گری» یا «ماروین» بود و اگر «اموس را برتر» که خیال جنیفر در خانه ما را داشت، استن دیگری بود، در برع انسان دیگری باز هم نمی دانستم که او را به قتل رسانده ام، هرگز نمی دانستم آری «راپرت» اولین کسی بود که با نام و آگاهی او را به قتل رساندم.  
لطفاً ای مکت کرد و سپس افزود: شما «راپرت» را نمی شناسید و نمی دانید چه جور آدمی بود فکرتش را هم نمی توانی بکنید؟  
استازیشکی پرسید: مگر او چه جور آدمی بود؟  
جنیفر پاسخ داد: او انسان نبود. یک جانور به تمام معنی بود!  
استازیشکی سری به نشانه لبخند تکان داد و جنیفر در ادامه گفت: در حقیقت این «راپرت» بود که باعث شد همه چیز را به پایاوم و به قدرت مریخی خود پی ببرم او حتی یک کلبه را نداشت، اگر آن شب رودتر به خانه می آمیم، هرگز با او روی روی می شدیم.  
«هاکیم» یک روز پس از آن «راپرت» یعنی در زمانی که از سوی جنیفر به او پیشنهاد کار شد، همه ما را برای جنیفر تعریف کرد آنها مانند دو دوست که از ران دیگری خبر داشتند و در این ران با هم شریک بودند کنار یکدیگر نشستند و صحبتی با هم به گفتگو پرداختند. هاکیمز ناگاه مرد تبییی بود و ششلی را که از طرف جنیفر به او پیشنهاد شده بود رسماً پذیرفت. او اعتراف کرد که به خاطر نیازش به مراد مکت، مجبور به همکاری با «راپرت» شده بود. جنیفر و شوهرش او را زیر نظر مشاوران مرکز ترک اعتیاد تحت مداوا قرار دادند و او به زودی توانست بر عود اعتیاد، این ملایم که رضای او را متلاشی کرده و احساسات انسانی را از او گرفته بود، قلبه کند و سلامت خود را بازیابد. هاکیمز همه چیز را دریازد و «راپرت» و پوش برای جنیفر تعریف کرد و به او گفت که چگونه در آن ما را درگیر شده بود و آن شب قبل از آن که جنیفر و شوهرش به خانه بازگردند چه حوادثی اتفاق افتاده بود.

جنیفر به استازیشکی که برای شنیدن این ماجرا، ناخوش می کرد می کرد گفت: ما برای جایی است، زیرا در نهایت منجر به مرگ موجود شیطان می گردد گفت: ما برای جایی است، زیرا در نهایت منجر به مرگ موجود شیطان

○ اینجا خالدیر که  
«یکصد هسار» داده به باز آمد است در یک ساله الویسلی از دانه تگن خامره دچار شکستگی می شود و با شمه ابکی از وی عسبرداری می شود پس از وضع حمل دختر به نام جنیفر. نام شوهرش بطوری غیرعادی از یهانش کناره گیری می کند... زمان می گذرد و پس از ۴۴ سال سه نفر زاده به نهایت اموس را برتر، جورج و پولس به منزل جنیفر و شوهرش درگاه گیبرلت استنیزه می روند و راپرتی بطور ناگهانی می میرد. تاراکنا استازیشکی تا موز تحقیق پرونده می شود و پس از یکسری تحقیق از پلیس شناخت. شهر محل تولد جنیفر... و دکتر چینگ منو می شود که جنیفر در هفت سالگی باعث مرگ «هال» همیازی گردیده و در جوانی هم نازش «ماروین» هم به هال سرولشت دچار شده و بین مرگ این سه نفر رابطه ای برقرار است و جنیفر در مرگ آنها دخیل بوده و در موقع مرگ آنان حضور داشته و با پیگیری ماجرا چارلی یکی از مشاوران اعتراف می کند که او و همکارش هر کدام در قتل راپرت در حالت مضطرب و دلت در گوازی مرگ ماروین اسمی از جنیفر جنیفر در ماجرا وارد شده «استازیشکی» با پی بودن به این موضوع پسران اکتفا مقرر «جنیفر» می رود که نسبت به تنها اعتراف به چیزی نمی کند بلکه مدعی می شود که دخترش اگر بخیر نداشته مرگت جنایتی شده اما از قاتلش پنهان قدرتی آگاه نیست، استازیشکی مصمم می شود به چنین «استن» بودن با شواهدی پرونده جنیفر را وی بگیرد پس راهی منزل وی می شود و با جنیفر روبرو می شود و او اعتراف می کند فقط در فکرتش آری کشتن آن سه نفر را داشته و کوخترش منو همدان به آن زاده و این خطایه ماجرا

حالا دیگر پس است ما را از قاتل بیرون کن!  
جنیفر گفت: نه من می خواهم همه چیز را بگیرم.  
نصای ای مکت کرد و سپس افزود: البته مکت شما مجبور نیستید گوش کنید هیچ کسی شما را به زود در این جا نگاه نداشته می تواند بود. از این اتاق از این خانه خارج شوید هیچ کسی بطوری شما را نخواهد گرفت اما این دیگر باین دروغها آخر خط رسیده ام «هاکیمز» از جایش تکان نخورد جنیفر گفت: چهل سال دروغ زمان زیادی است تقریباً به اندازه سالیانی عمر من و حالا این مرد می خواهد آن را بشوید.  
سپس درحالی که دریا به استازیشکی چشم می دوخت پرسید: عورت نمی گیرم سوزان؟  
استازیشکی سری به نشانه لبخند تکان داد و به آرامی گفت: بله و پس از آن که حرفهای مرا شنیدید به کار خواهید کرد؟  
منی دلم.  
ایمده به او زد استازیشکی نیز متلاطم آمدند و جنیفر به سشلی ادامه داد و گفت: آنها می خواهند به شما شریعت کنند، سوزان شما هم این موضوع را می دانید آنها اصلاً نمی خواهند به شما کمک کنند.  
ظنم که این طور به نظر می رسد.  
جنیفر درحالی که به گشتن اشاره می کرد گفت: بدون کمک او هیچ کاری از دستشان بر نخواهد آمد این طور نیست؟  
استازیشکی در حالی که هنوز به دری او ایمده می زد پاسخ داد: شاید دلی من کوشش خواهم کرد که عقیدشان را عوض کنم.



سپهر را از آتش هر چه در تمامش شروع به تشریف خارج کرده و گفت: آنجا در خلعت مراد سید پوست پختی «پوش» یا پیکرنگ ملاقات کردند.

(۶)

هنگامی که هالکیز در زب پوتش سرگرم برسی زدن موعایش بود خطاب به او گفت که وارد شود و در همان حال شروع به پوشیدن تنها پیراهن ورزشی اش کرد.

«هالکیز! پرسید: از اماکن کجاست؟

مظفرش از ازادها کسی بود «رابرش» نبود «پوش» پاسخ داد.

هر آن روز که گذشت پیدا می شد

بعضی جنس را می آورد

نه، فعلاً تو زورمین جاسازی کردی

می دونم من رو برای چی می خواهی!

تا تو را لازم دارم برای همین کاری که جور کرده ام بخوای می توانی بفلاش

جور بحث کنی... اما فایده ندارد راستش منم

زیاد زلف سیبم، ولی خدام امتیاج به تزیین

دارم تو چی؟ چند وقته مودت بنده ترسیده؟

به دوری می شدی تو چرا

منم همین فعلاً این چاره سازم... مصوریم

بغافل کنار بیسیم از این گشت «جور» بعد از

اینگ پولش را بدیم مقداری بقی می مون که چند

روزی ما را اینگر می داری

آره ولی بعدش چرا؟

«پوش» شاه عیشش را بالا انداخت و گفت چه می دونم کار بیگانه است و یا

می گویی یا می رمم عاجله می گویم چاره دیگری نداریم

«پوش» بعد از آن حرف گوشت خود را سر حال نشان داد و گفت

«جور» کاری که در این بین می خواه کار آسونیه این جا هرگز زادی خوابیده از

این گشته هر دوری اونا آدمی مست و ولنگران شرع می دهم حتی به

گارسون و نادار... زنه همین جور می جوفلاش را وسط اتاق ولو کرده... پلاطم

هعیان حورا

مطمئن هستی که خوله خلیه و کسی توش نیس؟

عجازه که مطمئن تمام این مدت که تو اون ساختمان کار می کنی ندیده که به

پنج شنبه تو خوله بعمر

حتی خوش را معاذ نگذره مگه نه؟

«رابرش» را می گزید نه، خیال نمی کنی فقط تاریخی این کار را می گزید

«پوش» سرگرم پوشیدن کت اسپورت و برای و لوزدهای بود که سروده

«رابرش» پیدا شد

«جنیفر» لباس پوشیده و حاضر شد بود... اما «ولایام» هنوز در حمام بود و با آنکه

صبح صورتش را اصلاح کرده بود اسرار داشت که دوباره ریش خود را بشارت

«جنیفر» نگاهی به ساعتش انداخت... ساعت در حدود شش بود فکر کرد اگر شوفرش

این قدر بیاد بگذارد از این ساعت بگذرد بهمان ظاهر علی خواجه ماند

«ولایام» اخبار را در شروع می شنید

صدای آب قطع شد «ولایام» گفت

خیزیم... الان آدم

(۷)

«جنیفر» از سراسر وارد اتاق مطاعه «ولایام» شد... گوییمون بر شما بود آنها

همیشه قبل از شام در این اتاق به تماشا می نشستند... سگ کوچک هم

دنبالش بود... «جنیفر» تلویزویژن را روشن کرد و به تماشا نشست... «استار» هم

پهلوی او نشست و بدن کوچکش را به پای «جنیفر» تکیه داد

لطفاً... بعد «ولایام» وارد اتاق شد هنوز صورتش بر اثر آب داغ سرخ بود لباس

خانه را بدست و با کت چند ساعت قبل «جنیفر» پوشیده بود به بی داشت

به تعجب ای از آن طرف کاناها نشست می گاه گاه از نزدیک او می نشست

مگر آنکه این کار ضرورت پیدا می کرد مثلاً وقتی که دهنه اش یا کمره کراواتش گیر

می کرد و باز نمی شد «جنیفر» به بل این مشکل بر او گذشت می کرد از اول از دواج هم

تقریباً همین طور بود... اکنون زمان سوری شده بود و احساسات حادی میان آنان

رویداد پیدا می شد «جنیفر» را به او دست می داشت... هنوز هم مانند روزهای

اول در کنارش احساس آرامش می کرد... از این سخن فرین چیزی بود که در زندگی اش

وجود داشت... آنها غالباً در خانه و در کنار هم بودند و شوفرش هیچگاه از این حضور

دانش احساس می توانستی نمی کرد پس از پایان آمیج «جنیفر» به شوفرش گفت «ولایام» باید لباس پوشی... در دیرباز می شود

او گفت تازه ساعت هفت است

هر پنج شنبه این سندان تکرار می شد «ولایام» از جا برخاست حاشیه لباس

بلندش به زمین کشیده می شد «جنیفر» زور زده بود و به شوخی گفت

تو ای لباس خستام کند در بیای درین چادر نشاند

هنگامی که همدش این جور با پای حرف می زد عویش می آمد او هم در مقابل

خندید و گفت الان حاضری می شوم

در پنج صبح اول از دواج با لکشر «جنیفر» شد و عویش سراسر و عویش را فرا

می گرفت «ولایام» از این به احساسات پنه می خورد اما او نیز بر سرش می آمد

اما از آن پس چنین احساساتی کم کم فروکش کرد... غالباً با هم کمتر حرف می زدند و

فاصله ای دولشان افتاده بود که «جنیفر» از آن رنج می برد... به آنسانی قادر نبود آن

روزهای خوب و سرشار از صحت را فراموش کند و هر روز غروب هفتالی که از برادر

حقانی واقع بر خیابان افتاد و هشت عبور می کرد

زوج جوانی را می پشت پشهری بزرگ اتاق نشیمن

آن خانه که با بهره زمین کشه بودند می دید و به آن

نشانی می برد

حالی در آن موقع احساساتی لطیف و

مهرامیز داشت هر شب پس از اتمام کار اگر هوا

خوب بود به تاریکی پیاده روی می ایستاد و به آنها

نگاه می کرد

که مثلند در گلی در کنار یکدیگر بنشیند چشم می دوخت

اکنون مدت دو سال بود که بیشتر روزها هنگام غروب آفتاب به تماشای این روح

خوشبخت پرداخته بود... این کار برایش تقریباً به صورت نوعی عادت درآمده بود

سپس زمانی فرا رسید که دیگر چراغ آفتابان روشن نشد یک هفته از آگاهی هر

شب به آنجا سرزد اما حتی مصیبت تاریک بود و تری از این زوج جوان دیده می شد چه

تطبی برایشان افتاده بود یا خود آفتاب بود که شاید از آنها رفته بودند با کجی کجی

از به های سنگی و پهره های رنگ آشنا با رفت دادن زمان گمان می کرد که آن بند

مصنوعه ای از چند آتش است در حالی که این طور بود... آن حلقه یک خانه شخصی بود

که روی آنها رنگ موجود در آنها نام آنها نبوده شده بود مثلاً در دست بود هیچ

آنگهی فروش هم روی در دیده می شد... فکر کرد شاید به تعلیلات رفته اند... به چراغ

و غلبه ای از ارمیجان خلق کرد و هر شب به مدت سه هفته به آنجا سرزد کشید تا

آنکه سرانجام پشهره دوباره روشن شدند آنها با خانه باز گشته بودند!

او هیچگاه در این باره «ولایام» حریفی نبرد

✦

«هالکیز» همیشه وقتی داشتش به «رابرش» می افتاد... قلیش شروع به تپیدن می کرد

«رابرش» چهره دلنشینی داشت و خواره «هالکیز» اما از او برشتن تر و خوش

هیكلش بود از این رو... کرواتش به نظر می رسید عسالت و زنده بدش تنها از طریق

انجام کارهای جسمانی سخت... شکل صورتش بود که بلکه مرئیا ورزش بدن سازی

می کرد... اما جگه برش خوش بدش... صورتش بود که از جذبه و گیرایی خاصی

برخوردار بود و چون هرگز بود پست بدش رویشش به نظر می رسید و مانند

مردی بی نقص... صاف بود... چشماتی هم روشن بود رنگی بین سبز و زرد داشت

مطبوعی چشمشانی هم کمالاً صاف و تمیز بود... مطرنگی مردی بسیار خوش تیپ

بود «هالکیز» شنیده بود که در میان زنان از محبوبیت زیادی برخوردار است حتی

شنیده بود که پانلوه در میان برخی از مردان پندار شوق نیز پیورک و شمع مالی خوبی

پیدا کرده بود!

تنها ایراد جسمانی او لیس او بود... دهانش بوی گند می داد و هر وقت با کسی

صحت می کرد ناگزیر بود صورتش را به او نزدیک نکند... بنابراین همیشه فرقه های

و خوش معنای معانی می جود... اکنون نیز هنگام گفتگو با «پوش» صورتش

را انگیز از او دور گرفت و گفت

آره... بیلت نیم ساعت وقت داری بعد از نیم ساعت ما هم می آیم اونجا

«پوش» پرسید: کجا می آید؟

همونجا... درست کنار کلبه میایم... تو اون صبح با پای از خلایق پول تاکی پیدا می شد

«پوش» سری تکان داد و گفت اما می تویم با اتوبوس هم بروم

سرواغت بهتره... سینه به تاکی میگر

«پوش» «آه... سینه با پای و اتوبوس و دارم

بلاقی می آید... سینه از این به پای و اتوبوس می آید... سینه از این به پای و اتوبوس می آید

آه... سینه از این به پای و اتوبوس می آید... سینه از این به پای و اتوبوس می آید

آه... سینه از این به پای و اتوبوس می آید... سینه از این به پای و اتوبوس می آید

آه... سینه از این به پای و اتوبوس می آید... سینه از این به پای و اتوبوس می آید

آه... سینه از این به پای و اتوبوس می آید... سینه از این به پای و اتوبوس می آید

آه... سینه از این به پای و اتوبوس می آید... سینه از این به پای و اتوبوس می آید

آه... سینه از این به پای و اتوبوس می آید... سینه از این به پای و اتوبوس می آید



کمد شید

گروهیان «پلیس» رانندگی را ترمیم گشتی جزو پیشه می‌شد که نظری به اعتراف نیندازد و کسی توقف کند که نگاهان صدای شلیک گلوله را شنید او سرانیمه و وحشت‌زده شد و خود را به پشت اتومبیل رساند و آنجا منتظر شد و سعی کرد بیدار بماند از گلوله و گاهی به وسیله چه کسی شلیک شده است؟ اما هیچ‌کس را در آن اطراف و در طول جاده ندید پس گلوله را چه کسی شلیک کرده صدای نزدیک بود و باید یک نفر در همان نزدیکی یا تلفات شلیک کرده باشد در همین موقع گروهیان، صدای وحشت‌زده و هیجان‌زده عده‌ای را شنید که فریاد می‌زد:

«گروهیان «پلیس»

گروهیان سرانیمه و وحشت‌زده به عقب برگشت. «دان» مودنه یکی از باسکالان آن خیابان را دید که با عجله به طرف او می‌دوید و فریاد می‌زد: گروهیان کمک کنید یک دکتر خبر کنید همسر من خورده همین الان یک نفر به او شلیک کرد نمی‌دانم او که بود اصلاً او را ندیدم

گروهیان «پلیس» گفت: بسیار خوب آقای «مدریت» من الان آمبولانس و پزشک خبر می‌کنم شما ترسید

گروهیان فوراً با اداره پلیس تماس گرفت تا آنها آمبولانس و پزشک بفرستند و بعد خودش به داخل منزل آقای «مدریت» رفت تا ببیند چه خبر شده

«گریس» همسر آقای «مدریت» روی صندلی راحتی در تراس خانه نشست بود جسد او به طرف چپ متغییل شده بود در همان نگاه اول معلوم بود که از حال رفته گروهیان «پلیس» خانم «مدریت» را از نزدیک مورد معاینه قرار داد. پشیمان او باز به نقطه نامعلوم حیره مانده بود گلوله به شقیقه چپ او اصابت کرده و زخم عمیقی در او ایجاد آمده بود که هنوز از آن خون جاری بود گروهیان «پلیس» متوجه شد که وضع خانم «مدریت» باید وخیم باشد زیرا گلوله به حساسترین عضو بدن او خورده بود با عجله دست خانم «مدریت» را که تقریباً سرد شده بود به دست گرفت و دستش را را امتحان کرد. هیچ حرکتی نداشت قلب او از کار افتاده بود گروهیان با ناراحتی گفت:

همسر شما در همان لحظات اول پس از شلیک از دنیا رفته من باید پلیس جانی را برای تحقیق خبر کنم گروهیان «پلیس» بلافاصله با اداره پلیس تماس گرفت و مراتب را گزارش داد یک زنجیر بعد ستوان «اسپرسو» فسر پلیس جانی را مستشارتش از راه رسیدند و بلافاصله تحقیقات را شروع کردند ستوان درحالی که دست خود را به آرمی روی شانه آقای «مدریت» گذاشته بود گفت:

معذرت می‌خواهم که در چنین موقعیتی چند سوال باید از شما بپرسم بطوریکه خانم شما تیراندازی شد؟

خودم هم ترس نمی‌دانم که چطور شد ما دو نفر در تراس نشسته و همزمان می‌خوریم «گریس» از من خواست تا چشم سلیمان تراس را باز کنم که آفتاب به سر او نغورده من می‌خواستم پتو را باز کنم که صدای گلوله به گوشم رسید اول فکر نمی‌کردم گلوله به طرف ما شلیک شده باشد ولی بعد ناگهان چشمم به همسر افتاد از ترس به خیابان دویدم که کمک بخواهم خوشبختانه گروهیان «پلیس» را دیدم و خواستم دکتر خبر کند

ستوان «اسپرسو» درحالی که دستهای خود را بهم می‌مالید گفت:

خانم شما کجا خود را به ما می‌گیرید؟

خانم «مدریت» که در دست چپ ما را می‌گیرد خانم «آن» که به تنهایی در دست راست ما زندگی می‌کند او یک معلم زبان‌نویس است و الان به مسافرت رفت و از من خواست تا به پرشگشتی آید و دانه دهم که من هم این کار را می‌کنم

آیا شما به کسی سوختن دارید؟ همسر شما مخالف یا دشمن نداشت؟

نه «گریس» هیچ دشمنی و مغفلی نداشت او همه را دوست داشت نمی‌دانم چه کسی می‌کند این کار را کرده باشد

به فرحال اتومبیل که به نظر می‌رسد یک نفر باید نفعی از مرگ همسر شما ببرد که این کار را کرده است اما شما تیراندازی نداشتید ما هنوز شده ائکل را پیدا می‌کنیم از این موضوع خاطراتان جمع باشد بعد ستوان «اسپرسو» به انتقال گروهیان «پلیس» به طرف تراسی که خانم «مدریت» آنجا نشسته بود رفتند ستوان گفت:

تو که چیز مشکوکی ندیدی بازاریان باید آنها را که در تراس دوی انده مرور کنیم خانم «مدریت» روی این صندلی نشست بود و روی او به طرف خندش بود به این ترتیب شقیقه چپ او به طرف خیابان قرار داشت آقای «مدریت» هم طرف راست او نشست بود و رویش به طرف خیابان بود گلوله به شقیقه چپ خانم «مدریت» اصابت کرده است و بنابراین باید

گلوله از سمت خیابان به تراس شلیک شده باشد تا به شقیقه چپ خانم «مدریت» بخورد، منظور من همین است اقربان؟

بله و چون تو در خیابان بودی و کسی را ندیدی پس باید گلوله از ساختمان مقابل آن طرف شلیک شده باشد

بله آن ساختمان کجا و نزدیک روبرو می‌تواند صندلی کجا خبری برای کسی باشد که به طرف خانم «مدریت» تیراندازی کرده باشد شما باید تحقیق کنید که آیا کسی چیز مشکوکی آنجا مشاهده کرده

تمام تحقیقات با وجودی ما با رفتن زیاد شروع شد ولی ملاقاتی به جایی نرسید حدود یک هفته از ماجرای قتل می‌گذشت و در طول این مدت کوچکترین مدرک و اثری که ما مورد را در کشف جرم و اعدامی گفت به دست نیامد و وضع از هر جهت بدتر بود فقط وقتی مستخدم «مدریت» کلمه‌شمار شد این جنس ستوان «اسپرسو» را یاد می‌کرد که گلوله از طبقه اول یک ساختمان به طرف خانم «مدریت» شلیک شده و تیراندازی از خیابان صورت نگرفته است

آن روز هم مثل هر روز گروهیان «پلیس» درحالی که سمند به فکر فرو رفته بود پشت میز کار خود نشسته بود پرونده قتل خانم «گریس» «مدریت» را ورق می‌زد و فکر می‌کرد ولی این فکرها هیچ فایده‌ای نداشت و هرگز او به سر خود نشانی می‌آورد، چیزی به خاطرش نمی‌رسید به همین خاطر بلند شد و به طرف دفتر اداره پلیس جانی رفت شاید آنجا چیز تازه‌ای را بشنود که به او کمک کند اما آنجا هم خبری نبوده فقط گفتاری که کرد آن بود که مودنه یکی پس از دیگری سیگار دود می‌کرد یکی از همکاران گفت:

گروهیان تو را به خدا پس است اینقدر سیگار نکش یا سیگار کشیدن شلنگ تو حل نمی‌شود ما این کار داری خود را می‌کشی بین در این چند دقیقه چند سیگار کشیده‌ای؟ این سیگاری پر شده و گروهیان حرف را را قطع کرد و گفت:

اما همه این سیگارها حق من نیست سه تا از آنها من یک خانم است بین جانی آرایش لب او روی می‌سیگار مانده است

در این موقع نگاهان گروهیان به فکر فرو رفت و لب‌های درهم ریذا کرد و زیوت را بخود زمزمه کرد:

بالاخره من یک مروج می‌شوم بعد هم ناشی را صدا کرد و گفت:

«مکس»هایی که از محل قتل «گریس» «مدریت» گرفته شده به آلتیه بفرست تا آنها را فرودت که ممکن است بزرگ کنند منم سری به ساختمان خانم «آن» بدم باز بزنم استی که در «مسیلمی» منزل آقای «مدریت» قرار دارد می‌زنم تا سر و گوشش آب بدهم و برگردم

وقتی گروهیان «پلیس» از باز به منزل خانم «آن» به دفتر کار خود

# فنیجان قهوه



درگشت، متعجبی بزرگ شده محل حنايت روی ميز او حاضر بود گروهیای عکسها را برداشت و با دقت نگاه کرد و همان یکی از عکسها آنها را که در جستجویش بود پیدا کرد و به منشی خود گفت:

«فورا به ستون» «اسپسره» اطلاع دهید که برای مشاهده یک دیگر از پرورنده قتل خانم «گریس» به اینجا بیايد. فکر می کنم بسیاری مسائل را این عکسها روشن می شود.

طولی نگذشت که ستوان با عجله به اتاق گروهیان آمد و گفت:

«بگر ببینم چه درگیری را پیدا کرده ای؟»

گروهیان عکسها را به ستوان نشان داد. ستوان مدت طولانی عکسها را تماشا کرد و گفت:

«بسیار خوب است گروهیان، در خیلی یاعوش هستی، حالا فورا بیايد به منزل آقای «مریت» برویم.



آقای «دان مریت» با ناراحتی در راه روی میهمانان ناخواسته باز کرد و بعد آنها را به اتاق پذیرایی دعوت کرد. ستوان پس از نشستن گفت:

«آقای «مریت» آیا شما بعد از تیراندازی جای اسباب و لگتی روی کراش و جایی که همسرتان نشسته بود را می بینید؟»

«نه من اصلا به چیزی دست نزدم و همه چیز را به حال خود باقی گذاشتم. شما چرا این سوال را می پرسید؟»

ستوان پاسخ داد:

«برای اینکه بتوانیم حالا شما را به اتهام قتل همسرتان «گریس مریت» بازداشت کنیم.

مگر بپوشه شده ای؟ من همسرا را کشت و شما هیچ دلیل و مدرکی ندارید.

ستوان «اسپسره» عذرهای کرد با سر لشاردی که گروهیان «آلیس» کرد گروهیان به آرامی گفت:

«الغافا دلیل هم داریم خانم «مریت» قبل از آنکه تیراندازی شود آنجایی که من و شما آن را می بینید نشسته بود. بلکه روی صندلی شما نشسته بود یعنی در سمت روی لویه طرف خیابان و جاده جلوی خانه بود شما می خواستید به ما و انوشو کنید که گلوله از داخل خیابان شلیک شده است. ما هم همین تصور را داشتیم اما بعد فهمیدیم شما دروغ می گوید و خواستاید ما را متعریف کنید.

صبح آن روز شما بهانه آنکه می خواهم به پرندگان خانم «آلن» آب و غذا بدهید همسرتان را در تراس ترک کردید و به خانه خانم «آلن» رفتید و آن آنجا در خانه دوم یکی از پنجره ها را که به طرف تراس بود باز کردید و آن وقت با تفنگی که قبلا آنها آماده کرده بودند به همسرتان شلیک کردید.

فاصله پنجره اتاقهای طبقه دوم ساختمان خانم «آلن» با تراس شما درست به اندازه فاصله دوربینی آن طرف خیابان است. ارتفاع آنها هم یکی است و به آسانی می توان یک نفر را به شیشه انداخت. اما چگونگی اصابت گلوله به شیشه خانم «مریت» این اشتباه را برطرف می کند. شما پس از آنکه به همسرتان تیراندازی کردید به سرعت از طبقه و جلوی خانه خانم «آلن» به تراس منزل خودتان آمدید و همسرتان را از روی صندلی که نشسته بود بلند کرده و روی صندلی خود نشاندید و به این ترتیب، خواستید ما را متعریف کنید که خیال کنیم گلوله از طرف دیگری به سوی همسرتان شلیک شده.

اما شما هنوز این را ثابت می کنید؟

شما موهومی که همسرتان را بلند کردید و روی صندلی خودتان گذاشتید یک چیز کوچک را فراموش کردید جابجا کنید. شما چند همسرتان را جابجا کردید ولی جایی نتوان قهقهه او را که روی میز جلویش بود غرض نگردید. بر روی یکی از شیشه های آثار آرایش لب دیده می شود و این نشان درست جایی صندلی شما بود درحالی که شما ادعا می کنید جایی ششامت درحالی که جای همسرتان بود که شما قصد او را تغییر مکن بادی.

«مریت» سر خود را میوان دو دست گرفت و سعی کرد چهره اش را پنهان کند و بعد زیر لب گفت:

«بسیار خوب شما موفق شدید، شما مرا شکست دادید فلجان قهقهه لعنتی همه کارها را خارج کرد اما باور کنید من از دست او تنگ آمده بودم، او به همه بازاریهای من شک داشت و زندگی را برپایم تیره و تار کرده بود دیگر آن وضع برایم قابل تحمل نبود، او یک بیمار بود...»

ستوان «اسپسره» درحالی که دستش را به دستهای «مریت» میزد گفت:

«ولی بیماری همسرتان دلیل آن نمی شود که شما او را بکشید.

## از زندگی هیچ

بله از صفحه ۳۱

شاید اگر من پدر و مادری داشتم دنبال این کارها نمی رفتم البته اینجا دیدم جوانانی که درمگ خلاف می شود و پدر و مادرشان مامانها دنبال کارهایشان می روند تا حکم آنها بشکند به خاطر من آنها را وادایشان را نمی دهند. درحالی که افرادی مثل من که روزی حتی یک روز از لواطهای مادر و بوسه های پدر را تجربه نکردم این می دانم که حق با مردم است.

من از زمانی که زادن آمده ام به جوانی عذر می دهم، کار سخت را انجام می دهم گاهی فکر می کنم اگر پدر و مادر داشتم همین کار را بیرون تنم می دادم به قول معروف کار خاکی نیست اگر بیرون کار می کردم حطوفی داشتم که زندگی شرافتمندانه ای را اما این تفکیر بهم می آید تا به اندازه ای دلم که از بیرون هم رفه و وسایط برای مردم درست کرده ام حالا بر من هم عکسها شده ام می دانم که سخت است اما تصمیم دارم گذشتار با بجران کنم حال به هر قیمتی که شده چوت خلاف آخر و عاقبت دارم باید بعد از این به فکر آینده سالم بمانم.

شاید بعد از شصت و سه سال بر سرای نروم و بعد از آن دوباره صاحب کرم را پیدا کند و شاید او بتواند کند و صحت سالم را بجران کند می دانم اگرچه پدر و مادرم در مردم ظلم کردند اما مردم همیشه به من نگاه داشتند و این لطف خداست که صحت آنها را بشکند حالم کرم صلا می دانم که باید قدر فرستاده و این صحتها را بدادم.

## پوستی و پاسخ ویژه

بله از صفحه ۱۲

### تجرباتی

بر مورد لگنت رمال چهل بار شاکتور پاسخ دادم و راههای مبارزه با آن را بیان کرده ام که باید به شمارهای اقلی مراجعه کنید. لفظ این را به شما می گویم که در مورد لگنت زبان شما به یک پزشک مراجعه کنید. چرا که نیاز به ورزش علمی و مرحله به مرحله دارید. در مورد مراجعه به متخصصان انصاب باید بگویم که اینکه شما به پنج یا ده یا بیست متخصص انصاب مراجعه کنید ملاک نیست بلکه کارایی ملاک است یک متخصص در این کار کافی است اما باید شروع درمان و کارایی آن ملاک باشد. لازم شود اگر تصور می کنید که این تراشها را هم مانند سرمارواریگی در طی یک دوره چند روز به مرحله می آورید در مشاهده زمان معمول از چند ماه و یک سال تجاوز نمی کند پس عجله کنید به یک پزشک اشتباه کنید و حداقل پنج سال با آن ادامه دهید. آنکه نتایج مثبت را مشاهده می کنید برپایان به شما اطمینان می دهم که شعور و آگاهی طره شما باعث می شود تا از این مشکلات و راههای بایق لفظ شروع و صرف فعل خواست لازم است و بلیا خود به خود حل می شود. موفق و پیروز باشید.

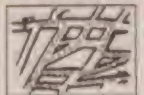
### پاسخهای باهوش خودخوانگزینزیربورد

بله از صفحه ۹۹

### آقای باستانی

چندتا تصویر لگنتی سمت چپ به صورت مغزولی چاپ شود با لایق شماره ۱۵۰ کمالا شیشه خرافه بودا

### پنجی و ناخدا



والله در جاده و هشت اختلاف  
 اخذ کرم سمت چپ بتلی ۱۰۰۰  
 سمت چپ و عمیق ۳۰۰ گری و پیرافان  
 رانده ۱۰۰ خط پای شیشه خاکی رانده  
 در خط سمت راست در صدق

عاب، ۶ خط ستون سمت چپ  
 خلو در هتلی ۱۰۰۰ مهر جلز رانده ۸۰ نوک  
 گنگر سمت چپ با هم اختلاف دارند.

### آقای شنبه بی شباهت پتاری

#### روزی نخست

۱. بالای کلاه گرهشور با دستگیره  
 داخل ۲. گره پایین دست گرهشور  
 با ناگه یک پرستار ۳. شکل روی شان  
 گرهشور با دستگیره بیرونی ۴.  
 گرهشور از هر گره سمت چپ بالا یا  
 موی سر سمت چپ پرستار ۵. نوک  
 کوه زیر پای گرهشور با شکل جنوی  
 پای پرستار ۶. شکل روی سنگ زیر  
 ارنج گرهشور با شکل جلوه کلاه  
 پرستار ۷. شکل رست پرچم با چپ  
 پرستار با هم کلا شیشه هستند

# خواب ستگار

ناگام



چش داشتیم و تقویم هم دم دست نبود.

از روی ناچاری دست روی دست گذاشتم و بفایلی منتظراندم تا شاید باران بندد. بیلبا اما ملایق به سرعت گذشت و آن بند آفتاب مارین نشانهای دیده شد حتی به انداز یک سر سوزن تحقیر هم پیدا کرد. دلی این بود که آسمان همد انجباری با آمار داشت و چون از ضیافت کاسین طمع شده بود، عدا کثاری میگرد که من به آن مجلس ترسم و دانش به نام بخت در سالی که من خرم خودم را جزم کرده بودم و به قول خورشید بیدی مصوب نمی شدم که از چنان باغیهای بلورم ولی از شما چه پنهان. آن حرف خضبت چنان میزدون که چشتمم منور بود اما ناگفته خون شده بودم در آن شرایط. چون دیواری کوتاهتر از دیوار مادرم گیر نیاموردم برای آن که لاله خشم قدری فروکش کند شروع به فر و تله کردم.

شما که عینی را پشت سر گذاشتی و تا حالا هزارتا از این رستمنازها را به چشم دیده ای نباید بشتت باشی که آدم در این فصل به لباس رستمنازی احتیاج دارد؟ شما هم فکر نکردی در این فصل اگر باران جاریه تکلیف آدم چیست؟ مادرم که به رستهای پدرم و به تبعیت از او، به رستهای من آشنایی کامل داشت و پوست کلفت تر از آن شده بود که با چنین توپ و تشرهایی میدان را خالی کند بدون این که خوش را بداند، با اینبار به خورشیدی تکالیف به طریقه نامدست و گفت: «دلیا که آخر شده بود در این هوا سگ هم از لانه اش بیرون نمی رود و هیچ ضرورتی ندارد که تو از خانه بیرون بروی در دلیا، این لباسهای داخل بقیه و بقیه داخل مشغولت است الان می گردم و پیرایش می کنم» غلط فکر بود می گفتی زود باش چون وقت زبانی ندارم - من به تلهایی که خود تروم این کار را بکنم چون بقیه ها را لای یکی از رختخواب پیچها پیچیده ام.

مشغولم؟ - یعنی این که چون فکر نمی کردم حالا حالاها لباسی به لباس های رستمنازی باشد رختخواب پیچ جاری لباس های رستمنازی را زیر تمام رختخوابها گذاشتم و باید رختخوابها را از مشغولت بیرون بیآوری تا بتوانم بقیه ها را بپردازم دیدم جارچی بیست و پیرای آن که وقت را بیشت از دست دادم گفت: «سپاس خود باید بکنم همینکه این کار را می کنیم از من توقع داشت باشی کردم چنان درم می گد که قدر به جا نه جا کردن یک باقی هم نیست و همین الان بگویم که وقتی لباسهای را بپارم بکنم باید رختخوابها را دوباره به داخل مشغولت ببری و آنها را برایت سر میباشی چیه؟» عرض کردم که محبتی بر سر پشت سر هم رست این هم نموده دیگرش؟ عرض من مثل ما صحبت نیست شده که اعتقاد ندارم بهایش روی زنی و فخران و فرمایشی آنان از خان شب و امیر و سر درجایی که سکر معیشت را درم کرده کشیده بودند و از پشت مصیبت نزدیک بود منیر شوم دندان قروچه می کردم و به طرف مشغولت رفتم و با التماس و با غصه رختخواب پیچها را که نمی دادم هر کدام چند دهنه زدن داشت بیرون آوردم و هر کدام را به گوشه ای انداختم تا بالاخره مادرم بقیه لباسها را بپارم کرد و من با همان حالتی که رختخواب پیچها را بیرون آورده بودم و باز به داخل مشغولت برگرداندم و سر میباشش گذاشتم و وقتی از این کار فراموش باشم مادرم گیر لای می نام را بپارم کرده بود.

فرمالت این هم لباسی که برای آن لباسی حودت را می کشتی؟ تکالیف به لباس انداختن و با آن نگاه اندازن را بزرگم گویند. - لابد توقع ماری برای رفتن به آن ضیافت باشکوه لباسی را که از عهد تا حالا توئی بقیه و از آدم به مشغولت و بیرون زدنم رختخواب آورده و پر از جبروک است و بدتر از همه بوی نفتالی می دهد، پورشم؟

چه انگشتی داری بپوش؟ - سحر جان! شما چرا به این حد حیثیت و آبروی نورچشمی خودت نیستی؟ تصور کن رایتگر اگر من با این لباسی جبروک و بوگدی به آن ضیافت بروم سرد صاحب مجلس چنان با بیفصلی حرف می زند که چیزی نشناده بودم بغض بترک و برتم زیر گریه آمادهم که گرگ باران نهدای بودم چون این که خم به ابرو نیامورم گفت: «چه خبر است؟» چرا این قدر سخت می گیری با فرض هم که لباس جبروک باشد و بوی نفتالی بدهد در لای هوا به محض این که از خانه خارج شوی هم بویش از بین می رود و هم چرکهای صاف می شود.

شما شامش؟ - آره مادر جان! از این گذاشته عطر هم خوب چیزی است اگر آدم داشت بافتش هیچ آدم خالی نمی شد صاحب شامش لباسی آنگوشیده داشت، حاضر می شود یکی از آنها را در این هوا بپوشد.

از یک طرف خدای کردم مادرم درست می گوید و از طرف دیگر دیدم جارچی جز

چونان امروزه منکر است به دیده داشت و نه بار گذشت ولی تمهیلی که سر و سگی داشت سر گذاشته شعاعها خاطر دارند بر خلاف سال اخیر که حتی بر چاه رستمنا هم در تهران برف و باران قابل اعتنا می شایده و گاهی توفان جوی مشکلات خردمند تغییر می آید و انواع بیماریهای تلخی از آلودگی هوا را برای خودشان به ارمان آورده سابق بر این از راههای آسمانی از تپه های شهر بیرون راه به فعالیت می افتادند و مخصوصا در همین ایامی از سال بارانهای می بارد که هر قطره اش بر ابراق به اندازه یک زلزله بود و سادگی که بارش همان بارانهای ملایم در این که چنین و چنان خاصیت داشت باعث در سهرهایی هم می شد مثلا سالی چند بار در چند نقطه از شهر مثل خرمی غلی به بار می آید، آب گرفتگی سطح معابر در روزهای بارانی رونق داشت و گاهی هم به خصوص در جنوب شهر سیلاب به داخل منازل نفوذ می کرد. زمین خانه ها پر از آب می شد و مأمورین زحمتکش سازمان آتش نشانی باید می آمدند و با پمپ های قوی آب را از زیر زمین منازل خارج می کردند.

اگر جویانها به چنین تلهایی معتمد و آن را بیافه بپردازند حق دارند چون در طول عمرشان بارانی دایر اوصاف را دیده اند به همین جهت برای آن که خاطریشان جوی شود و بیای آنرا گرم بیست و آنچه عرض می کنم این وقت است لازم می بینم جالبی را که در دوره جوانی برای خودم اتفاق افتاده برایشان تعریف کنم تا خودشان متوجه شوند که مثل معمول آنچه گفتیم هیچ ربطی به آنچه من توابعم نگوییم ندارد اما ماحول از صبح یک روز بارانی با به عابرین بوی آلودگی که در آن سال باران آمد شروع شد روزی که انگار آسمان مثل آبکش شده بود و باران چنان می بارید که خیلی را ساعدانی می گفتند در عمرشان چنان بارانی ندیده اند و بعضی را هم از امتداد خود تشبیه می کردند.

دست بر خطا در سحر جان! کاسیر را که در دانشگاه با منیدگر همدرس بودیم متقاعد کرده بودیم به همین ساروز و لولایی در یکی از دستورهای بالای شهر به من و چند نفر دیگر از بچه های دانشگاه که با هم بودیم و اگر چه دستی مقاومت کرد تا زیر نظر باری نرود اما بالاخره به آن سمت ما تسلیم شد و آن روز قوتی بود بالاتفاق تا حال میخوریم.

آن روز هم کار دیگری داشتیم ممکن بود آن کارها می گانگ تمام و در چنان هوایی از خانه بیرون بروم ولی خورشید نامراتی که با جرم و زحمت فراوان کردم آدم جسمی مثل کاسیر گذاشته بودیم چیزی نبود که شش از آن سرفه لرزانم فلذا تصمیم گرفتیم که سهل است حتی اگر سنگ خم از آسمان بیاید سر خودم را به دستورین برسانم و از دستورین را بزنم و با اینجاست که از جوی که در خانه مان فلذا یک چند بیشتر داشتیم و در روزهای بارانی هر کس زودتر از خانه بیرون می رفت سنگ چتر به سبب می آمد و در روز موضوع سنگ چتر به روزهای بارانی دیگر آبی که صبح زود ناچار بود به محل کارش بیرون آنرا یاد خودش برده بود.

اینکه اگرچه آدم بی سلاطینی بود که در روزهای بارانی چتر را یاد خودش می برد و فکر نمی کرد به عابرین برای رفت و آمدی ضروری باید چه حاکمی بر سرشان میزدند در محض یک بافتی بارانی خارجی و از پر و فرودگاه کلاندار می بود که من با آن اگر وارد آشپز هم می شدی وقتی بیرون می آمدم می دیدی که حتی که نم طریقت به دانش تو نگرفته است متوجه می آن روز بارانی آن وقت در دسترس نبود و منم خوشای را هم نمی دید که چنان بارانی بارید و به خصوص در آن هوا من دستم را به بالای شهر به می بردم تا از اوایل ببار می آمد و لباسهای رستمنا را جمع کرده و کنار گذاشته و هنوز آنها را بیرون نیامورده و دم است گذاشته بود همیشه خودم طور است وقتی خواهد مصیبت برسد پشت سر هم می رست.

کالی که بر سر من شروع مصیبت لاله شده بود از یک طرف در چنان روزی که صرف نظر همه خود بودم از طرف دیگر چتر رستمنا را کنار گذاشته فاصله زیادی از سمتی از ناخن و میبایی مردم را به آنجا می رساندم وقتی می رسیدم که مثل مورخ کشیده شده بودم از همه محروم تر می گفتم از آن تا حال بنگارم و علاوه بر این که





چون بلیت هواپیما مربوط به قریب همان روز بود،  
حس زام صاحب بلیت در ساعت مقرر به فرودگاه  
مراجعه نمود و بعد از گذشتن از این پیداکار گشتن  
است که به فرودگاه بروم ولی انگار صاحب بلیت با خوشی  
فکر کرده بود بدون بلیت امکان سفر برایش وجود ندارد و به  
همین جهت نیز به فرودگاه میامد چون هر چه او را از  
بلنگوها با خبر کردند، خوشی را نشان داد و به این ترتیب  
تلاش هایم برای پیدا کردن او در فرودگاه عقیم ماند از روی اندرس  
دانشگویی که به کیف پولی بود به سراغ مسئول حلقه رفاه اما  
ملاطرتی هم هیچ اثری و نشانی از خبردار گشتی نداشت.  
آخرین فکری که به سرم زد این بود که روز بعد با مراجعه به  
بانک آفریسی رایب رسید میاورم و به سرانقش بروم

همین که به بانک رسیدم متوجه شدم صاحب بلیت روزی از آن گم من به بانک  
مراجعه میامد ماجرای گم شدن دست پشکی را به بانک اطلاع داده و مدعی شده که  
دست پشکی را از جیبش زده اند و بانک هم همان طور که لابد میگوید به این جور  
مواقع به محض رویت زبانه دهد چک بدون هیچ سؤال و جوابی او را تحویل نیروی  
انقضای می دهد اما آن روز هم چیزی نشنیده بود چنان تلقای بیگانه اما خدایا به رئیس  
شعبه عمر و حیات روزگار را دشمنان روز افزون بدهد که پاندرمیزی کرد و به جاک  
آن که گفتار را در دینش بگذارد به صاحب حساب تلف کرد تا به شعبه بیاید  
و دست قفل را تحویل بگیرد.

صاحب حساب که به نظر می رسید منزل یا محل کارش در همان دو قسمی بانک  
بود، فاطمی به محل معقوف از راه رسید و با دیدن من بخوبی به ابرویش انداخت  
و با این گفتار به من گفت:

«پس شما بفرمود که جیب مرا زدید؟»  
«خیر قربان من جیب کسی را زده ام اصلاً به ریشت و قیافه من می خورد که  
این کار به شما؟»

«به قول همنشوری عزیزم سرخوس معنی در ظاهر عیب نمی بینم، ولی از باطنش  
هم عیب می بینم!»  
من نیز چون حکایتش به دلم نشست با این حال خود را به نفسی ردم و به  
احتمال می دهم که بیرون تهر، روزی فلان رستوران پارسی فیلد با هم خوش شده  
و گذشت کلام کلاما منعقد شود و با پریشان گفت:

«به فرسخ هم که چنین بود باشد، شما باید حوصلت را جمع می کردی که بارانی  
مرانشهای خوشی هیچ می دانی رفته باشد چنانچه می دهد و در این شکلی به من زده  
دانی بدو!»

پس اگر آن قدر حدنگ و خوف هستی که متوجه نشده ای، بگذار برایت بگویم که  
من نیز خوب خوب شده داشتم برای خواستگاری از دختری که مدت ها بود از روی  
ازواج با او بودم به شیراز بروم فقط خدا می داند چقدر پدر و مادر آن دختر چانه  
زدم تا راضی شدند که مرا بپذیرند و از طرف دیگر با پدر و مادر و با پدر و مادر آن دختر چانه  
مازید را رفتند و حاضر شدند با من به خواستگاری آن دختر بیایند ولی... ولی نسبت  
گلی که شما به آب داری تمام رشته های مرا پاره کرد...

این نعلم من نگذاشتم حرفش تمام شود و گفتیم

«من متأسفم که این جور می دانی تا معصیر از شما بود که انشالله بارانی مرا  
پوشیدی برای این که من وقتی می خواستم از رستوران خارج شوم بارانی دیگری  
جز همان که با من بودم متعلق به شماست به جان من آویزان بودم  
اگر هم به چنین بدمت منصرف شما هستی که رفتاری و بارانی شبیه و همرنگ  
بارانی مرا خریداری! اصلاً از کجا معلوم که این کار با قصد و نیت فیلد بود؟»

بعد از این به مدت سیس شعبه بانک گرداندم و اندام داد  
شعاعی باینده بروم به پرسشهایم: «بله اندام دادی که نامی که سرخه به  
تشی می زده، نشان می کنده به لبی همرنگ و مشابه لباس او می خریدم دست هان  
شخص را از نظر می گردید و به یک فرصت استثنایی مثل بیرون که بارانی می بارید  
عدا و خصی به وجود می آورد که بارانی ها هم خوش شود و

دو بالا که متوجه حرف زدنم باشی چون اگر باران به من می بارید گفتن باشد، من به یک  
دیگشتری از لحش های آن کشیده از حلق دارم که با شنیدن هر کدامش ممکن است  
بیرون از زمین زبونی و بیستی به فکر خود کشی بیفتی در دلتی من گرفتار از  
آن مستم که بناخواهم رفت و مرا سرخس و شایسته و تعجب آن می دانی، منم که با شما گفتیم، گفتیم که  
این بارانی را نخواهیم بدهد بله یکی از افراد آن را از خارج برای پدرم سواخت آورده بود  
و چون عیال پدرم دو دای گم من و شعلت و بارانی با فد و فواره اش جور بر  
تس آمد، آن را به من داد...

پوشیدن همان لباس شام و چون بهانه دیگری برای غر زدن باقی نمانده بود  
درحالی که به پرتخته نایف هم از موقت اقران می گذشت بارانی مودر اظهار را  
پوشیدم دوازده دان از خانه بیرون رفتم و تا به سر خیابان پرسم و تقویم چنان خیس  
شده بود که هیچ فرقی با لباس های خیس خورده کسانلی که لباس اتو کشیده پوشیده  
پوشیدم نداشت و به همان دلیل تصمیم گرفتم شامخوری از مادرم را به فراموشی  
بسیارم و وی را به خاطر آن همه تجربه های تسبیح کش که البته آن روز درست شامی  
نیست چنان کاری نگذردم یا نه و غش من بود که به شمع روحی بسیار اشتیاق  
داشت و نگرش بروم بعد از آن همه رحمت و مروت خود را به رستوران رسانم و  
ببینم به چه وجهی دیگر عاقل تر از من بوده است و میباید نشان شنیدند و اتفاقاً ترسم  
پروچیت هم نبود چون وقتی به رستوران رسیدم و در آن لحظه و در آن نظر  
گزارشدم به نتایج میان، بلکه هیچ کدام از معشوق را هم در آن جا ندیدم و در ده کلام  
بلند شد نگاه می به سر و وضع انداختم بلیت را با لباسی بقیه مشتریان رستورانی که  
هنه شیک و اتو کشیده بودند میباید دیدم به نتایج شامی خرق آب است بلکه  
اگر با چنان لباسی به قسمت شیک و اخیالی شامخوری بروم خودم هم به آن خیانت آب  
می شود! تازه این نظر هم وجود دارد که خدای نگردد! استخوان درد بگیرم یا  
سینه پهلوی کنم به بستر بیاری بیانی و کلی خراج خود را بپردازم شود به چنین جهت  
همان من به خواستم غشای کتبی را به نقیض بشنم و برنگردم اما به چنان لباسی  
پرکشش به خانه ام امکان پذیر نبود، چون فعلاً نشانگان هیچ کدام از تانکسی حاضر  
نمی شد مرا که آن سر و برویم می چکد سوار کنند.

من به تصمیمی گرفتار بودم و علقه به جانی فد می داد و نمی توانستم تصمیم  
درستی بگیرم تاکنون برایتی احمق را روشن کرد و پادم افکار و تقویم را نیز پورف  
است و کت و شالواری که زیر آن پوشیده ام کاملاً خشک مانده است، لیکن ماچین  
لباسم کت و شالواری که به من داده اند.

«هم نیست که کامیوز و بقیه به نه میباید تا بیاید رستورانی من نشینم  
تا لباس خشک شود بعد اگر همهجا آمده که هیچ و رفته به پای به سرد می زنم.  
لایه های من می کشی و همین جا چیزی می خورد یا به ریشت از منتظر مهمانی بودم  
و نیامده رستورانی را ترک می کنم و به شاک بر می گردم»

با این به من دست چهره سختی رستورانی رفتم بارانی خورده را در دینش  
بارانی ها به شامی متعدد دیگری که به میج اویخته بود، از رویان گرم و پس از آن که  
نستمانی روی نقش هایم کشیدیم با قدم های استوار به سمت یکی از میزهای خالی  
رفتم و پشت آن نشینم

چون منتظر آن چند درست سر نشان از راه رسیدم بروم، رستوران پختن شام و  
گارسون ها به قدری گرفتار بودند که تا حدود به تقاضای هیچ کاشان فرصت نگردند  
برای آنکه مشتری به میز یکی که پشت آن نشست بروم بیایند و از خوش شامی  
من به در همان لحظه سر که رستوران یکی یکی پیدا شد و هرگز از گم من نشاند

جایان حالی ضمن صرف تعارف با من گفتم که کل شش و نیم به ریه رفته از دور  
م به بومینان به حد کافی بیضی بردیم و خوشبختانه موقعی که قصد خروج از  
رستوران را داشتیم با وجودی که هنوز بارانی من خشک نشده بود اما باران هم  
تمی باری و پوشیدن بارانی خیس ضرورتی نداشت بارانی را به دست گرفتیم و همراه  
با رستوران بیرون آمدیم و بعد از آن که قدری به همدیگر من خیابان قدم  
زیم و رستوران را به بدین آلودگی و لعین بعد از دیش باران را دانستم یکی دیگر  
عناشیدیم و راه منزل خودمان را پیش گرفتیم

وقتی به خانه رسیدم مدر پشتی میس بود و اگر کسی آن را می چلاند دست کم  
یک کالی بیست لیتری آب از آن استخراج می شد و ضرورتی نبود پاتو را کنار  
بنازی را کنار کشیم و خشک شود در صورت بارانی بودن روز بعد به زمان  
پاتو ام را می پوشیم، به صراحت تخلیه کردن جیب فیلد فکادم اما به محض آن که  
لغت به جیب می بردم، به های خنق بارانی های من شش بیست کلبه، خوشگل بنظر می  
آمد که به پیش از ظهر داخل جیب می گذاشت بروم و انتظار شامی هنوز موجود  
باشد چیزهای دیگری کشف کردم از جمله یک حلقه مازدی زنده و سیار زیاده که در  
داخل جیبی شدم و گری فیلد قرار داشت به لطفه یک پاتو هم ایضا به مقدس  
شیرت یک کیف پولی مزینانه که حاوی مقدار زیادی استخوانی هزار تومانی نو و تا  
شماره بود یک دسته چک و فاکتورهای مختلف مازدی

هر چه دست و سنجین کردم دیدم بارانی بارانی خودم است اما چیزهایی را که  
در جیب فیلد یافت شده حتی به خواب هم نپندادم چه رسد به این که مال خودم  
باشد و وقتی تمام را به کار انداختم، من آن نیمه رسیدم که اصلاً هنگام آویزان  
پاتو به خاکی رستوران با بارانی خشک دیگری عوض شده است و  
فی کوس همان کتاری که در چنان شرایطی به ذهن می آمد عاقل و استثنای حضور  
می کنده به عدم شامی کرد و تصمیم گرفتم برگردم با صاحب بارانی معاوضه شده را  
بیاگیرم و به نول معروفه مالی غیر از اینم و مال خودم را پس بگیرم.





# بد شاستی

وقتی دندان ششم تمام شد، در می‌گردد و می‌مویخت. پشیمان را باز کرد و دیدم پرستاری کنار نشسته است.  
او گفت: «آقای مریض! شما خیلی شلخته آوریید و از معاینه می‌هراسید. من دو روز پیش جان به دروریت بخدا در این بیمارستان در آمان شدم.»

با صفت پرسید: «من کجا هستم؟»  
زن گفت: «من دندان آقا.»



محصنه‌ای ساخت با چوب و حصی. در هم گوشه تنواری گز کرده بود، به خانه‌شان برنگردم پرسیدها خورشید و حاشیه‌ها همه سرگرم کار خود بودند.



خوابی یک رمان و داستان بلند چند روز، و حتی چند ساله داشت. خوابی را انتصابی برده، و لذا است که جعفر میر با این انگیزه که خوانندگان گرامی، صفری از مستطیل روز غصه‌نویسی، مورد شگفتی قصه‌های کوتاه کوتاه را پیشه‌های گنم و ادبیت، مدتها بود منتظر صبحی بودم تا تعدادی داستان کوتاه کوتاه کوتاه را به عنوان فیه‌های حوقل دو این دو هفته چاپ کنم. و خصوصاً نویسندگان نوآمده شوقه شوند که تجربه می‌روان یا استفاده از حداقل کلمات (50 کلمه) یک فست نوشت که حداقل شات نیز در آن رعایت شده باشد. بر همین یلم روز که نامه عهده‌دار قصی، در صفری داستان، و قصه‌نویس خوب و دوست نامیده‌ام آقای رضا عباسی قدیم، از منته به دست رسید که اتفاقاً کشیده‌ام را توسط آقای عباسی در این نامه پیدا کردم که ایشان پنج قصه برگزیده و کوتاه نویسندگان معتبر چهار را برایم ارسال کرده‌اند.

شما ضمن اینکه پنج داستان مذکور را که آقای عباسی شرح آن را داده‌اند، تقسیم شما می‌کنم. بر این حال یک قصه کوتاه 50 کلمه‌ای را نیز که خود رضا عباسی نوشته است، به رسم قدرانی و تشکر از محبت صبیح ایشان که به هیچ پشیمانان رحمت ارسال آن را برای سله خودشان کشیده‌اند، تقسیم شما فرمایم می‌دارم که هر شش قصه را در همین شماره می‌خوانید.

وقتی دو پاپس مشکوک معاينه جسدي بودند که غرق خون نگه اتاق لنگه بود. طوطی از دهن جعفری.  
پرونده انگلیسی فریاد زد: «مهری، نه! یکی از پلیس‌ها به مریغ میر تحریر رفت و دفتر قرائه‌های مرد برده را نگاه کرد. دور ساعت به نیم صبح خط کشیده شده بود. مازنی جعفری در «مهری» مکن.»  
«سب این طوطی پشتاتن می‌شاید؟»  
«قطعی.»



این یک ماشین عروس که گاه و گاه از زمین روی آن کنده و پاره پاره شده بود. توجه هر رهگذری را جلب می‌کرد. کمی از مرفهات فحشه و تجمع پرسروصدا می‌وجود داشت. به قول اینکه از همان اشتکالات بین دو جلوه‌دار عروس‌پوشان، سوری به البوس نکال دادم که رد تنوم اما یک لحظه برین جمعیت چشمم به پوشش افادت او را که زیر دست و پای جمعیت می‌شد و انگاری خورد نبات دادم و به فضاکن عروسی توضیح دادم که دشما حل دارید! فضاکنی شویید اما واقعیت این است که چند ماه قبل دختر برده علاقه پروس زاده روز به عقد پسر غویوش درآورده پوس هم بعد از آن کی کنار و در هم ریختگی چند هفته‌ای را به مسافرت رفت و در مکان شگفت اما سویا برگشت و رفت سر کارش اما دو هفته قبل خبردار شد که شکره لب گرمی و گوی ماشین عروس خونگش می‌کرده و مرده از آن به بعد پروس به این روز افادت و این مدت دو سه بار از این کنکا عبورده الان هم خلق معمول غریبه‌ای این دو رفت حتماً از سر خاک برمی‌گشته.

با بارقه نگاه‌های ماسک و مبهوت میهمانها پروس را که هنوز

## بک موضوع

مسلطون که خوانندگان گرامی، و مسیمی صفحه در صفری داستان به تحریر وقت هست. آن چیزی حدود دو سال است که این حقیر مسجون لاکر زاده در این دو صفحه اقدام کرده‌ام به چاپ قصه‌هایی که حتی انسان کوتاه و کوتاهی باشد. غرض اینکه در همین سال و پاییز ما نیز لابل مریدا طلق بکار به عنوان «مسلطون» او حتی نویسنده‌گان قدیمی این وقت مانند آقای یحیی آرتانی از تهران یا شادرو می‌شوم که داستان‌های بلند برده یا اگر بخواهیم کوتاه‌تر بود تماماً چاپ می‌شود و را.

چاپی مطرح و اینچنین پیشه‌ای برای این صفحه، دو دلیل عمده دارد. اول اینکه اگر بر دو صفحه «صفری» سه یا چهار قصه چاپ شود، نوع قصه‌های خوانندگان عربی که تاکنون شده و به زبان ساده‌تر دانسته و زبان دو قصه که نویسنده که در «صفری» چاپ می‌شود، مسجعانه و در آن زمانی خواهد بود که در دو شماره یک قصه چاپ شود.

و نایل بود، آن چیزی بیشتر از یک دفعه است که «محبت داستان» معان، رو به قصه‌های کوتاه کوتاه کوتاه آورده است. نایل رویکرده قصه نویسان معاصر جهان به این مسکه نیز آن می‌باشد که به خوبی می‌فانند مردم تکنولوژی و قصه‌های امروز، هنگامی که این همه روشنی ارتباطی جمعی مانند ویدیو و مافواره و اینترنت و وجود دارد، دیگر مانند مردمان قرن بیستم به زمان و مکان و مکان آن را ندارند که برای

حرف زدن  
پرنده

استاد و شوا  
۱۳۳۰

یک مرد  
یک غروب  
و اینانی  
از

عل  
ش  
ک



# خواستگار ناکام

شبهه از صفحه ۲۴

همچنان که رویش به سمت رییس شعبه بود شبهه داشت

«عوض نگریم؟ این‌ها اصلاً به صورت قبیلایی معیوب هستند»

بعد به سمت می برگشت

ناگه واقعاً راست بگری و خودت مرا بشانه نکرده باشی قوم و خویشان این کار را کرده و خدا چیزی برای پندت مرغانی آورده که به سردار خود و تو ستوانی از آن استفاده نماندند و غیر اخلاقی بکنی و

دیدم با آنم می‌خطبی طرف هستم که چنان ضرر نکرده خود را حق می‌دانی به جانت می‌دانی برای تمام حرف‌هایم یک جواب حاضر و آماده بر آستین داری این بود که کزانه آدم و کاتم

حالا باید چکار کنم تا چنانچه‌ای رضایت بدی؟

«بیا برویم کلاترانی»

«چرا؟»

«حیرانی که ما را به دانشگاه نفرستند در آن‌جا به شایستگی می‌رسیم»

شاید می‌توانستیم به هر طریق ممکن رضایت آنکارا را به جنگ اضمحلالی یا عراق جلب کند و ترکیه را دوازه مستعد سازد

رییس شعبه بانک که به دلیل بحر و بیست ما از کارش وامانده بود برای آن که قتل قضیه را بگذشت گفت

«رفتن به کلاترانی و دبیرس که در پی بی‌ایم کند نباید فراموش خواستگاری شما به هم می‌خورد که

خورد صد جور سوءتفاهم فایده به وجود می‌آید که لابد ناچار به وجود آمدند. الان بهترین کار این است که آنچه را داخل می‌دهیم به دست می‌دهیم که بعد و بیایم کار و زندگی خودشان بروید

«منش احترام شد این کار را می‌کنم و اگر نه قصد ندارم برای جبران ضرر که به من زده این قدر متواضعی تا پدرش جلوی ویشش حاضر شود»

«افغانان من از این تهدیدها ترسی ندارم ملا که پاک است چه منشی به جاک نیست؟ به کلاترانی گفتن کن تا بایستد ما را ببرد بالاخره این مملکت مسال و

گفتی دارد بر کلاترانی معلوم می‌شود که حق با کیست لازم نگریم»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«خوشه‌ام که بارش ما عوض شد و شما را خوشگلانی بارشانی شاید خواست خدا که آنی حادثه اتفاق بیفتد و یک دختر معصوم از شما خواستگار بر محنتی مثل شما در این بماند

از جواب دادن واماند رییس شعبه لشکر و در که آن مرد متوجه نشد یا اگر هم شد محض تهدید

چیزی به روی خودش بیازود و من خرد و پرت‌های داخل جیش را روی میز رییس شعبه گذاشتم و وقتی از بانک خارج شدم مستقیم به دانشگاه رفتم کلامی‌ها مرا دید به جای آن که منتظر ماندن بایست نماز چوب و چینی بیرون لشکر کنم گفت

«خدا اهل بیتان کند؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

«چرا؟»

## کلمات اهل غربت

می‌روم به اخیه

پادشاهی شهری سلامت و در ملک کشوری دوری خویش بخواند از گفت شهر تو متوسط است و در خود قدر باشگاهی نیست

ملک در آفتاب و مرگه او را می‌آید بیلند پس از چند روز سلامت کردند و شاه او را

عطر فرومود مدتی برآمد شاه شهر دیگری ساخت و به ملک اشعرا گفت بنگر بیک است

ملک اشعرا بخواند و به شتاب راه برگردت شاه گفت کجا می‌روی گفت به اخیه

نعلی تعزیه

گویند مرید ملاده و گرسنه به نعلی رسید و چون مردمان ده از دادن اعلام به او

مضایقت کردت دعوی کرده که مرید من است و فداکاری او را اعلام بداد و بپوست چمن

سبز شد برپایند نه تعزیه نوحه‌خوانی یا مضایقت‌های کثرت؟ گفت می‌دهم نام کثرت من در

تعزیه نعلی شنید است

کرده‌ها را روشن کردن

در عهد یکی از پادشاهان سنیوه هزار من کره به رسم خراج بر روی آمده نام لمر در

فرستی تیریا نوشتند بزنگان کره که مردمان ماده‌ای بودند پادشاهی و دافخوامی را

نزد سلطان رفته گفتند ما بایوان مردمانی درویشیم و برای این مضایقت هفتک مرتبیم



هوشیاران باینده یارک مود مخضر دیوار مودل شد و هر دو رنگی گشتند و با فراموشی سپیدیم و برای رنگی بشر تلاش کنید امتیاز حرم نیست بلکه یک بیماری است پس و امتداد مثل یک بیمار و کمتر کنیم ، با استفاده از دیوهای لوت امتیاز تولدی دیگر می توانید بدون درد و ستری شدن و عروسی جانی و با ایجاد تنفر با دیوار مخضر و بصورت سرپشتی و کاملاً پنهانی این بیماری را برای عیشت از بین ببرد ، ضمناً کار دیوهای نیروزی جانی کننده میراث دیو می باشد ، هرگاه حال بیمارها بدو به وسیله ازشتی بصورت رنگارنگ در منزل سرپشتی می گردد و عزیزان در شهر متولد می شود و هر دو رنگی با پست پیشتر ۶۸۰ ساعت رسال می گردد

خواب ازادی : خوابان جیسو : جاعل : جیون : چهاره اوس : سمت چپ : سمت راست : ۲۸۰ ساعت طلوع : ۲۸۰

[illegible]

**دکتر شهرام فرحاد**

تلفن: ۰۲۱-۹۴۴۶۱  
۰۲۱-۹۴۴۶۱  
۰۲۱-۹۴۴۶۱  
۰۲۱-۹۴۴۶۱

شماره: ۰۲۱-۹۴۴۶۱

سازمان و قفسه دندانپزشکی حساس از نظر بهداشتی و ایمنی  
استانداردهای بین المللی را برقرار می نگرداند.

سرکار خانہ بدو السادات مکتبی

مدیریت معاصر، مدیران و رهبران شهید محمد منتظری  
مقطع ۱۳ تهران

مدرسہ راہبانی مسجد محمد قنطوری منطقہ ۱۳ تھران  
بیمبالات آباد

**فنادی یقانی**  
با بیش از ۴۵ سال سابقه کار  
مراسم عقد، عروسی و جشن تولد شما را با متنوعترین شیرینیها  
و انواع کیکها در مجلسهای جدید جاودانه میسازد.  
آدرس: خیابان پیروزی، پشت نصرت  
۶۰۳۳۹۱۶  
۰۰۶۶۶۶۶

[illegible]

مدیریت محترم مدرسه راهمسابی شهید محمد مستظری  
عنقله ۱۳ تهران

**سرکار خانم بدرالسادات مکی**  
 انتخاب شایسته شما را به سمت مدیر نمونه مقطع راهنمایی  
 این منطقه تبریک عرض نموده توفیقات روزافزون شما را از  
 بارگاه خداوند متعال مسئلت داریم.

کارگزاران مدرسه: احسان، مهد محمدعزتعلی، منطقه ۱۳ تهران

عصر نوین اطلاعات  
با روزنامه

اطلاعات

آکھی اطلاعات ہفتگی

۲۲۳۵۰۷

تلفن :

۲۲۲۳۳۴۳۵۳۶





# باموش خود کنجبار پرویدی

از هوشنگ بهشتی

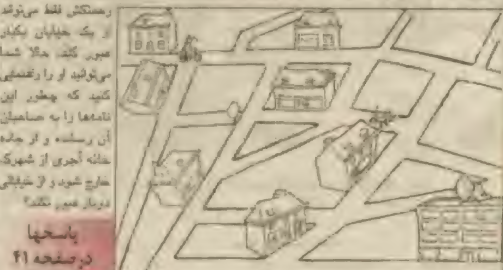
## قایق بادبانی

در این تصویر پنج قایق بادبانی و در سمت چپ بالا یک قایق بادبانی به صورت لنگیو چاپ شده. آیا شما می‌توانید تشخیص دهید چنانچه تصویر لنگیو به صورت معمولی چاپ شود یا اگر لنگیو از این پنج قایق کاملاً شبیه خواهد بود؟



## پستی و ناهه‌ها

پستی‌ها ناهه‌ها را برای رساندن به سمت صاعقه‌ها آنها از سمت چپ بالا و از شهرک شد و باید طوری حرکت کند و از چاه و خانه آخری پایین سمت راست از شهرک خارج شود این پستی‌ها



پاسخها  
در صفحه ۴۱

## راننده در چاه و هشت اختلاف

راننده پس از طی یک چاه دور و دراز نزدیک هشتی شد کارگر هشتی از صحنه ورود این راننده یک نقاشی تهیه کرد و بعد از روی نقاشی اصل یک نقاشی دیگر ترسیم کرد. وقتی دو نقاشی را با هم مقایسه کرد، متوجه هشت اختلاف در بین این دو نقاشی گردید. آیا شما هم می‌توانید این اختلافها را پیدا کنید؟



تخت بیمارستان از درد به خود می‌پیچد را می‌بینید که هیچ شباهتی با هم ندارند ولی چنانچه کمی دقت و حوصله داشته باشید، در بین این دو تصویر در هفت مورد شباهتهایی پیدا خواهید کرد. حالا این شما و این هفت شباهت در این دو تصویر



## لقاشی شبیه بی شباهت بیماری روی تخت

در این دو تصویر یک کوهنوردی در حال سقوط آزاد از کوه و بعدی بیماری روی



## کار با درآمد مفتی!

### مفتی، تهر، کار جدید، کار، کار، کار

از سید احمدی کار برای اجزاء به طرز آن گسترش یافته و رشته های مختلفی:

کار در هتل، امور مالی و رفاهی، سازماندهی و حسابی، خدمات عمومی، رستوران، آشپزی، فنادی، بالابری،  
فرهنگ، کامپیوتر، اینترنت، کار در کشورهای مختلف اروپا و سایر کشورهای غربی، ثبت نام بیمه،  
سرمایه گذاری، بیمه و بیمه های دیگر و همچنین به خدماتی دیگر مراجعه نمایند.

مجموعه روزنامه

و پاکستانی شود. بیکاران ایرانی باید انعطاف داشته که متقابلاً به خارج به تخصص آنها هم نیاز هست البته در رشته گسترده و آشپزی و تالوایی و تصدی حرکات صعودی و نزولی آسانسور هم آنها به در کشورهای اروپا و آمریکا به منظور آگاهی دهنده بشارت استخدام این مسلک عموماً است که همیشه صورت زندگی ایرانیان را می خورد.

محرک خاتم سید محمد نورزاده ساکن آمل، به جای ارسال عکس که اولین شرط همکاری با صفحه سبزه است آگاهی گشت شده و پوست را با تیغ «حقیقت» تیغ برای چاپ فرستاده و در شرح آن مرقوم فرموده همزمان با ورود همکارانش در تهران جهت نصب و نگهداری با حقوق خداداد لاری و عربت جذاب «مکتبی» رئیس جمهور منتخب مردم و هیأت همراه به پاکستان برای عقد قرارداد خط لوله گاز به هندوستان تا هرات از لار و سبزه نصب کارگران هندی

## کسارت ورود گوشت های آلوده به صنف پرزده



گشت موزایی هفت رباتی که به سردی هوا و دانی بازار حلیم انتماسم دادیم به صبح زود آنگاه که به عرض گشت شایسته مربوط به ورود صنایع گوشت آلوده و مخالفت تعدادی از عوامل توزیع مواد پروتئینی انگل در بازار حلیم را نیز مانند کتاب همدیگر، کلت و حتی متوجه کلیبی ورم رو به سرده کرده و رفتی مطور علمی-پوی خود را از جمع اندک خریداران غذای سستی خاص فصل رستار جدا کردم تا آن طرف پیشانی چند گله با جناب پزده صحبت کنم ایشان ضمن راه انداختن مشورتین با دافوری گشت «بست به دانه تار آبی خیرنگار خیلی زود آرم کامیوسف زنده گیوایی خدایتون ببرد اما مشورتی آسه که نگه دور خدا اگر با گشت وارداتی پخته به ما بفروش تا در این ولسای حکیم و لوا گیر بیاید سلولی پولکی بهیم»

## صدور هوا از بانه مطبوعات برای فروش تازه بار و شیر!

جناب «سعید مطر» خبرنگار خرد شیشه در اطلاعات مفتی در «سراب» طی نامه ای شرح تصاویر پیوست را چنین مرقوم فرموده شهردار محترم و ناظر فرهنگ دوست سراب به تقلید از

اقدامات برآمدن شهرداری تهران مجبور و ناچار تعدادی بانه مطبوعات را طاهره به منظور سامان یافتن فروشندگان رحمتگشای کلاهی فرهنگی صادر کرده منتها چون حمایت و پناه بخشیدن مزبور حتی با فروش از فولانتگان محترم بشماره فاس به پرداخت یک میلیون تومان شده اند.



شهردار محترم و چاره تشییدن باجه ها را به اعضای مایه دار صنف حکری، تهره از فروش بقال کتانی و غیره و انگار کرد تا عریضها بعدها پشت سرش سفته نگارند، بگویند فلاهی به خدمات فرهنگی علاقه مند شود!

## گشت گیر هم گشت گیران قدیم

آقای «مسعود دولفقاری» همکار پرکار اطلاعات مفتی در «مقام شیشه» در نامه همداد عکس دانشی جیبی «مشهور به سر مائز» از این امیرگش سرشته یکی مربوط به ۲۱ سال پیش درهائی که مثال خلای جهان و تشبیه طیاره فرامیوز بین السالی گشتی را در



استاد مرقوم فرموده بهای تشبیه تربیت بدنی آن موقع با عکس رایگان شهرمان از جمله همین عکس پنج ریالی قیمت نشریات سال حاضر بین ۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ تومان کجاست آن هم نشریاتی که اکثر

مخاطبان دانشجویان فرهنگیان از بزرگوار و نقی و سرور است که به خبرنگاران چاپلوسی بیشتر اهمیت می دهند





## فیلم‌ها و رویدادهای هفته هنر

### «چوچه اردک من»

#### در راه جشنواره فیلم فجر

فیلم «چوچه اردک من» اولین فیلم بلند سینمایی امیر قیسی که در حال اتمام مراحل فنی است، به زودی آماده نمایش خواهد شد و در بیست و یکمین جشنواره فیلم فجر حضور خواهد یافت.

داستان این فیلم درباره نضری به نام روزانه که دانشمندی باقی‌مانده از شهرستانی است و در روز یکشنبه در شمال کشور شام اردک و مرغ و عقیق و غیره را به عنوان سوغاتی برای عکاسی می‌برد تا با خود به تهران بیاورد. غافل از اینکه اردک صاحب شخم به دنبال او راهی می‌شود.

تعدادی از عوامل تولید این فیلم عبارتند از: نویسنده و کارگردان امیر قیسی، تهیه‌کننده مؤسسه بهشت‌العلم.

### اکبر عید و کنشهای جیرجیرک‌دارش

اکبر عیدی بازیگر خوش‌نوع سینما تلنت و تلویزیون بازی در فیلم سینمایی «گفت‌های جیرجیرک‌دار» را به پایان رساند.

این فیلم را شاپور فرید ساخته است و در کنار عید، کبری فرخی، داریوش اسمدزاده، رضا عمار و بازی داشته‌اند.

قسمت این فیلم درباره چیه‌ای بازیگرش، تنبل و خلاق فوتبال است و سرپرست خانواده‌های ناز و به دلیل بازی زیاد فوتبال، مدام گفت‌هایش پاره می‌شود. مادر سرپرست همیشه بر سر این موضوع با او می‌جودارد. یک روز هتلاسی سرپرست با گفت‌هایی تازه که صدای جیرجیر می‌دهد به کلاس می‌آید، سر شیطان و خلاق فوتبال مطروب گفت‌اش می‌شود و

### فیلم سینمایی «انز لیستی» آماده نمایش شد

فیلمبرداری فیلم سینمایی «انز لیستی» با نام اولیه «آناه» به کارگردانی امیر بهزاد که از نغمه‌ایان در ارتفاعات چاده چالوس آغاز شده بود، اواخر آذرماه به پایان رسید و پس از اتمام مراحل فنی آماده نمایش شد.

قسمت این فیلم روایتی است از نوجوانی به نام «آناه» که هر روز برای امانت‌نامه روستای خود آب و خرم می‌برد. یک گروه فیلمساز که در ارتفاعات روستا مشغول کار هستند، به‌دنبال نوجوانی او دامادی ماری در فیلمشان انتخاب می‌کنند. در یکی از پلانهای نوجوان اتفاق می‌افتد که گروه فیلمساز راست‌باز به‌دنبال مشکل می‌کند. عوامل تولید این فیلم عبارتند از:

### هدیه تهرانی «دختر ایلرونی» شد

هدیه تهرانی بازیگر سینما که امسال سیل پرکاری را پشت سر گذاشته، در حال حاضر مشغول بازی در چندین کار محمدحسین لطیفی با عنوان «دختر ایلرونی» است.

این فیلم از مضمونی طنزآمیز برخوردار است. امین حبیبی، آفرین حبیبی، جهانگیر صمیمی‌فرد و دیگر بازیگران دختر ایلرونی هستند.

### فیلم‌ها به روایت گنج

روز	روز	روز
۲۵ روز	۲۵ روز	۲۵ روز
۲۵ روز	۲۵ روز	۲۵ روز
۲۵ روز	۲۵ روز	۲۵ روز
۲۵ روز	۲۵ روز	۲۵ روز
۲۵ روز	۲۵ روز	۲۵ روز

### نضری جم و آرزوی کوچکی در جاجروت

رضا شایعی جم بازیگر طنزپرداز و دانشمند تلنت و تلویزیون در حال حاضر مشغول بازی در آرزوی اول فیلم سینمایی آسمانه شهر جنگی با عنوان یک آرزوی کوچک است.

این آرزوی او را پریر شیخ طادی در جاجروت می‌سازد.

محمد شمشیری سید سید کچین و مهدی نقیه دیگر بازیگران این فیلم هستند.

داستان یک آرزوی کوچک قسمتی که فرشته‌ها اسباب‌بازی است که خود را در دایره‌های درونش محاکم و خطرات کونکی تا پیرایه را مرور می‌کند.

### «روای جوانی» در انتهای راه

فیلم سینمایی «روای جوانی» به کارگردانی داور مقدس که پیش از این «روای کلیه» نام داشت، برای حضور در بیست و یکمین جشنواره فیلم فجر آخرین مراحل فنی خود را پشت سر می‌گذارد.

این فیلم قسمتی از طرح جوانی را به تصویر می‌کشد که فرقی در آرزوهای نوجوانی خود، مسیر و انتخاب می‌کنند که دیگر جوانی غیرمنتظره می‌شود، حواشی که اساس زندگی مشترک و عشق آن دو را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و

تعدادی از عوامل تولید این فیلم عبارتند از: تهیه‌کننده: سعید طراح و کارگردان: داور مقدس. نویسندگان: فیلمنامه: داور مقدس، نوشه مدادی، مدیر فیلمبرداری: علی طوقانی. بازیگران: حامدیان، فرخ‌نیا، آیدین، آبی، محمدی، نیلوفر سجادی، بلک توری، مهدی میانی، رضا خندان، آناهیتا لیلی‌زاده، آسمانه ناصری، مرزبان فلاحتگر، محمد رحیمی، اشکان نوشیروانی، امیر مهدی‌کیا، صالح حسن‌زاده، مریم کاویانی و

مدیر تولید: مجتبی متولی، مدیر فیلمبرداری: محمدرضا سکر، موسیقی متن: پیروز ارجمند.

بازیگران: شبنم خللی‌فانی، رضا شایعی جم، فرزاد شجاع، کاره رضا حبیبی، نووری و لوریک میانیان، هزمدان، مرزبان، رضا صافقی، یونس آقابلی، عرفان چهارراهی، دریا علانی و



### «تلنت مشترک» در تالار کوچک

نمایش «تلنت مشترک» به کارگردانی «رضا عاصی‌خواه» در تالار کوچک تلنت‌شهر به روی صحنه رفت.

در این نمایش که «محمدحسین پارمندی» نوشته است، آریا حکمت، نورالدین جوادیان، ندا آشتی و آرمونا شاه‌بازی دارند.

داستان نمایش درباره سه زن است که در یک پلایان که فرای بوده تبدیل به شهرک شدن شروع کرده و به مسئله زندگی می‌کنند و تقار و ارتباطی آنها با دنیای خارج یک خط تلنت مشترک است و «تلنت مشترک» کاری از گروه تلنت‌شهر است که در بیستمین جشنواره تلنت شهر برنده جایزه سوم بازیگران زن شد.

نمایش «تلنت مشترک» در روز به جز سه ساعت ۱۸:۳۰ در تالار کوچک آسمانه ۱۹ تلنت‌شهر اجرا می‌شود.

نویسنده کارگردان و تدوینگر: امید بهزاد، مدیر فیلمبرداری: یوسف شهیدزاد، روابط عمومی: لیلی رضایی، تهیه‌کننده: موسی داداشی.

بازیگران: علی صافقی، نیلا مستوفی و با حضور هدیه فرزان‌پور، پرستو صافقی و سعید خلجی‌زاده.





گفتگو با ژاله صامتی بازیگر سینما، تئاتر و تلویزیون

# به معجزه ایمعتقد دارم

گفتگو از: عرفان



● من از جمله آدمهایی هستم که به معجزه اعتقاد دارم چه رسد به چیزهایی که قابل دسترسی هستند و انسان خرافاتی آنهاست معتقدم فرآیندهای انسانی در مورد آن پیچیده است چه مثبت و چه منفی، به همان شکلی که به آن فکر کرده اتفاق می افتد و بارها بر اینم این گونه رفتم رفته رفته شده است.

□ کجاست آن چه چیزهایی هست می گوید؟

● از واکنشهایی که در مقابل کارهایی چه درست و چه نادرست از آنها می بینم.

● اما هر خوره ای با آنقدر چه احساسی دارید؟

● اصولاً در برخورد اول از کسی بدم نمی آید و معمولاً دیگران هم همین احساسی را در مقابل دارند چون فکر می کنم برای شروع مثبت اندیشی، جواب بهتری می دهم.

□ اما میان کارگردانهای مختلفی که با آنها کار کرده اید چه کسی تا به حال به توانایی های شما در عرصه بازیگری توجه کرده است؟

● خانم مرضیه برومند.

□ شما بازیگر توانمند، منعطف و باوقاسی هستید ولی هنوز شرایط ایجابی نقش ایده آل بابتان پیش نیامده و به قولی هنوز کشف نشده اید چرا این قدر که و گریه ها می کنید؟

● متأسفانه همه دروسان به دردمند و چه غیردردمند ملحق القوا اند که من بازیگر خوب و باتکنیکی هستم ولی نمی دانم چرا این همه کارهای خوب سلفی می شود و کسی سرافرازی من نمی گرداند نمی دانم قسم حضرت عباس را قبول کنم یا دم خروس ران را هر حال عامل عمده این کم کاری من هم ریشه در انتخاب بد یا بدترهاست البته به استثنای معدود کارهای خوب.

□ به قدری اهل ریسک و خطر کردن هستید؟

● تا قبل از ۲۰ سالگی رورم خیلی هم زیاد و از آنسای فکرش را هم نمی توانم بگویم چه رسد به اینجاست!

● ژاله صامتی به حق یکی از معدود هنرمندان ارزشمند عرصه بازیگری است.

● او بازیگری باوقاس و تکنیک است که تا به حال همه توانایی هایش به منصه ظهور نرسیده است.

● صامتی بازیگری است که در هر کاری هنر و توانایی را نشان می دهد اما کمتر از او در کارهای ارزشمند استفاده شده است.

● با همه اینها هنوز بازیگران گفتگویی خصوصی انجام داده ایم که از نظرشان می گویید

□ ژاله صامتی را چگونه معرفی می کنید؟

● متولد فروردین ۱۳۵۱ هستم یک زن ایرانی که به هنر علاقه مند و دوست دارم همیشه و در کجا که هستم همه خوشحال و سلامت باشند.

□ تحصیلاتش چقدر است؟

● فارغ التحصیل تئاتر.

□ صما هلید؟

● دارای مدرسی هنرمند و معتربی به رنگ پلرود

□ چرا از مصاحبه فروری هستید کمتر با نشریات گفتگو می کنید؟

● متأسفانه نشریات خودشان گفته و نشنیده را گفته و شنیده می کنند دیگر چه نیازی به گفتگو است و اگر من حاضر به گفتگو با نشریه شما شدم به دلیل ارادتی است که از زمان توجوانی به این مجله دارم.

□ کار بازیگری ثن را از چه زمانی و با چه کسی شروع کردید؟

● بازیگری را از تئاتر و در سال ۱۳۶۸ از اداره تئاتر با نمایش «گداگداگدا» به کارگردانی سعید خاکساری شروع کردم.

□ صما از موهبه بازیگری و هنر به چه چیز دیگری هم علاقه مند و دوست دارید بگویند آن صحبت کنید؟

● خود هنر شامل همه چیزهای خوب و دوست داشتنی است بنابراین چیزی خارج از عیطه هنر برای

□ برای می گویند هنر با نظم سازگار نیست؟

● این عبارت را تا به حال به این صریح نشنیده بودم اما قبول دارم که هر تئاترگاه بسیاری از هنرمندان این تفکر وجود دارد شاید به دلیل در چارچوب قرار گرفتن شخصیت هنری هنرمندان است.

□ اگر مکانی به گفته بازیگری خود بسازد به چه نتیجه ای می رسید؟

● من تمام تلاشم را کرده ام در خیلی از کارها از هیچ واقعاً کارکنان ساخته ام اما به قایده آن طور که شایسته و بایسته خود می دانم و با توجه به توانایی هایی که در خود سراخ دارم راضی نیستم و با همه علاقه ام به این حرف به جای قرار دارم که فکر می کنم اگر در تمام این سالها به سراخ هر رشته دیگری رفته بودم و انرژی ام را آنجا به کار برده بودم نتیجه بهتری می گرفتم.

□ شما در هر رشته خوب و قابل نام ظاهر می شوید و مردم و تماشاگران به بقی شما طور دیگری نگاه می کنند.

● حلت همین مجموعه رسم نگاه آیا تا به حال چنین نشانی را ایفا کرده اید؟

● حسیم رویه تجربه خوبی بود البته به نوعی معتقدم ادامه شخصیت «زهره زبانی» در فیلم سینمایی «مهرای شهین» است معدت هیوگام از بخشهایی که بازی کرده ام مگر هم نیستند تنها شایسته آنها زن بودنشان است.

□ همینست سبالی که دوست دارید از خودتان بکنید؟

● چرا هنوز بعد از این همه سال کم اطلاعی از سوسی دست اندرکاران باز هم مصرا نه ام می دهم؟

□ ساختن فیلم موسیقی زندگی چیست؟

● زمانی که صبر هم خسته شود.

□ قم بزرگان چیست؟

● بی عدالتی.

□ عاقبت به خبری یعنی چه؟

● یعنی به تمام خبرها و خوبی های که فکر می کردی جابه عمل پوششانی و میان آنها قرار می گیری.

□ خوشبختی را در چه می دانید؟

● دردمند بودن چه در عرصه زندگی و چه در عرصه هنر.

□ فیروسی از کارهایتان را بگویند.

● تئاتر «گداگدا» و بهیشت.

● سینما پشت ارغوانی سلیه به سایه قرار مرگش.

● بالاتر از خطر آخرین تیرود خاشاک مرای شیرین.

● مجموعه تلویزیونی «پچی و گلابش» مگر به سرزمین مالک فردا بر است از این دوستی هفت.

● بخش لرج و فرخ فکر کنید، ماجراهای کارگاه شمس.

● دستپارشی مادام شمیم رویا.

● فیلم های تلویزیونی روزنه پیکر اشاره دیوار کاه گی.

□ اگر حرف خاصی دارید بفرمایید.

● از شما و نشریه خوبتان ممنونم و امیدوارم تمام خوانندگان شما به آرزوهای خوب و خوبشان برسند.



# بازرس وارد می شود!

می بیند؟

فایضی گفت چرامنه دفعه برونجه گرفتند؟

رئیس بهکاری ایستون اصلاً وزیر این صحنه

نشد.

رئیس شهریه ای از همین اول فهمید این ناتورس

تکثیر درستند

آبوییشکی و بریمکی راد می افتد که وزیر التلی

این بار برای تهیه گزارش باید سفری به نیمه اول قرن نوزدهم می کردم به شهری کوچک در روسیه شهری که سوادسازدهای مالی و بی ادبانهایی سوولان امور. آنها را از حسر عانی دور کرده سرگرم هستند تا اینکه خبر آیین بازرس از سی پیرو برگ زندگی آنها را دگرگون می کند تا جایی که سوولان امور، خیلی شنابوده سود نیرنگ بازی را بازرس کل می شناندند.

این توصیف شهری بود که سی باید برای تهیه گزارش به آنجا می رفتم البته با این تفاوت که شاید به روسیه سفر می کردم بلکه این شهر واقع در ناپلش بود به نام «بازرس» به تهیه کنندگی «ناتر توپریونی» و کارگردانی «مسند» (بعضایان) که در یکی از استودیوهای حالم هم نباشاده بود.

صحنه هفتگی با یکی از عوامل گروه در یکی از روزهای سرد زمستان تصمیم گرفت سری به این شهر

بروم پس از طی کردن چندین راهروی پیچ در پیچ به در ورودی

این شهر می رسیدم جلوی در چند طوفانی در

لباس اسپر هستند در همین موقع خانمی گذارم می آید و

ناتر می گفت چند دقیقه ای بایست صبر کنم عتبه های صامت به

نگاهی می گذرد در این شهر باز آرمان لیر و خسرو آمدند ما

با یک رضا فایضی احمد افغان، گرینی بقایات برهنگی که

نیاسوای نظلی بی تن دارند بیرون می آیند من نیز فرصت

را غنیمت می شمارم و خیلی سریع از آن عبور می کنم و وارد یکی از اتاقهای این شهر می شوم که در آنجا چند

بانیفور در کنار هم دیده شداند همان طور که مسو تعادلی این شهر هستند شهر و شانی همجور، فایضی،

با یک خسرو آمدند لآل آرمان لیر وارد می شوند من نیز در کره های می ایستم و نظار مگر صحبت های

مسوولان این شهر می شنوم رئیس فرهنگ مگو مسیم الکساندر فلیپوویچ

ارت بی بریدند؟ فراموش می کنم به یاد داشته ام

که از نتایج محوئی بسیاری دارد، باری می کشم فایضی در ادامه عنوان می کند: بعضی از مجنونهایی سطر که در حال حلقه می کش می شوند باعث شده سطح سلیقه مخاطب گویز و پلین بیلنگا باید از این کار جلوگیری کرده و سطح ذائقه بینندگان را بالا بیاوریم.

وی در پایان خاطرنشان می سازد مجموعه ای تحت عنوان «در تله مانه» در ۲۶ قسمت ۳۰ دقیقه ای برای گروه کرک شبکه اول سینما کارگردانی کرده و نویسندگی آن را مشترکاً با بارها شمس انجام داده است که به زودی از این شبکه پخش می شود.

بعد از تمام گفتگو با رضا فایضی با سکتا توپریونی تهیه کننده این تئاتر توپریونی گفتگوی می کشم

## آثار خارجی حرف اول را می زند

دکتر توپریونی در پاسخ به این سؤال که چرا تئاترهای توپریونی از شبکه دوم سینما به شبکه چهارم منتقل شده است می گوید: «این برنامه تحت تصدیق مدیران صورت گرفته است چون

برنامه های شبکه های چهارم مخاطب خاص خودش را دارد به همین دلیل تصمیم گرفته شد این تئاترهای

توپریونی از شبکه دوم که مخاطبان عام دارد به این شبکه منتقل شود»

وی درباره وضعیت این تئاتر توپریونی می گوید: «ما البته تولید این

تئاترهای توپریونی به شبکه چهارم مبرده شده ولی هنوز شرایط تولید

ایدهال نیست چرا که با یک وضعیت پیشروی به این امر ناهمگونی که حداقل

دو بحث کلی مخاطب داشته باشد» توپریونی در ادامه عنوان می کند

«وقتی تئاتر مادر هنرهای نمایشی است پس مسائل نگاه و توجه بیشتری است»

وی در پاسخ به این سؤال که چرا بیشتر رقص نمایشنامه های اروپایی تکرر می شود و اهمیت کمتری

تئاتر به قیمت نمایشی شرق همجور چس میسری و داد می شود می گوید:

«در واقع علت این مساله به این برمی گردد که ما نمایشنامه های شرقی که ترجمه شده باشند کم داریم و

اگر داریم قابلیت کارگردانی ندارند حتی ما خیلی دلمان می خواهد که روی نمایشنامه های ایرانی کار کنیم ولی

همین مشکلاتی که به آن اشاره کردم مانع از نمایشنامه های ایرانی است»

ناتر توپریونی در پایان می گوید: «ما با پیش تان تان می توانیم یکی از ضعف های بزرگ و جدی توپریونی و

جبران کنیم و آن این است که سطح فرهنگ مخاطب را برای پذیرش برنامه های عظیم تر و سنگین تر بالا ببریم

این مخاطبان احتیاج به تفریح و سرگرمی هم دارند که ما سعی می کنیم با برنامه های ساده تر بکنیم ولی اگر

یک تئاتر گویز و روی در دسترس کامی از مخاطبان داشته باشیم باز هم رضایتمندانه است»

بعد از گفتگو با دکتر توپریونی که تا این وقت برای گروه می شهر کوچک و آنرا می کشم



فرماندار شوند  
فرماندار شما دنیا کما  
تأمین می زنیم  
هو رو بلند می گویند پیش  
خواب باز می  
فرماندار همین طور به اجازه  
و سرخو به طعنه  
با گفتن کثرت و مرمسی از  
طرف بعضایان بحث شهروندان  
به تمام می رسد و من نیز فرصت  
را غنیمت می شمارم و با رضا

فایضی و «ناتر توپریونی» گفتگوی کوتاه تمام می دهیم

## رضا فایضی «قاضی» می شود

رضا فایضی «در ارتباط با نقش خود می گوید: «در

تئاتر توپریونی «بازرس» که آثار نیکوکاری گوگل است، من

نقش قاضی را بازی می کنم که خشونت خاصی در کارش

دارد که به شکل در خیلی جالبه است» وی در ادامه می گوید: «بازرس نمایشنامه مطرحی

است که در آخرین باز اجرا داشت تا اینکه آقای راجستانی تصمیم گرفتند از این نمایشنامه تئاتر توپریونی تهیه کنند و من نیز خیلی خوشحال هستم که در چنین نمایشنامه ای





# قصه‌های کوچک برای آدمهای بزرگ

از قصه تا واقعیت

شاهزاده و سیندرلا با نامزدی که او را قهری است مجسمه رودمن بر آنجا جای گیرد. فرشته و در آنجا سیندرلا و شاهزاده دیگری را می‌بیند! گلی تا حالا در زندگی‌اش یک انسان خوشبخت ندیده است. خانم آن قصر، گلی را سیندرلا می‌پندارد و گلی را در رقص آن می‌تواند قصر ملکی می‌شود. چون معروفان مگامشال کرده‌اند با یک دنیا باغی‌بازی آنها را ترک می‌کنند و این رقص‌ها است که خانم آن قصر کشتی‌های بلورین خود را که تنها یکبار پوشیده به گلی هدیه می‌دهد و گلی طی رقص عدم رقص‌ها رقص آن هدیه را قبول می‌کند.

رقص می‌کند و حتی ماشین‌ها که در مقابل جوانان نصب نگه آورده و پا در هوا شادند به همان شکل نصب بلورین می‌کنند. از اینجاست که آن دو روزه به جامعه را تجربه می‌کنند و چه تجربه تاملی شام اتفاقات دیر و درست می‌دانند و با رقص‌های اعتدالی تحت تاثیر و پا در هوا بودن ماشین شاهزاده و سیندرلا قرار می‌گیرد. برودن چشم‌پاشان را به روی همه شاد می‌بیند و پا در هوا بودن ماشین را فرستد به نوعی تفسیر می‌کنند. انگار که عادت کرده‌اند با روی دم چهاره‌ها که آن دو معصومه خود را شاهزاده و سیندرلا معرفی می‌کنند، اما هر کس بیایه شخصیت اخلاقی خود سیندرلا را تعریف می‌کند، گروهی دانشجو می‌دانند که مردم در ماشین‌ها می‌روند و شاهزاده در جایی که می‌رود آنها را از یک کبر بلورین باز می‌آورد. فطرت الهی نزدیک‌ترین و پاک‌ترین و شایسته‌ترین آن را دارد و سیندرلا را با روی می‌کند.

رقص و گلی پا در هوا را می‌روند چون نمی‌توانند جور دیگری مسافت را طی کنند. البته مشکلات و سختی‌ها یکبار آن دو را از تمام قصه‌های واقعیت آورده و به راستی پا در هوا شده‌اند. عشق که یک رنگ می‌بازد شاهزاده بر سیم زندگی دیگر به فرمان سیندرلا توقف می‌کند و آن دو دیگر از خوشبختی حرف نمی‌زنند. حسادت و رقابت می‌خواهند به خانه برسمند در فیلم مجسمه زندگی وجود دارد. جایی که ماشین رقص با ماشین خاکی مسافت می‌کند و آن زن با پول خسارت را حتی به قیمت انگشتری گلی طلب می‌کند تا رقص را حتی کند. چهارگانی چون رقص باید کتب شوند اما چون تصادف کرده‌اند باید آب می‌شوند یا چون فیلور هستند و پول خسارت را ندارند!

## سیندرلا قصه آدمهای پاک و زلال

سیندرلا فیلم لطیفی است که در پس چهره ساده و حتی طنزگونه‌اش سستی‌ها و دردها را زاری است. تلاشگر می‌کند و از چهره واقعی اجتماع که در پس ظاهرها برق پنهان شده برده برمی‌آید. سوزانی که شاید این مخاطب را درگیر کند اما که به راستی قصه‌ها کوچک هستند یا آدمها کوچک؟ اما من اینان را به قصه‌های چون سیندرلا و شاهزاده برای آدمهای پاک و ساده‌ای چون رقص و گلی کوچک‌اند. قصه‌ای که بر روی آدمهای بزرگ

و از آنجا که تنها میراث پدرش علاوه بر زبان فرانسه‌ای که وسیله ایام و نوازش و کنش است، این بوده که همیشه سعی می‌کند خوشبخت باشد، رقص روزی روزگاری عاشق گلی می‌شود تا پدرش را همواره باور داشت باشد.

آن دو تا قبل از روزه به بدن جامعه خود را خوشبخت می‌دانند. زمانی که ماشین‌ها پس کلمیون حمل می‌شود. چشم‌پاشان پس رنگیها و مطابق تاج را می‌بینند و مثل «روز» و «جنگ» اندر تابلوهای آن روزه‌ها و روزه‌هایشان زنگ می‌کند. اما یک روز معمولی آنکه با صدای گریه‌ها زاری آخر می‌شود. آن دو را به درون جامعه می‌کشد. رقص باید مجسمه رودمن را بطل کند. مجسمه‌ای بر حال شکر تا



سیندرلا و شاهزاده‌های جامعه ما باید حساب پس بدهند. تا تکلیف نسل جوان خاکستر نین مشخص شود!

شاید رقص را وادار به فکر و در نتیجه درک درست زندگی و شرایط زندگی کند.

شاهزاده و سیندرلا هنوز لباس خوشبختی می‌کنند. حال صدای موشور ماشین‌هاست به این احساس، کمک می‌کند و موسیقی می‌بازد. فرها سیندرلا می‌خواهد که رقص در خانه زندگی باوست و گوش کند. شاهزاده را به صحنه می‌آورد. هر چه چیز خیر از احساسات پاک می‌دهد قرار است بر بالایی تند سستی‌ها را طی کنند و در راه هدایت از خوشبختی حرف می‌زنند. رقص را با لایق می‌کند که از سختی‌ها عبور کند. اما نمی‌تواند. در نهایت کلمیونی به آن دو کمک می‌کند تا بالا بروند. اما رقص و گلی از آنجا که می‌خواهد کسی کشتن نکرده تزلزل می‌کند. این کنگ را ندارند و...

## سیندرلا

کازگردان مسعود رسام و سوزن میرنگ بازگردان رامید جوان، پروک کلمه، رضا عطاران و فرهاد آبیسی مدیر فیلمبرداری، علیرضا زری‌ن‌شند موسیقی، علی میرنگ، پشی رسانه فیلمسازان، خلاصه داستان:

دختری به نام «گلی» و پسری به نام «رقص» شیشه یکدیگر می‌شوند. آن دو در مواجهه با چهره واقعی اجتماع آفتاب سرگشته و جبری می‌شوند که کم‌کم عشق خود را فراموش می‌کنند و پا در هوا می‌گردند. آنها خود را سیندرلا و شاهزاده قصه‌ها تصور می‌کنند اما واقعیت‌ها خاکسترینجی را به پاشان می‌آورد.

## دو پار داستانی

نام جین بیرنگ و مسعود رسام به عنوان دو پسر و همواره و سازندگان سریالهای پرمخاطبی چون «خانه سبز»، «مفسران» و «مکتب» برای اف‌هرشتیت دو هیرمدی که با نگلی ساده به ازای معصلمات اجتماعی و درک نسبتاً درست از جایگاه مسائل عاطفی در جامعه تعدادی از خوش ساخت‌ترین سریالهای تلویزیونی را کارگردانی کرده‌اند.

«مفسران» همواره آشناسازترین و مشخص‌ترین عنصر مورد استفاده بیرنگ و رسام برای ساخت مجموعه‌های گوناگون بوده است که آن را به بهترین شکل آنکه شامل فیلمات نوی، استفاده از بازیگرانی توانمند چون خسرو شکیبایی و همراهِ مهین‌ترابی و بوده است تصویر کرده‌اند.

از همین دو، محوریت‌ترین موضوع فیلم «سیندرلا» استفاده از همین عنصر است که سعی شده بسیار لطیف بیان شود. یعنی عشق آن دو جوان به هم که در ظاهر آنقدر برای خودش چیز زیادی است که می‌رود قصه‌ها و فلسفه‌ها برآوردند!

## شرح و نقد

«رقص» و «گلی» دو عاشق جوان، در نهایت سادگی بافتی که چهارش هستند، می‌سازند و خود را چنان پرستند از دانه عشق می‌دانند که به یادمان قصه‌ها می‌ماند. سیندرلا است. دخترکی که گمان می‌کند عشق رقص است و دانه عشق را که همان نفس جاری در مرغ عشق است. همواره با خود دارد. شاید برای اینکه هنوز این عشق را به‌طور کامل باور ندارد و این آمان را حمل می‌کند تا همیشه به یاد داشته باشد که باید عاشق باشد. عاشق شاهزاده‌ای به نام رقص شاهزاده‌ای که عاشق است اما از بازیچه عمل تمام دارد. چون از اصناف وجودی شاهزاده‌ای است و این عشق نه به خاطر شخصیت گلی است بلکه به خاطر این است که رقص با گلی احساس خوشبختی می‌کند







### رسانه باز است!

برخلاف پارامتر «هشک» که توصیه اپنی کرده اند که،  
مثل حقیقی است. مجازی مگر  
و این دو شیر است. به بازی مگر  
دانشگاه خوشبختانه یک چیز خیلی خوبی است  
که علاوه بر نوع حقیقی آن، مجازی هم اگر بوده باشد.  
بالاخره! و جهان است.  
تولید انبوه دانشجو بدون در نظر گرفتن بازار کار  
مناسب برای آنها جگر شیر می خوراند که خدا را شکر  
مسئولان نظام آموزش عالی ما به اندازه مگر دارند  
و از این همین روز قریب راه اندازی دانشگاه سنازی را هم  
در سال آینده داده اند که جای بسی خوشوقتی  
زادالوصف دارد. در مسیله کلام!

### دانشگاه و رایج

راست گفته اند که «دانش تیز، دشر میشد»! چقدر  
هفتی بود که بصیحت از اصلاح طرح منصوبیت  
استفاده از ماهران نقل مجلس بود که باعث شد تا  
مسئولان هم خبر از احتمال آزادسازی ماهران بودند  
پس از کش و قوس فراوان، مجلس مصمم بالاخره به  
این نتیجه مقرر رسید که  
۱. آزاد کنندگان و توزیع کنندگان غیرقانونی  
تهیه و تدارکات انواع ماهران رای ۱۰۰ تا ۵۰۰ میلیون  
ریال جریمه نقدی شوند.  
۲. استفاده کنندگان و فیجی برندگان از برنامه های  
ماهران رای ایک تا سه میلیون ریال جریمه شوند.  
۳. این وسط مقداری پول و تجهیزات جمع آوری  
می شود که پولها به خزانه دولت «ایکس خلیه» می  
سازند و ارایز و کل تجهیزات مسدود شده هم ضبط  
و اعمیای بازتاریف صدای سیمافرا قرار خواهد گرفت.  
گفتنی است که جمع کلتری از توزیع کنندگان  
نوازا و سی دی های غیرمجاز در مناطق مختلف  
شهری، با صدور یک اطلاعیه منطقی، مراتب پشتیبانی  
و رضایت خود را از تصویب «موقع طرح مذکور» به  
طرح فیمی اعلام نمودند و خواستار بازورده فایم با  
انواع فرجایی شدند.

### سازمان جوانان

«گرتزگرایی» برنده جایزه ادبی نوبل ۹۹ در یک  
انظار نظر کارشناسانه، پویش را عضو واقعی سردی  
صلح جهانی دانسته و ملت این سسای را وجود  
گرفتاریهای خانوائی و مشکلات اقتصادی ری اعلام  
کرده است.

این طور که برخی می آید، منبعد ما باید پیشتر  
سراب و خودمان باشیم، سراسر که عموماً دارای  
گرفتاریهای خانوائی و مشکلات اقتصادی  
می باشیم. همین پیشتر پدر بزرگ بازتاریف  
می داشت از گرفتاریهای می گفت که من احساس  
کردم دارد شنیداً صلح جهانی را تهدید می کند. لطفاً  
نیروهای حافظ صلح سازمان ملل بیاید بگیرند! البته  
همین حالا باید از مادر بزرگم این تشکر کنم که  
وقتی اسپر پدر بزرگ می زنند بالا، راهکارهای  
صلح آمیزی بلد است که می آوردش پایین.

### سازمان جوانان

دانشان فیلم «خاندان روی آب» هم ششیدن دارد و  
اگر هم اگران شد، نهمن دارد. این فیلم «بهمن  
فرمان آراء» که هم مجوز ساخت داشته و هم به عنوان  
بهترین فیلم جشنواره فیلم فجر شناخته شده است  
اکنون مدت چندینی است به خاطر مشکلات و انتقالاتی  
که از سوی وزارت فیلمی بر آن وارد شده، نرجال  
تعیین شدن به دلیل فایز اگران است.

غریب و مرضی، آنکه اگرچه سابقاً اعداد ما  
می گفتند: «هیچ عاقل بر لب خاله نیست»! اما به نظر  
می رسد که منبعد با توجه به سرگذشت این فیلم آقای  
فرمان آراء باید گفت: «هیچ عاقل خانه روی آب  
ساخته»!

به هر حال، اعداد و حکم در طول تاریخ همین  
طوری است به دست و غوغی و بدل می شده اند تا  
مثلاً از «معاویه» به «امداد» رسیده اند.

### سازمان جوانان

آقای «امداد ناطق نوری» اعمراً برادر بررگتر  
آقای «علی اکبر ناطق نوری» است که علاوه بر وجود  
اطوی دو امتیاز ویژه، دیگر یک دارد که گفتنی است.

۱. با این که گفته اند هیچ کس از یک سورما نویار  
گرفته نمی شود، ولی ایشان تا به اکنون توانسته است  
از یک حوزه برای پنج دوره انتصابی مجلس رای  
بیاورد.

۲. هم عضو فراکسیون اقلیت مجلس هست و هم  
همزمان رئیس فدراسیون بوکس کشور پیدا کنید  
از رقبا را!

از شرح این ساریا که بگزاریم، به خاطرارت ایشان از  
انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۷ می رسیم که هنوز  
هم با تاسف از آن یاد می کنند و معتقدند که دفاع بده  
از پدرانشان ایشان مصداق شکست او شد. معافان به طوری  
ایشان را معرفی کردند که همه خجالت کردند. آدم  
حشمتی است و اگر رئیس جمهور شود خواهد گفت که  
دروما از یک پیادرو و زنها از پیادرو دیگر بروند  
البته گویا ایشان مصداق ناشیانه به آقای خامنه را  
از خاطر شریف برده اند!

امداد آقای ناطق نوری می گوید لاینا در صورتی

بود که برادر من زمانی که در سال ۶۴ وزیر کشور بود،  
وقتی عده ای ریشته بودند، موی همه ما را کرات  
لشاس را قیچی کرده بودند، تنها کسی که در  
مقابلشان ایستاد آقای ناطق بود. طوری که بعد آمدند  
شعشع دادند که «بی حجاب ناطق نوری، پورستان!

به هر حال شاید حق تا به مدتی با امداد آقای ناطق  
باشد. اما دیگر گلایه ها گذشته و اگر از جناح اکثریت  
پورستان شاید بشنوند که

دور «ناطق» گلشت و نوبت ماست

هر کسی چند روز و نوبت دوست  
جناح اکثریت فعلاً که نوبت ماست

جناح اقلیت بده از ماست که بر ماست

جناح مردم مستظرفیم ببینیم از این «ماست» بگذر  
کره صادر می می کنند

جناح قنار اصولاً دست هم اگر با «کره» باشد  
می چسند

### سازمان جوانان

اوضاع سیاسی متغیر جامعه ما یک طوری است  
که هر چند وقت یکبار، در شرایطی که پاشنه خاص  
می گردد، مثلاً آن چند وقتی است که عده ای شایعه  
می کنند لایق استعفا داد و لافانی یا نفرشی سربا  
اعلام می دهند که این قبیل حرفهای مفت تماشای از  
امس او بلکه از بیخ شایعه است.

چندینی پیش، پس از اطلاع رسانیهایی منتشره و  
شنیداً شایعه کیهان پیرامون پرونده نظرسنجی  
فرش اطلاعات، این کردن استعفا امینی از برخی  
مرکز دولتی و نیز نقل و انتقاد امیر متحیان عضو  
سردبیری روزنامه وسکت برخصوص راست نوبن  
کیهان و ... یک دفعه شایع شد که آقای صسین  
شریعتداری مدیر مسوول مشترک این جریده شریقه  
در ظرف استعفاست و قرار است به جای وی برادر  
«صسین انتظامی» امیر مسوول روزنامه «جامع»  
بیاید با جمیع نیروهای انتظامی!

هنوز شایعه فوق الاشارة بر هوا خشی و رد نشده  
بود که روزی برخی از سایت های مشکوک خبر از

استعفا آقای «معداالله مهاجرانی» رئیس مرکز  
بین المللی گفت و گو تمدنها داده شد. خاتم جمیله  
کنیور، بالاخره به خبرنگار ایرنا اعلام داشتند که  
«آدمه بیان می شود. صرفاً بازگویی نتویات متغیر  
برخی اشخاص است».

واقعاً که بوی لعن این قبیل شایعات بودار، مشام  
هر انسان را بخصوص اگر لال گفت و گو باشد، سخت  
می آرد. در همین راستا به خاطر اطلاع می نویسم  
سجید ریست و هوای سالم شهری از تمام قرارهای که  
قصد دارند در یک مورد خاص، بنا به هر دلیلی  
شایعه ای چیزی بیسار و در لغوه باشند، خواهش  
می کنیم که از قبل اعلامی باخود مورد حاصل بفرمایند.

### سازمان جوانان

نویسنده «صلح طنز اطلاعات مفتگی، علقه آینده به  
امید خدا از دست مخزن نویسی در این جریده استعفا  
خواهد داد. شاید هم تا به الآن داده باشد.  
زن اداری می شنید بگری سر راه یک ردگی وزن  
اطلاعات مفتگی شایعه بالا را شنیداً آشکاب می کرد. در روزی  
نصفه گیر آوردی یک ردگی هم بین منزل آقای پورانی

# شش ماساکه راز

دو غزل از بهری جهانگیری - مشهد

## واژه‌های خاصه

هر چند با ترانه و بی بال و بی پند  
این گامهای خسته زنجیر خوشترند  
یوسف به قمر چاه اسارت پناه برد  
از بیم گر گشاکه شبیه برادرند  
حتی دو چشم شب زده جلدهای شوم  
آبی تر از نگاره زلال کبوترند  
حسن به آخر این خط رسید  
این واژه‌های خسته تنهای آغوشند

## نمونه سرخ

بشکن حرم و بپوش شهای ناب را  
خورشید تا همیشه بر المکن غناب را  
بگشای رو به آینه‌ای روشن و زلال  
این چشمهای خسته و لبریز خواب را  
آنها منم نگاه تو را نه می‌کنم  
جز این صیوی تشنه که می‌داند آب را  
تا کی مگر به ساحل آرامشی رسم  
عمری جو موج می‌دوم این اضطراب را  
میلاد سرخ حادثه را گریه می‌کنم  
وقتی غروب بدرقه کرده آفتاب را

## نظر

تعارف کرده بودی دو ستم داری  
و از چشمان خود آینه می‌باری  
بیا امانه مثل یوسف - سرده  
بیا امانه مثل صخره - سنگ - سنگ  
بیا این بار اما مثل باران باش  
بیا یک بار هم رنگ بهاران باش  
بیا اینجا مجال تو سرودن هست  
و احسانی برای سبز بودن هست  
بیا نام تو را آواز خواهم کرد  
و آغوش دلم را باز خواهم کرد  
تو هم چون من قبل کرده‌ای خود را  
و می‌دانم تحمل کرده‌ای خود را  
تو هم - آری - به لعل ورد می‌مائی  
تو هم بی عشق - سرده - سرده می‌مائی  
بیا مادردهایی مشترک داریم  
و از یک آسمان آینه می‌باریم  
رو به روی تو - رو به روی من

## دروغ

از این مردم چشند و می‌گیریم  
از این کج و دوسرو می‌گیریم  
از این طفل گچی که کور است و نادان  
از این ایبل بی‌آیرو می‌گیریم  
تو آکنده از سرب سنگین کنی  
من از کینه تندخو می‌گیریم  
و چشمان مانش، سراسر دروغ است  
دروغ است چشمت، از او می‌گیریم  
روانه سراپی - تهران

فاطمه صادقی - محسن‌شیران  
سرودمهای ششایی و علفه خوبی دارد اما  
تصدیق نکرده‌اند که ششامیره این از اصالت  
اندیشه خیال و آفتاب است و خود با کسود هر یک از  
آنها می‌تواند به سنی و شجید شدن شعر بینجامد  
نمی‌دانم چرا  
فانصدکیا  
با پای پیراه نیامده  
شاید حادثه‌ای دیگر  
برای عشق پیش آمده  
شاید سال پرور از پیش فاندکیا  
کسی از تبار ما  
چون فرهاد  
از کوه سنگی  
نه مثل رسید  
سیاحتت نظری - گیساران

می‌دانم که تلاش می‌کنید و از مطالعه  
خلل نمی‌شوید، اما چه کنم که سرودم‌هایتان  
یکسخت نیست مثلاً این موبیتی  
بالم بیمار یک درد عجیب است  
گرفتار نگاه پرلری است  
پریدم از هوای یک شیری را  
تو ستم از تو اما بی‌نصیب است  
شمن اینکة حرف و تصویر تازه‌ای ندارد  
مصراع سوم سست است و اما در شعرهای  
فردا کلاسیک نیز همین اشکال به چشم می‌خورد  
دیروز روی قدر پدر  
گریه‌ام نکرد  
چشم‌م را قیلاً  
هذیه دادم به تو

فاطمه‌هایان را خواندم خوشتر  
گریه خایان زده و زهر - سم‌مغلی فرشت  
فیش آید - سید میرچایی مشهد - چنا فتیران کرج  
- مهدی میرد تاگستانی - بنر همدان - محمد رضا  
و اکرامان بختران - فاطمه‌ایان طبری - اصفهان  
مهران میردانی - ۱ - میثم تقی‌حاجی کرج - بار خست  
صدی دهان - رهبا غنمی تهران - کاف شعری  
تهران - محمد حامی - تکلیف - فرهاد ازین - اراک  
فاطمه‌ایان ششایی - تهران - درواری خوری  
سم‌مغلی - رضا فریانی - گرگان



## چشم به راه

یک شمع نیمه جان و اتاق از تو خالی و -  
شب مانده در میان و اتاق از تو خالی و -  
یک صندلی نشسته در ایوان به انتظار  
تصویری از عزرا و اتاق از تو خالی و -  
چشم به راه و پنجره ها رو به کوچه باز  
دستم بر آسمان و اتاق از تو خالی و -  
وقتی شکسته وارد این خانه می شوم  
آندوه بی آسان و اتاق از تو خالی و -  
تنباهی و چشون و من و استقام و مرگ  
آونگ و آسمان و اتاق از تو خالی و -  
گلستان کنار پنجره پرامرد و همچنان  
آینه بی نشان و اتاق از تو خالی و -  
حواش شعری زاده رابیل



## از تو دورم

امروز که محتاج تو هستم ز تو دورم  
افتاده در این کلبه تاریک نمورم  
در همه به بهم ابرو و مه و باران  
فرستگ به فرستگ من از تو دورم  
لبریز ز پامردنم و حس شکستن  
آکنده ز خشنکیدن و نشویش تنوم  
از ایل گل و قافله میسر بهارم  
«از تیرا تیلور فرم و نشانه تووم»  
ای بارقه روشن فردای شکستن  
امروز که محتاج تو هستم ز تو دورم؟  
محمد رحیمی (فلسوف) - روین شپهر

## به خاطر تو

یاد یار و یسین بی تو ای گل نازم  
نشسته بغیر چنان و گوی اوازم  
لفظ فقط ز بی تو و به خاطر توست  
اگر که با به و خوب زمانه می سازم  
به عاشقان این فصل عشق می مانی  
تویی شکوفه شرم تو می گل نازم  
اگر چه هست غوی برونم اما  
شکسته است دگر بالهای پروازم  
نشسته ام و در این شام تیره و دلشنگ  
بوی تو غزل عاشقانه می سازم  
یسا که بی تو در این روزهای تنهایی  
چو آفتاب خزان دیده رنگ می بازم  
اسماعیل مددی، علی آبدان کنول

تقدیم به امام عصر (عج)

## بشاری که می رسد

گل می دم به بوی بهاری که می رسد  
چشم به در به دیدن پاری که می رسد  
تکرار می شود غزل انتظار من  
هر شب به نام آینه داری که می رسد  
بغض هزار حنجره و اشک می شوم  
در تاروپود نغمه تازی که می رسد  
فردا بی دوباره به خورشید می رود  
از آسمان تیره شراوی که می رسد  
روشن ز آیه های خدا می شود زمین  
در یق ذوالفقار سواری که می رسد  
محبوبه برادر، مشهد

## بوی تو شمع

نه یک نگاه صمیمی، نه یک توتاش دست  
بین چه می طاید دل از این جماعت هست  
نماد آنچه که ما سرنوشت می نامیم  
هر از سالند ز یک شاهراه تا این هست  
و آرزوی رسیدن به آنچه دل می خواست  
چو شیشه لب به لب سنگها نهاده و شکست  
در آستانه این فسون بی هویت مسا  
کسی نمی شنود از جام دوستی سر مست  
وفا کیانی، تبریز

## آینه

شکسته های آینه ای را  
در شیشه ستاره  
می گریه میان دست  
تا که شاید  
دوباره نقشش از تو را  
میان آن بینم

احمد حایری، دهرلی

## زنان جان دو قربانی باشند!

زنی که با راه اندازی سان لافری و زیبایی در تهران اقدام به ساخت و عرضه زلفی لافری قلبی می کرد و غذای آن مصرف کنندگان این زلفا را به پستریهای خطرناک پوستی و گوارشی مبتلا کرده بود دستگیر شد. در پی شکایت عدلی از مبتلایان به بیماری به وزارت بهداشت و درمان اعلام شد که سان مورد نظر بدون مجوز راه اندازی شده و مصرف زلفی لافری توزیع شده برای سلامت مصرف کنندگان خطرناک است.

گفتنی است که صاحب سان لافری در دادگاه به پنج سال زندان و پرداخت ۲۰ میلیون ریال جزای نقدی محکوم شد. در پی این گزارش پزشکی تمامی مصرف کنندگان این نوع زلف لافری که پیشترشان خانمها هستند به بیماری پوستی و التهاب شدید موضعی مبتلا شده اند که به تشخیص پزشکان ممکن است این بیماری سالها ادامه داشت باشد. قاضی دادگاه به اعضای خانواده ما بزرگوار و زنان دختران جوان هشدار داد هرگز نباید مصرف زلفی لافری و لافری و با تشخیص اندام باید زیر نظر پزشکان متخصص انجام گیرد.

استاد ۱۲ دی

## اگر قرار است ازدواج کنید این شهر را بشناسید!

آن و شوهری که برای تأمین مخارج زندگی خود کشفهای ساختن یک منزل را فراموش کرده و دستگیر شدند. این زن و شوهر که لاهور صاحب نام دارند، هفته گذشته در شعبه ۲۰۲ مجتمع قضایی میرداماد حاضر شده و به اتهام خود قرار کرد. لاهور خطاب به رئیس دادگاه گفت:

چندی پیش پدر شوهرم من و همسر من و من و همسر من خود به پورن گرفتار و ما چون پولی در دست نداشتیم تصمیم گرفتیم به منزل دوست پدرم برویم و مخفاری پول از او قرض بگیریم. زنی آن روز پدرش در منزل نبود از یکی از همسایه ها سرافش را گرفتیم، آنها در جواب گفتند اطلاعی نداریم بعد از اینکه همسایه دوست پدرم به خانه اش رفت من هم وسوسه شدم و تمام کشفهای آنها را در بیدم و ولی انگیزه قلبی نداشتیم وی فردی پس از آنکه خواستیم از در خانه خارج شویم پلیس ۱۱۰ ما را با آفتاب شوهرم گرفت. گفتی است این زن و شوهر با تحقیقاتی که به عمل آمده سابقه کثیری هم داشته اند و به اتهام بدبختی و اعتیاد به مواد مخدر مدتی در زندان بوده اند. قاضی دادگاه با گرفتن رعایت شکنجه ملهمان را با گرفتن تعهد آزاد کرد.

ایران ۱۲ دی

## جوانی که گدازه پهری را برداشت!

جوان ۳۰ ساله که قصد ازدواج داشت برای تهیه مسکن مستقر خانه پدری را فروخت پدرش پس از چند سال اصرار پسرش علیه زنی فروشنده پسرش خانه بالاخره زن به خواست او داد و خانه اش را فروخت تا به راه اندازی علی. پول فروش خانه را در بانک نگذاشت و بعد از مدتی با گرفتن وام مسکن خانه ای بخردن تا علی هم پس

از ازدواج بتواند در منزل پدرش زندگی کند.

علی که تمام پولها را در حساب بانکی خود واریز کرده بود پس از مدتی با گرفتن وام و پیدا کردن یک خانه مناسب، بدون اطلاع پدرش را به نام خود فروخته اند. پدر زمانی از جویشت خبر شد که کار از کار گذشته بود و زمانی که علت این کار را از پسرش پرسید، علی گفت پدر من ۲۲ سال دارم و می خواهم ازدواج کنم نمی توانم همسرم را به خانه شما ببرم اینطور می بینم و خاتم راحت تر هستم و منتهی به خوابی پول بیش از آنکه بخانه را بفشارم قرار می دهم پدرم که صبر را در سستی و سست گذرانده و شما سرعده خود را از دست داده اید اکنون بخانه به دوش در دادگاه علیه فرزندش شکایت کرد.

راوی ۱۱ دی

## زنی خواستنی بر دخترش را برد!

یک زن و نوزادش، سر دختری هفت ساله اش را برید تا با خون تازه وی سر و روی خود را آراستند. دختر این زن ۳۹ ساله ۴ ساله همسرش نام دارد پس از حضور در دادگاه اعلام کرد که این کار را برای اینکه همیشه جوان بماند و چهار پیری بشود انجام داده است.



موشنه روزنامه ۱۰ پاییزه مارسیا این جلیبت را به تقلید از ایزابل یک و اتوری یک شافرازه پستمانی که

برای شادابی پوست بدنش از خون دختران جوان استفاده می کرد! این مرنگ شد «مارسیا» سر دخترش را در یک هال برید و در کمال آرامش با خون وی بدنش را آراستند. اما خانمی که می خواست جسده که شده دخترش را به عنوان اشغال بر چند کشته زینف قرار دهد و لوژ پرورد دستگیر شد. این روزنامه به استناد تاریخ اوست روزی به مادر اتفاقی کسی از خون یک دختر فمکنش گنج ایزابل روی آشفاد روی دست ایزابل می ریخت هیچ وی با احساس خرافاتی که داشت می می کرد به دست سفت شاداب و شاداب شده است از آن پس تصمیم می گیرد که با خون دختران جوان پوست بدنش را آراستند. بعد در آن زمان تعداد ۵۰ زن از دختران جوان نابیده شدند که به اعتقاد زن به زینف این زن بریده شدند.

شپن ۱۱ دی

## مزدی که بعد از ۲۶ سال متر شواشی کرده!

مزه بلوچستانی که حلقه ناله و سار جواهرات نوزادش را از یک جواهر فروشی بزرگ خرید بود پس از ۲۶ سال ادوال مسروقه را به صاحب فروشگاه برگرداند. هفته گذشته جواهر فروشی در اینک بنسنادی پستی را دریافت می کند که در آن سفارش طلا شامل یک حلقه ازدواج و تعدادی موزارید و گوشواره

و یک نام بوده است نویسنده نامه نیز چنین نوشته که در سال ۱۷۸۸ اینجانب این جواهرات را از فروشگاه شما به سرقت بردم اما بسیار ناراحت شدم پس از آنکه فهمیدم ادوال مسروقه برای مشتریانی بوده که قرار بوده با هم ازدواج کنند به همین دلیل اصلاً تراستم آنها را فروشم و حدود ۲۴ سال هدایا و جواهرات داشتم. اینک سرانجام تصمیم گرفتم آنها را به شما بازگردانم و اینطورم مرا ببخشید و صاحب جواهر فروشی از روی مهر اداره پست فهمید که سابقا یکبار زندگی می کند اما هرگز نمی خواند دنبال هدایای این بزرگوار را و رساوت چرا که می گرد پس از ۲۶ سال هدایا و جواهرات و بی برتن به نشانی خود و بازگردان جواهرات از وی نگار می ران به یادگاه بکشم.

تیش ۱۱ دی

## میکر تاکسی هم امنیت ندارد!

هفته گذشته دختر جوانی به نام «مینا» ۲۰ ساله در خیابان شهید مدنی سوار بر تاکسی شد و قصد رفتن به خانه یکی از دوستانش را داشت که ناگهان دو جوان مسلح سوار از کنار تاکسی گذشتند و به دستور جوان ملکه گفتند که دختر فصلانی شد و جواب آنان را داد. در این لحظه یکی از دو موتورسوار حلقی را نشاند تاکسی را سد کرد پس از توقف تاکسی قاضی را جیب خود درآورد و راننده تاکسی را از ماشین پیاده کرد و بعد جاقو را زیر شیری میدا تنها مسافر تاکسی گذشت و از او خواست که سوار موتور شود. جوان دیگر که شدیداً از حرکت دوستش سرسیده بود از او خواست که دختر جوان را رها کند در این جویشت ناگهان ماحوری مظنه بودند که در حال گذشتن وی در این منطقه بودند با دیدن این ماجرا به سمت موتورسوارها رفتند و بلافاصله آنها را دستگیر کردند.

بنابراین گزارش از جوان زوگی در مقابل رئیس دادگاه شعبه ۱۲۱۲ چنانی تهران قرار گرفته و مادر و دختر جوان که شکیان این پرونده هستند با حضور در جلسه خوانان شد منازعات این دو جوان شروع شدند. قاضی دادگاه پس از شنیدن اظهارات شاکتین پرونده آنان را به همراه دو جوان شروع برای ادامه تحقیقات به معاون اداره آگاهی تهران تسویل داد.

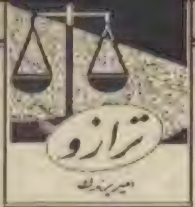
جوان ۱۱ دی ماه

## زنی که ۱۲ ساعت با شوهری حرف زد!

یک مرد آمریکایی که هزینه تلفش بیش از ۹ هزار دلار شده بود به پلیس این کشور شکایت کرد. در پی این شکایت شد توسط شرکت مخابرات مشخص شد که این مرد هنگام مسرت کردن با نامورش که در یکی از کشورهای این کشور سکونت داشت به خوبی وقت بود. نامور ۳۹ ساله این مرد که ابدان ۲۸ ساله به پلیس گفت وقتی نامزد من به تن تن کرد بیشتر از ۱۲ ساعت با او صحبت کردم می اندی متکلمن از جواب مرا می داد. نامور بدین که او دیگر جواب نمی دهد به همین علت با او خود کلام کرد که با رفت دارد به حرفهای من گوش می دهد به این علت ۱۲ ساعت تلفم با او حرف زدم اما حالا فهمید که در تمام این مدت نامزد خواب بوده و به صحبت های من گوش نمی داده به همین دلیل از او متعزم و دیگر حاضر به ازدواج با او نیستم.

اینترنی





## تعاونی فرهنگیان چه می‌کند؟

تعاونی محترم فرهنگی هیرکانی می‌کند خدمات رفاهی ارائه می‌کند. بر سه مبارک متصل تعاونی‌های ادارات دیگر قلام ضروری از نیاز طرح و روغن و لوازم التحریر کارمندان خود قرار داده‌اند. ولی تعاونی فرهنگی در ماه رمضان هیچ کالای ضروری بین کارکنان توزیع نکرده است. خواهش‌های مستمر تعاونی‌های رنجبرهای فرهنگی جهت رفع حال کارکنان کالاهای ضروری و مورد نیاز را تا اسفند توزیع نمانده. با توجه به ضرورت‌های فرهنگی - خبرنگار اطلاعات همدکی

## خوانان ایرم بسیار محروم‌اند

بیرم شهری است از توابع استان فارس این شهر از مشکلات فراوانی رنج می‌برد از جمله این مشکلات نبود پارک برای تفریح است. همچنین این شهر سیمای در زمین فوتبال ندارد. حتی یک باشگاه ورزشی برای جذب جوانان شهر و سرگرمی ورزشی آنها موجود نیست در ضمن کتابخانه عمومی بیرم که دارای بیشترین عضو در بین کتابخانه‌های این شهر است با کمبود فضا برای کتابها و پروژست.

این کتابخانه فعلاً در سبزه‌ی یک متر مربع قرار دارد پس از اینکه برای آن جای مناسبی بر نظر گرفته شد متأسفانه برای استوار کتابها با کمبود فضا مواجه شده به همین خاطر پیش از قرار جلد کتاب در این بازار بدون استفاده حاکم می‌خورد. امید است مسئولان فرهنگی استان فارس به موضوع رسیدگی و مشکل را حل کنند. پاسر کهنسال

## تجهیزات محروم است

منطقه شهیر از توابع دزفول دارای مشکلات بسیار است. این مشکلات عبارتند از: اگر یک روستایی دچار فقر و تنگدستی شود به خاطر نبود وسایل تا به شهر برسد می‌میرد. حتی انسان درمان را در روستا نیست. ۲. مصرفی از چشمه است و گاهی بیم آلودگی آن می‌رود.

کارمندان کشاورزی دیم است و اگر باران نیاید کشاورزان با مشکل مواجه می‌شوند. اهالی منطقه شهیرین انتظار دارند مسئولان مشکلات آنها را حل کنند. حمیدیه رانی

## کنده‌کارها را می‌گذارند و می‌روند

چندی است که آثار کوه‌ها و معادن عمومی به علت اعداات ناهنجار کنده‌کاری شده است. چاله و

گودالهای زیادی می‌جوید آمده است و نیاز به حوضت و تعمیر دارند. متأسفانه توجه چندانی به رفع این معضل نمی‌شود و گاهی هم که این چاله‌ها را پر می‌کنند تعمیر آبشار و اصولی صورت نمی‌گیرد. واقعاً این سوال پیش می‌آید که کدام سازمان مسئول رفع این مشکل است؟ استانی است که در سوزان محترم تقاضایم جهت رفع این محصل بگوشد.

داود خامنه‌ای، خبرنگار اطلاعات همدکی، تهران

## سیستان و بلوچستان آماده برای سرمایه‌گذاری

استاندار سیستان و بلوچستان مهندس حسین امینی در گفتگو با خبرنگار اطلاعات همدکی، با بیان این مطلب که همسایه جنوب برای سرمایه‌گذاری در استان آماده است افزود دولت بیش از ۶۰۰ میلیارد ریال تسهیلات تکلیفی برای این استان اختصاص داده است.



امینی گفت هیچ فرمی در داخل و یا خارج از استان نمی‌پذیرد به سلفور سرمایه‌گذاری در این منطقه نگرانی داشته‌اند.

استاندار در پاسخ به این سوال که چه کارها و اقداماتی برای اشتغال جوانان شده گفت از سال ۱۳۸۴ تاکنون ۵۵۴ میلیارد و ۹۰۰ میلیون ریال تسهیلات به این استان اختصاص یافته است. حسین امینی در ادامه افزود از ۱۵ هزار و ۲۰۰ نفر سهمیه این استان از میان ۵۴۰۰ نفر طرح ضرورتی اشتغال ناگهان پرونده ۱۱ هزار و ۵۹۱ نفر مناقضی به کمیته اشتغال و سرمایه‌گذاری استان معرفی شد. وی گفت از این تعداد پرونده ۱۱ هزار و ۲۸۷ نفر مورد تصویب کمیته اشتغال استان قرار گرفته است.

## استگاه فرستنده کارچان مخطی را محل نگره

پس از چند سال انتظار بالاخره جندی قبل با مشکلات فراوانی فرستنده بزرگ رادیو و تلویزیون در کارچان اشتغال شد این فرستنده بخش اصلی حوزه‌های تیکشور و چهاراب را زیر پوشش قرار می‌دهد. از این بات مردم خوشحال بودند که بالاخره برنامه‌های تلویزیونی را با کیفیتی بهتر دنبال خواهند کرد اما متأسفانه با وجود افتتاح این فرستنده بزرگ در انتها موجب به‌تأخیر شدن برنامه‌های تلویزیونی نشده بلکه بعضی وقتها به‌طور مکرر برنامه‌های تلویزیونی قطع و وصل می‌شود و از شبکه‌های اینترنتی هم خبری نیست و قطع می‌باشد حتی بعضی اوقات تلویزیون برنامه‌هایش قطع می‌شود و تصاویر تلویزیون

پاکستان را نشان می‌دهد. انتظار می‌رود توجه زوئتر این مشکل را حل کنند تا مردم از نظر دیدن تلویزیون مشکلی نداشته باشند.

رسمی نویسی

## اكثر شباهت با و کوجه‌های هندوستان خانی است

خانگی بودن بعضی از خاها و کوجه‌های شهر هندوستان و آسفت‌های اینها یکی از معضلات است که کنشگران با پیگیری‌های انجام شده حل نشده است. ترده‌های این سیرها در فصل رستایی با مشکل انجام می‌شود یکی از این سیرها که طول آن کمتر از هجدهم است محل رفت و آمد دانش‌آموزان دبیرستان دخترانه همدان واقع در هندوستان شمالی جنب کلاستر ۱۹ بین پلوار خاها و خیابان مطهری و خاها با هم می‌آید اما است که در سال گذشته قسمتی از آن با پیگیری‌های انجام شده و چاپ خبر مشکلی در اطلاعات همدکی با همت و تلاش شهریار رفت هندوستان آسفت‌های گرمید و خاها آن همسایه حل می‌شود و مشکلی ترده برای دانش‌آموزان دایر از مسروان ایرانیان استان انتظار می‌رود که در این رابطه جهت رفع حال مردم به‌خصوص دانش‌آموزان اعتراضات لازم و با بر این اختصاص دهند.

فرهنگی نویسی  
خبرنگار اطلاعات همدکی

## مطمان و دانش‌آموزان نا می‌باید کانه بپزند

در دوران پیشرفت علم و تکنولوژی و در عصر ابراشیانات رایانه و اینترنت و برنامه‌های دانش‌آموزان همچنان باید از گرگ و شنه سیاه بگریزیم. خوش استاده کنند و حاکم خاها و سلفور و فرزندانش نوش که در بسیاری از منازل نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. نکته «آب‌پز» است که زیاده‌نیز و بهداشتی است انیدواریم مسئولان وزارت آموزش و پرورش در روشهای بهتری در نظر دارند به روش اجزای کار با معلمان و دانش‌آموزان دیگر از گرگ و شنه سیاه که دیگر ممنوع شده است استفاده نکنند.

مردان - ف

## گازرسان با اولویت صورت می‌گیرد

مدیر مسئول محترم همدانه اطلاعات همدکی با جلاقی طلب به محقق منتشره در آن مقاله‌نامه به فریاد ما گازرسانی به روستای کرچه چشمه از توابع شهرستان نسیم بدین وسیله به اطلاع می‌رساند با توجه به محدودیت اعتبارات و ریسک اولویت روستاهای راجه شرایط گازرسانی یا همدانگی فرماندهی راجه شهرستان اشکاب و گازرسانی به آن روستاها در برنامه اجرایی این شرکت قرار می‌گیرد و از ان‌صافه گازرسانی به روستای کرچه چشمه نیز در سرفاهای آینده مورد توجه قرار خواهد گرفت. من‌الله توفیق

روابط عمومی شرکت ملی گاز ایران





# تبریز، میعادگاه ماشتان فوتبال

بابک پورعلی

پرسپولیس و استقلال در هفته پانزدهم لیگ برتر یکی از استثنای ترین بازیهایشان را به نمایش خواهند گذاشت. عواملی که این دیدار را از نظر ماستاتیکی کرده است، می تواند به زیبایی شدن مصاف این دو تیم کمک شایانی کند.

اولین مورد که در تاریخ بازیهای این دو تیم کمره صاف است، انجام بازی در خارج از تهران است. افت قرمز و آبی یک بار در سال ۷۲ در مشهدیان به مصاف هم رفتند که در آن دیدار بدون تماشاگر برگزار شد و به دلیل حملاتی که بعد از مهلای رفت این دو تیم به وجود آمده بود از سطح خیلی پایینی برخوردار بود. اما حالا در زمین صاف ورزشگاه بانگ امام و در حضور بیش از پنجاه هزار تماشاگر بازی در تیم دیدنی تر خواهد بود.

از سوی دیگر هر دو تیم با ترکیبی کامل به مصاف هم می روند. یعنی به بازیگری در لحظه ای در نیست نفارت این دو تیم است و نه بازیکن مصدوم از این دو «پروین» و «کیک» هیچ تگرانی از بابت ارتع کرین تیمشان ندارند. ضمن اینکه نامموری چن آزادی هم دیگر نمی تواند برای بازیکنان دو تیم توجیه عقلانی باشد. چرا که این بازی ورزشگاه یکصد هزار نفری دیگر میزبان دو نصف بزرگ فوتبال کشور نیست و خود در کدام سکونت نظاره گر این دربی سستی خواهد بود.

مختصر از همه اینکه اسناد برای اولین بار است که جدول رده بندی لیگ هیچ گونه حساسیتی کلامی روی این دیدار ایجاد ننموده کرد و این موضوع به خاطر ورزشی شدن کارکنان قلابی پوش قرمز کاظمی است. در سالهای گذشته استقلال و پرسپولیس همواره در نقشه صورتبندی قرار داشتند و هر کدام که به این هدف نزدیکتر بود، کوشش سستتری را از خود نشان می داد. این بار سه پهلوان ها کاری کرد که کاس ستان و به لهرملی زده ستان در نیمه فصل اول لیگ نه تنها دست به کاری استثنایی در تاریخ فوتبال کشور زدند، بلکه خواب دیگر معیان را برای صدر نشینی حداقل برای چند هفته دیگر راحت کردند.

این شما و این هم دربی دربی سال در تبریز!



**پروین،  
دو بر صفر  
می بریم!**

در ورزشگاه کارگران  
یک روز فیصل از پرواز

سرچویشان به سمت تپه یزنی برپا بود. حدود سه هزار هزاران مشتاق برای تشویق بازیکنان مشریشان به ورزشگاه آمده بودند تا علاوه بر حمایت از بازیکنان تیمی که از نزدیک شاهد آخرین تمرین قهرمانپوشان باشند در پایان تمرین هر یک از بازیکنان در محاصره صدها تماشاگر قرار داشت و از تمام جمعیت به حدی بود که برای دفاعی نمی شد بازیکنان پرسپولیس را پیدا کرد.

بیشترین جمعیت در اطراف رود چشم آبی پرسپولیس بود. پروین نمی دانست جواب کاوه کی از هواداران را بدهد و فقط در جواب آنها می گفت: «ما برنده ایم»

آندروز سیر گرم تا اطراف او خلوت شد به طریش زلتم و بدون هیچ مقدمه ای گفت:  
□ علی آقا نتیجه بازی را چقدر چند پیش بینی می کنید؟

● ما بازی را می بریم. این تنها چیزی است که می توانم بگویم  
□ اما من لا شامی خوانده که نتیجه و پیش بینی کنید!

● کار سختی است! تو هم اگر پرسپولیس هستی بهت قول میدهم مردم  
□ روحیه بازیکنان بعد از باخت به سپاهیان چگونه است؟

● این تنها باایلی است که در روحیه بهمان تاثیر منفی نگذاشت. ما در مصفاون بهترین بازی فسلان را انجام دادیم ولی به تشکیلات قرمز خودمان «ناوری» بد باختیم تازه وقتی بهما بازی استقلال و نوب آس بد باختیم خیلی به شکست دادن حریف سستی افتاد و شده اند.

□ شما چطور؟  
● من هم خیلی امیدوارم از اشاده کار همه چیز طبق روال پیش برود. ما بازی را می بریم

□ با چه نتیجه ای؟  
● انگار، دست بردار نیستی!  
□ م.  
● بنویس دو، هیچ می بریم

پروین که انگار از پیش بینی نتیجه بازی همدان را نمی به نظر نمی رسید، با گلزن جمله آخر از ما عاصه گرفت و به سمت ناصر انراهمی و پرویز کدوسی رفت

## کجی گفته ما می بازیم؟!



برای حریف زدن با «ورلد کیک» مدل تمرین آبی ها جای همدان مناسب نبود، چو که از خودش از قهقهه زاده خواست بود تا بازیکنان را متوجه مصاحبه کند. حال اگر می خواست با ما حرف بزند، معلوم نبود

بازیکنان استقلال چه حرفها که برایش در نمی آوردند البته حتی و برای آخرین تمرین استقلال در تهران هم خوب بود. نه به خوبی حریف و حداقل در این چند روز اخیر خبری از آن شعارهایی که بعد از پایان بازی آبی پوشان تار کج و ملت می شد نبود.

کج را در دفتر باشگاه استقلال برای مصاحبه تنها گیر آوردیم. البته بر کنار ابراهیم خاش طاب و با این سوال در حرف را با او باز کردیم

□ آقای کج! پرسپولیس هادی گویند بازی را ۱۰۰ بر صفر می برد!  
● کر کنند!  
□ صبحی آنها پروین  
● من فکر نمی کنم پیش بینی او درست از آب درآید!

□ شما نتیجه این بازی را چطور پیش بینی می کنید؟

● من پیشتر نیستم و هیچ علاقه ای هم به این کار ندارم

□ انگار زیاده به بود استقلال خوشن نیستند؟  
● چرا انتقاد من از آمادگی بازیکنانم را نمی فهمم

و اگر نتیجه بازی را پیش بینی نمی کنم دلیل نمی شود که شما اینگونه برداشت کنید

□ به خواندنی استقلال چه فای می دهد؟  
● به آنها قول می دهم بازی خوبی را ارائه ندیم و

ما کاهیمبی این چند هفته را چیران کنیم

□ با پیروزی دو تبریز؟  
● نه

با توجه به اینکه کج یک مربی آلمانی است و عقاید و فرهنگش با ما ایرانی ها فرق دارد، زیاد با او بر سر پیش بینی نتیجه بازی روز جمعه گفتار فرقت و ضمن



## پیکر هفتاد و نه ساله

### پیکر زینت‌های کلاسیک شود

پیکرهای بافتنی یکی سادگی آخرین ۶۰ ساله از زمین فوتبال در دانشگاه پارسه قرار دارد. از این کلاسیک چمن این ورزشگاه از دور شده آغاز شد کار کلاسیک چمن این ورزشگاه که برای نخستین بار به صورت دولتی انجام می‌شود از سوی شرکت هفتاد و نه ساله ورزشی شماره دو مجموعه ورزشی آزادی آغاز شد و قرار است این چمن به زمین اصلی انتقال یابد.

به گفته کارفرما، مجموعه ورزشی آزادی نگر شرایط آب و هوایی مطابق با دانشگاه آزادی از ابتدای سال ۱۳۶۶ قمری در حال برپایی می‌باشد.

داخل ورزشگاه این هم از آن عده‌های همیشگی است چرا که آقای قلم‌نویس در مسکن‌هایش گفته به تدریج که در فصل زمستان هوا سرد نباشد و برف و یازان هم نیارند!

### آقای بی بی به کارخانه شخصی خود!

هفته اول دور و بر کلاسیک رفت‌های لیگ کشتی آزاد باشگاه‌های ایران در شهرهای تهران و تبریز شد و طی آن دو تیم صدرنشینی صدام تهران و تاجیکستان نیز از سد حریفان خود گذشتند. بر حسب برگزاری هفته اول دور بریکشت رفت‌های لیگ ایران در تبریز کشتی‌گران و دست‌اندرکاران این رقابت‌ها در دور رفت تحلیل به عمل آمد و نتیجه به این‌ها افتاد.

در این بین غلامرضا محمدی سرد زینت‌های کشتی کشتی‌گران در اولین تجربه میزبانی‌اش به عنوان بهترین مربی تیم فصل اول لیگ برگزیده شد و از سواد کشتی برگزیده استانیات مورد تقدیر قرار گرفت.

شایدی نگاه است از بهترین‌های کشتی ترکی کشتی‌گران به‌سبب غفلت از این تحلیل به عمل می‌آید.

### کشتی‌گران این امتحان آب خالی!

این بارها تیم فوتبال میانه‌ها در لیگ پرش پادشاهی می‌کند. در پایان هفته دوم این رقابت‌ها شاگردان فرهاد کاشانی در جدال با تاجیک‌ها، رقیب خود پرسپولیس صاحب برتری دو بر یک شدند. هوپند که عدم تعادل در ناواری مسابقه فوق تا حدودی بود بازی‌های میانه‌ها را به دور از واقعیت‌های خود قرار داد. در حالی که در ابتدای هفته همه از صحنه مشترک به آسیایی که سیر به آن دوم میانه‌ها شد صحبت می‌کردند. خبری که در مسابقه فوق با شجاعتی مثال‌زدنی به نشانه خود در پرچم روس در آن صحنه اعزاز کرد و به تمام حرف و حدیث‌های روسی قصاصات دیدار میانه‌ها به‌سبب پیمان دادا

### نبرد به دل کشتی‌های آسیایی نو تمام آسیا

زمان برگزاری تاخت‌های روسی در آسیای فوتبال که قرار بود روز سوم به‌هم سال جاری برگزار شود با موافقت رئیس مجمع فدراسیون فوتبال به روز ۲۸ به‌هم ماه تغییر کرد.

گویا این جایگاهی به دلیل دعوت‌نامه‌ای بوده است که از سوی کشتی‌گران فوتبال آسیا به فدراسیون فوتبال کشورهای اتریش شده و در متن آن آمده است که رئیس فدراسیون ایران در جلسه روز دوم تا چهارم به‌هم ماه سال جاری این فدراسیون در کوفه آمپور شرکت داشته باشد.

بدین ترتیب استادیات و راست فدراسیون فوتبال ساعت ۹ صبح روز شنبه ۲۸ به‌هم ماه جاری در سال فکندانه مثل المپیک برگزار خواهد شد تا رئیس جدید فدراسیون زمان خود را به‌هم ماه به کشور مداری بدهد.



هم نهاد انجمن‌های بیگانه‌اش و درست از روی جهت استادی که جلال مرادی یکی برداری کرد و در مصطفی که بداند کتبی بازیکن یک خطاره آبی پوشان قصد داشت با است سرعت و پیرایه ورزشی بازیکن حریف را از تنگی بیرون آورد. چشمانش را مثل آب خورس بست تا این تعجب در کارشناسان ایجاد شود که مرادی و انجمن‌ها با آگاهی کامل از لغات یک خطاره پرسپولیس و استقلال، قصد او را از رویا گذاشتند تا به نوعی در حق دو طلب بزرگ فوتبال کشور دردمت یک حلقه قبل از بازی بزرگ سال خوش‌خود می‌کرده باشد!

فنی‌ایحال پرسپولیس و استقلال در مجموع بازه بازیکن یک خطاره و است خود دارند که استادی می‌رود حقایق پنج بازیکن از این جمع بازیکنان هفته روزهم را از دست بدهند.

### بازیکنان یک خطاره پرسپولیس:

بهروز رفیعی، علی انصاریان، پژمان جعفری، رضا شاهرودی، آرتین پیرانی و حسن خان محمدی.

### بازیکنان یک خطاره استقلال:

علیرضا آقایی، بداند آقایی، داوود رستمی، مهدی پاشاژاده و محمد خرمگاه.

تنگر از آقای طالبی از آنها خدا حافظی کردم راستی شما نتیجه دیدار دو تیم پرسپولیس و استقلال را چه پیش‌بینی می‌کنید؟

### سرخابی بدو و خبرم را یازده یک خطاره

پرسپولیس و استقلال در بازی روز جمعه هیچ بازیکن دو خطاره‌ای در لیست خود ندارد و بدون ذخیره حاضر به مصاف یکدیگر می‌روند البته در ابتدای این آوازش ناهاری داوودان هفته دوم نقش بزرگی را ایفا کردند.

اگر قرار باشد واقع‌بینانه به مساله نگاه کنیم باید گفت جلال مرادی به به حاضر نشان دادن کارت قرمز به ناصر ابراهیمی و ده به دلیل اعلام پانتهی به ضرر سرخپوشان شایسته مرز نشی کردن است. بلکه نشانه‌های اصلی او که کارنامه ناواری‌اش را تا حدودی خطاره کرده عدم دانی خطاره دو بازیکن یک خطاره پرسپولیس یعنی رفیعی و انصاریان بود.

به گونه اکثر کارشناسان ناواری این دو بازیکن پرسپولیس در مجموع شایسته دریافت دو کارت زرد بودند اما جلال مرادی بدون توجه به حرکت نشی رفیعی و انصاریان مصون‌بازی در مقابل استقلال را برای آنها صادر کرده.

فرموده آن روز و دو ورزشگاه نشی تهران

### نتایج استقلال قبل از دوری بزرگ

- استقلال تهران ۲-۱ پارس تهران یک
- استقلال صفر-صحنه نقد آردان یک
- استقلال ۲-۱ پارس تهران یک
- استقلال ۱-۰ پرسپولیس صفر
- استقلال ۲-۱ پارس تهران صفر
- استقلال صفر-۱ خرم‌مستان صفر
- استقلال ۱-۰ پارس تهران یک
- استقلال ۲-۱ پارس تهران یک
- استقلال یک-صفر تهران
- استقلال صفر-۱ پرسپولیس صفر

15. 9. 5. 15

[illegible]

چند روزی که در آنجا بودم

مسافرات بستگمتال حولان آسیا در دو مرحله  
ار شد مرحله مقاماتی که به صورت منطقه‌ای  
و شد و نیم ملی حولان این در با طلب بر کشور های  
پس ایران و عربین در گروه مقاماتی خود به  
قهرمانی رسید و به عنوان یکی از پانزده نیم



نمایش بزرگ از پستان جوانان ایران

آسیابان دیگر جزو شرکت در صنایع نهایی راه است آورد و در دور مدنی ایران بازگردد. در این سفر و پس از اتمام مسافرت، تیرهای کمره خنوب و ایران از کمره بک چپ و نظر از کمره در تیراز و کمره از کمره و زاین و در مسافت از کمره چهار به نهایی یکپارچه می‌باشد و این سفر به جهت به نهایی مسافرت از کمره به تیراز است.

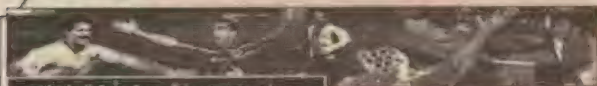
گروه ۱ ایران، ژاپن، کویت، چین  
گروه ۲ کره جنوبی، تایوان، قطر، عربستان  
لیبل در حقیقت ژاپن را که علاوه بر بسیاری

راه بحث آورده بود و سپس نکات را که به جهت  
عزیزانی امیده و آریهائی بسیار داشت مغلوب کرده و  
با اشتیاق جوشی یعنی دو اشتیاق مغلوب بهین  
تقدمی بحث دوره مسابقات جوانی آسیا شد.

ایران با کسب مقام دوم گروه خود در تیمه‌های در براب قرار گرفته که توانسته به مقام اول گروه دیگر در مسابقات چهارم پیوسته است. نظر به جهت حضور بازیکنان و یوگسلاو و یوگسلاوی، تبدیل به گروه شده بود. در یک مسابقه نسبت به پایانی با اختلاف یک امتیاز مطلوب بازی شد. از طرف دیگر چپ هم گروه مدعی را با اختلاف شکست داد و در صدر این گروه به مقام نهایی راه یافت. در مرحله نهایی ایران حضور با برتری در برابر تیمی است یالت و چپ هم به طور رقم نمایشی در ایران توانسته به خاطر روند پیشی و نزدیک شدن به تیمی علیه این مقام دوم می‌باشد. ایران نیز در بازی‌های جوانی با کمک هم نمی‌تواند چپ را شکست دهد. اما در مقابل چپ به پیوسته در امکان پذیر

ص ۱۲۰ : بام جوانی جوانان

چون ایران و نگره جنوبی با اسب مقنطاری اولی تا سوم خوار کشور بر مقام جوانی بستگی جوانان نیز به دست آوردند و این خود قلندری بزرگ و رهبری را نظیر برای بستگی باستان که تاکنون سابق داشته است خصوص بستگی با مرز عرصه سابق تجزیه و آموزش لازم را برای جوانان ما ایجاد می کند تا راه مقنطاری برتر و بالاتر بر آسیا بین بستگی را کنیم پیروزی بزرگ جوانان غیر ایرانی است از آنجا و پس از آن در اسب مقنطاری بزرگ بر می آید



هر هفته با  
بیش بینی لیگ برتر

ردیف	نام	تاریخ	محل	نوع	ملاحظات
۱۰۶	۱. اسفند اصفهان	۱۰	۹	۱	۲۲
۱۰۷	۲. یونسفیس تهران	۱۰	۹	۲	۲۸
۱۰۸	۳. آذربایجانسی سیر	۱۰	۹	۳	۵
۱۰۹	۴. تراس تهران	۱۰	۹	۴	۱۷
۱۱۰	۵. حیات تهران	۱۰	۹	۵	۱۷
۱۱۱	۶. اسفند تهران	۱۰	۹	۶	۱۵
۱۱۲	۷. یونسفیس تهران	۱۰	۹	۷	۱۵
۱۱۳	۸. آذربایجانسی	۱۰	۹	۸	۱۳
۱۱۴	۹. تراس تهران	۱۰	۹	۹	۱۱
۱۱۵	۱۰. حیات تهران	۱۰	۹	۱۰	۶
۱۱۶	۱۱. اسفند تهران	۱۰	۹	۱۱	۵
۱۱۷	۱۲. یونسفیس تهران	۱۰	۹	۱۲	۴
۱۱۸	۱۳. آذربایجانسی	۱۰	۹	۱۳	۳
۱۱۹	۱۴. تراس تهران	۱۰	۹	۱۴	۲
۱۲۰	۱۵. حیات تهران	۱۰	۹	۱۵	۱
۱۲۱	۱۶. اسفند تهران	۱۰	۹	۱۶	۰

19.  $\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

پنجاب	به شماره ششصد و شصت و یک	تول
قو اهل شوکت در مسافه پیش پیر کیر بران	صدم	
شماره شصت و یک		
مادان بدر ازکی	برصد و پنجاه و پنج	تول
صحت نام امان	پاس نهران	
ایوم نام شده	پاس نهران	
میدان اسمهان	فهر سپاسی شیخ از	
استقلال نهران	استقلال افغان	
ولاد خورشانی	دوب آهن اسمهان	
ی شهر از	سیدانو تول	

**نقصان و افزاینده**

در لای هر پیش‌بینی درست ۵ امتیاز و اگر غلط  
روانده و یا ضایع می‌دهیم درست پیش‌بینی شود  
تعداد گاهی دیگر شده اشتباه باشد ۲ امتیاز غلط  
روانده است لای هر پیش‌بینی اشتباه ۵ امتیاز  
در هر خط هر گزین

کتابخانه و این کارگاهها را مورد توجه قرار داد و به  
کتابخانه و کارگاهها را مورد توجه قرار داد و به

حس القبري قوت ۱۰ کرج ۲۰ اعمار



# من همان اسب تک شاخم

از یاسر اسحاقی

منتخب سایت رسمی آت میلانو



او رفته رفته می‌رود که همچون زمانی که در بارسا یک همه ستاره بود خود را در آت میلانو نیز گذار جلوه دهد...

در وینسون وینسون بارسو سابقری پره استاره ای که هیچ وقت به آنچه شایسته آن بوده نرسیده است در جدیدترین مصاحبه با سایت رسمی تیم مشغول حرفهای جالبی در زمان رانده است.

○○○

□ در حلقه اول تا چه حد با زاین ایتالیایی آشنایی پیدا کرده‌ای؟

نه آنهمان که باید و شاید. اما با توجه به وجود بازیکنان زیادی از آمریکایی لاتین در ایتالیا و تشابهات زبان اسپانیولی و ایتالیایی تقریباً هرآنچه را که باید متوجه شوم فرا می‌گیرم.

□ تا چه حد به اشتکادات روزنامه‌ها توجه می‌کنی؟

همان‌طور که می‌دانید من به آن دم نرسیده‌ام. من هنوز سوار ایتالیایی‌ام به آن دم نرسیده‌ام. مگر چه چیزی در مورد من نوشته‌اند؟ □ چه کار می‌کنی. هم یک هدفمند هستی و هدفوست که هیچ‌گاه نتوانسته است توانایی‌های تو را که در اسپانیا به نمایش می‌گذاشتی را در ایتالیا باز کند.

□ اما... اما من به انتقادات توجهی نمی‌کنم. من باید آنچه را که آنجوتی به من وگذار کرده است را انجام بدهم و بعد خودم او را با من می‌گردم که من در کارم موفق بوده‌ام و بیخود من به عنوان یک بازیکن خارجی به زمان بیشتری امتیاج دارم تا خودم را با نقشه که آنجوتی به من وگذار کرده است آهیز می‌شود.

□ منم مگر می‌توانم کار کنم؟ □ اما به نظر می‌رسد تو از این نقش چندان خوشش نمی‌آید چرا که فرست به همین دلیل (اکسپوز) دو این پست و (نگار) را برضا جانشین

درست است به جز زمان ونگار در بارسلونا در این نقش بازی نمی‌کردم یا حداقل خیلی کم پیش می‌آمد که در این پست به میدان بروم اما بالاخره باید با این پست بیایم.

□ آیا این یک تناقض نیست؟ چرا که اگر تو در اینجا حاضر شده‌ای در پست مورد نظر ونگار در بارسا بازی کنی. آیا همان بهتر نبود که در جمع ای بازی‌ها می‌شدی و به فووتبال سخت ایتالیایی نمی‌گذاشتی؟ □ نه هرگز! شاید آنجوتی در ظاهر همان پست نقل‌النقش را که ونگار از من می‌خواست به من ایتالیایی داده باشد. اما من هم‌گاه شریک کار کردن با آنجوتی را با آن زمان و کار کردن زیاد در ونگار مقایسه نمی‌کنم. چرا که ونگار یک انسان ساده‌دوره با

شخصیت‌هایی متفاوت و با هدفهای شوم بود که لفظ قصد طبع کردن بازیکنان بزرگ را داشت. او اصلاً نخواست در ایتالیای تیم نامی بالاتر از خودش چه در قدرت و چه در شهرت قرار بگیرد. لذا با بازیکنانی مسخره‌اش حتی اگر تیم را به نابودی بکشد می‌خواست به هدف شوم خود برسد همین رفتارهای بود که ابتدا فیکو و سپس مرا از بارسیا محسوب دور کرد. اما در نقش مقابل او، آنجوتی با ذاتی پاک و صادق آنچه را که در نهایت به نمود تیم و خود بازیکن است را از ما می‌خواست. این رفتارها باعث می‌شود که هرخواستی او با استقبال از سوری و بازیکنی زیور شود.

□ نظرات راجع به فووتبال ایتالیا چیست؟ □ ایتالیا فووتبال فوق‌العاده سخت است. به قول روش ایتالیا هوا تاریک است! ایتالیا فضاها خیلی تنگ هستند و مدافعان بازیگر قدم به قدم و نفس به نفس مهاجمان حرکت می‌کنند. در برزیل و اسپانیا وضعیت کاملاً متفاوت است. یادم می‌آید «خاری مودورو» بازیکن اسپانیا که آقای گل سه فصل پیش «لالیگا» بود پس از آمدن به میلانو با بیان جملاتی زیر از سختی بازی کردن در این کشور گفت که می‌گردد.

□ در اسپانیا یک مهاجم فرصت دارد که توپ را بگیرد. اینجا باید بپرد. به سمت دروازه حرکت کند و یکی از سه گزینه بپوش پاس یا شوت را برگزیند. اما در ایتالیا یک مهاجم باید قبل از آنکه توپ به وی برسد، جمع‌های با بررسی کرده و بهترین گزینه را برگزیند. □ این جملات را گفتی تا اعلام کنی نباید از تو انتظار نگذارد. او فووتبال سبک کشاکش می‌خواهد و از تو جمع رسواری می‌خواست؟

□ نه! به هیچ وجه! ریوالو همیشه ریوالو است! این همان سبک کشاکش که در بارسا چه در میلانو من انتظار زمان می‌خواهم تا خود را با فووتبال ایتالیایی وفق دهم؟ □ بکار دیگر. اما این بازی به صورت تخصصی تو

نظرات را راجع به آنچه (آنجوتی) می‌گوید کن؟ □ آه... مودی است! شایسته و میدان این تعریف جامع‌ترین است برای معرفی او! نه اینکه چون من بازیکن او هستم. اینجا را بگویم که همه می‌دانند ریوالو بازیکنی نیست که می‌داند از کس تعریف کند و یا بخواد به کسی سرش بگذارد. اما من باید انتقاد کنم که تا به حال من برای همچون ریوالو هم روش او فوق‌العاده می‌دانم. فیکو است! با بازیکنان بیش از آنچه من از او می‌بینم رفتار می‌کند. بهش حسیت می‌کند.

□ نظراتش را می‌پرسد و با توضیحاتش آنها را محاب می‌کند و حتی در صورت اشتباه با کمال خجالت قاصود خود را اعلام می‌کند. به نظر من این روش برای موفقیت گروه عالی و منحصراً به فرد است. فووتبال آنجوتی برگرفته از روش ناب او حقیقتاً زیباست. یک فووتبال بازیکن را کارگردانی ایتالیایی.

□ آیا خیلی باحتمالند که آنجوتی بپوشی از جذا بازیکنان گستر می‌آید در صورتی که بوی یک تیم پرستاره یک عربی جانی تو لازم است؟

□ آنهایی که هنوز می‌پندارند که عربی باید با بیکتوری به پیش بکشد سبک به بیراهه رفتند. دوران موسولینی و هیتلر گذشته است. باید همچون هیتلر دایکتا اسپنسر است! افراد متوفی ایتالیایی که هیچ‌گاه ملکه نشد. اما به دلیل مهربانی و خصائل نیکو مردم ایتالیایی از ارامنه کلیها می‌خواستند. با کلیها حکومت کرد. در میلانو هم فیکو یک عربی که بخواد مثل موسولینی یا هیتلر دیوانه‌وار داد و فریاد کند احتمالی ندارد.

□ حالا که تو بارسا پیدا شده‌ای و اطلاعات و ونگار چگونه است؟

□ از روزی که اینجا آمدم بارها از من راجع به ونگار پرسیده‌اند! اصلاً علاقه‌ای ندارم. راجع به وی صحبت کنم او بارها خسب‌های نابودی راجع به من بیان کرده است. اما هرگز نمی‌خواهم همچون او باشم و علاقه ندارم که جواب بدهم. هیچ روی را برای بدیم. رجوع او همچون حرفهایش هیچ اهمیتی من ندارد. چرا که دیگر ما همچون او کنشی می‌انیم که در پهنه دریا هر کدام را می‌مخافد هم از روی زمین و فیکو بعد از هم توافق کرده است. اکنون همه مثل گذشته اعلام می‌کنم که درد این بارسا در لالیگا ونگار و تنگناکات ممنوعیت است. شما ببینید که او چگونه هستند که حضور من و فیکو را به دلیل محبوبیت فراوانشان برنمی‌دارند. در تارک این است که او پشت به ریشتم خود بریزد و بساط مهاجرت او را با بارسا به دلیل محبوبیتی که می‌رود بالاتر از ونگار بخرد. به دلایل محرابم کند!

□ بهتر است از این بحث خارج شویم.

□ موافقم.

□ در فووتبال لیگ فووتبال ریوالو تا حال ۲۲ گل و ۹۵ بازی به نام رسیده است. اما با تو بازی مطلوب شدن در نیمه ایتالیایی. علاء فیکو و هاری از این بهترین‌ترین لیگ جهان نشانه است.

□ بله! ریوالو واقعاً یک بدستاس واقعی است. منم به آنچه حلم بوده است نرسیده‌ام. اما امیدوارم به همراه میلانو تمام شکست‌های قبلی را به پوت فرانسوی سپردم به فردا. روش روشن پرورگان!

□ پس از آن فووتبال می‌دهی که آت میلانو و باید تو فووتبال ببینی؟

□ چرا که نه! مگر نمی‌بینی که رسواری چه قدرتی و چه کلماتی در بازیهای اسال از خود بروز داده است؟ حالا در میلانو علاوه بر بازیکنانی که به میدان می‌روند. یک تیم کامل و پرستاره در وی نمکت داریم تا آنچه‌ها حتی کند کشاکش مدمن مصنوعی قلب ریوالو همواره می‌آید آن را دارد که انتقاد بعد تعویض شود یا حتی بازی بعد به میدان نرود. تیم ما اسال تنها برای فردا فووتبال سبک شده است و یک فووتبال زیبا را به نمایش گذاشت. پس از این بازیهای (زیباتر) را عرضه خواهد نمود!

□ آیا ریوالو با مشکلاتی که بر او گذشته است هنوز یک خوره و دیوانه فووتبال است که به آن عشق پرورده؟

□ بله! نه تنها من بلکه در بازیکن دیگری اگر از فووتبال لذت نبرم از سوری هواداران طرد خواهد شد! ما مردان به توپ باید بدانیم که متعلق به خود نیستیم و همه‌ی هستم برای شاد کردن مردم این سرزمین‌های امروزی محبوبیت فووتبال!

حتی کودکان بزرگتر نقش به آن مزه‌بک می‌شوند. رنگهایی که آروین به کتف برده به اصطلاح خانم (Mood) خوانده می‌شود و انسان در اطراف به محالته به‌مراتبیک نمایش داده شده‌اند. آروین برخلاف بسیاری از کودکان دیگر از طبیعت فقط به اندازه لازم شکر کرده است. اما آنچه بیش از همه نقاشی آروین را جالب توجه جلوه می‌دهد، مسووم و مقصدی است که پشت این نقاشی وجود دارد و حضور آروین پس در کنار خانه و فردی که در کنار خانه نشان داده شده است. شاعر این مدعا می‌باشد: اروین با ارائه این نقاشی، کنج‌های مخاطب و بیننده را نسبت به آنچه در نقاشی می‌گذرد جلب کرده است. برای آروین با این نظم لغتی می‌توان از پزشکی سخن گفت و تخصص‌های چشم، گوش و حلق و بینی و حتی قلب را به میان کشید. ضمن آنکه ایشان در رشته‌های شیمی، کامپیوتر و مهندسی در کسوت و کثرت و قضاوت می‌تواند موفق جلوه کند.



دکتر بهمن بهروزی

## روایت‌های نقاشی کودکان

یک توضیح برای خانواده‌ها: سمن شود نقاشی‌هایی که برای این صفحه فرستاده می‌شود، به هیچ راه‌هایی و سامدنی، حاصل فکر و ذوق خود کودک باشد تا تحلیل روان‌شناسی نقاشی، درمستتر مطرح شود.



فاطمه  
۶ ساله از  
شیرازی

### شیرازی بنفش

اگرچه از نظر تکنیک این نقاشی در سطح ساده‌ای به نظر می‌رسد اما آنچه آن را شایسته می‌سازد، نحوه کار با رنگ‌هاست. رنگهای فامده بسیار غنی و بیابان هستند. ضمن آنکه روند رنگ‌آمیزی هم از نوعی فعال سنن می‌گوید. نگاه کنید به قرار دادن لایه‌های سرمه‌ای رنگ در بین دو طبقه. همچنین به عنوان آیزوله‌گر در دو طرف ساختمان. این یک تفکر جالب در میان کودکان است که سعی می‌کنند مکان زندگی خود را محصور کنند و مسوومیت‌ها را بشناسند. فامده با چنین ذهن فعال و هوشی که آن را زمینه‌سازی می‌کند در فعالیت‌های مربوط به پرستاری موفق خواهد بود. ضمن آنکه از کتف ادبیات و زبان خارجی نیز نباید بی‌اعتنا بود. گوییم فامده همچنین در برخی از فعالیت‌های هنری و کرافتی دستی نیز می‌تواند در سطحی بالا ظاهر شود.

### نقاشی ویژه



### ترافیک

عرفان کوهنری، ۸ ساله از مازنی

نقاشی ویژه و این بار به کاری زیبا و گویا از عرفان اختصاص دادیم. عرفان یک مطلع زمانی را در گزیرد و ترافیک به عنوان میدانی نقاشی خود قرار داده و به تعبیل رفتارها و مکتوبات پرداخته است.

این از یک نگرش وسیع و عمودی نسبت به جوامع خبر می‌دهد که از یک کودک، شایانگر ذهنی باز و پویاست. عرفان در شایان مسوومیت‌دار دولتی اقم از شهر را به‌درازا کشیده‌ای و حتی مجلس می‌تواند بهترین رتبه را برای مؤثر بودن پیدا کند. همچنین در انعام کارهای شمسی، تمثیلی و فرهنگی که به‌نظر به انتشار کتاب داشته باشد می‌تواند بسیار موفق جلوه کند. امثال عرفان اگر مسوومیت به آنها محول شود از هیچ فعالیتی برای هرچه بهتر انجام دادن مسوومیت‌های خود فروگذار نمی‌کند.



### نگاه

بهار مینو، ۸ ساله از تهران

بیاورد تمام مکتوبات مورد توجه یک کودک توسط بهار نشان داده شده است. هوش و تفکر در سطحی بالا باعث شده است تا بهار کودک درون‌نگار باشد که ایرانی بر آن نیست. تکنیک ناب در رنگ‌آمیزی و استفاده از رنگهای شاد خبر از ذهنی جالب و فاعله و باور می‌دهد. ضمن آنکه قرینه کاملاً هندسی او را کودک محاسبه‌گر نشان می‌دهد که از اطراف خود آگاهی کامل دارد. بهار با هوش و قدرت تفکر خود می‌تواند در مقوله ریاضه و رشته‌های مربوط به درجات بالای راه‌یاب ضمن آنکه خلافت ادبی و هنری نیز در کسوت‌های مختلف مانند نویسندگی داستان برای کودکان و بزرگسالان و یا کارگردانی هنری و تئاتر و سینما او را در آینده جلوه‌گر خواهد ساخت. در علم هم ستاره‌شناسی و فیزیک جایگاهی برای استعدادهای بهار خواهد بود.



### خانه

آروین اکبری، ۵ ساله از شیراز

دیدن یک کج خانه، در برابر کوهستان ناشی و درختان کم‌بند و آرمیل، پایش انسان را به یاد داستانهای پایی می‌اندازد. این خانه‌های موز می‌تواند، ایمن دانستن ترمیمی برای آروین که تنها ۵ سال دارد. اصحاب آور است او به احساس‌سازی پرداخته که



# نقاشی های شما



حسین بهشتی پور  
۹ ساله از تهران



نگین یوزعانی  
۸ ساله از کرج



علیرضا بهشتی پور  
۱۰ ساله از تهران



سانا جعفری از کوهستان



فرهاد صفوری از کرمانشاه



فرشاد روشنی



ملک آجاضی و سحر و سجاد از تهران



محمد طایبی



رضا احمدی کلاس پنجم از تهران



فاطمه قلی پور  
۲/۵ ساله از امل



مهرشاد دریایی پناه ۱۰ ساله



کامیلا بهشتی پور از کتف کلاوس



داوود معنوی کلاس پنجم از کتف کلاوس



ارزو خلغلی  
کلاس پنجم  
از کتف کلاوس



آی گل پشیمک کتف کلاوس



سونا پشیمک کلاس پنجم کتف کلاوس



ارزو احمدی کلاس سوم از تهران



محمد لعین کارزانی ۷ ساله از کرج



بهشتی از صفی ۹ ساله



پرسا رضایی از تهران



محمد رنجبر ۸ ساله



سمن ثابت پور ۹ ساله از تهران



علی لک و محمد نورز ۷ ساله



سید یسمن سونعلی  
۱۳ ساله از تهران



علی صفوری ۱۱ ساله



علی صفوری ۱۱ ساله



علی صفوری ۱۱ ساله



سارا هاشمی ۹ ساله از تهران



معصومه خواتی  
سارا هاشمی ۹ ساله از تهران



علی لک و محمد نورز ۷ ساله



موتور سیکلت  
**شهاب**

این روزها همه موتور سیکلت را با نام **شهاب** می شناسند  
**شما چطور؟**

امداد موتور

**شهاب**

تلفن: ۱۰۶۱۰۳۰۱

فرعه کشی بزرگ موتور سیکلت

**شهاب**

۲۴۰۳ جایزه ویژه



روایت عمومی: ۰۶۸۲۰۶  
دفتر فروش: ۰۶۵۵۸۰۸۰۵۲۶  
۰۶۵۵۰۰۶۳۸۷۳۳